

شاهنامه ابوالقاسم فردوسی

پژوهش و نگارش:
دکتر توفیق ه. سبجانی

جلد اول

از آغاز تا پادشاهی همای چهرزاد



۱۳۸۳

فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۴۱۶ ق.

[شاهنامه]

شاهنامه ابوالقاسم فردوسی / پژوهش و نگارش توفیق ه. سبحانی. - تهران: روزنه، ۱۳۸۳.

ج. ۹ در ۲ جلد.

ISBN 964 - 334 - 214 - x (دوره) - ISBN

964 - 334 - 215 - 8 (ج. ۱) - ISBN 964 - 334 - 216 - 6 (ج. ۲).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

این کتاب بر اساس نسخه ۹ جلدی چاپ مسکو است که جلد اول و دوم آن تحت نظری. ا. برتلس و جلد

سوم تا نهم آن تحت نظر ع. نوشین است.

کتابنامه.

نمایه.

مندرجات: ج. ۱. از آغاز تا پادشاهی همای چهارزاد. -- ج. ۲. از پادشاهی همای چهارزاد تا پایان. -

۱. شعر فارسی -- قرن ۴ ق. الف. هاشم پورسبحانی، توفیق، ۱۳۱۷ - ، گردآورنده و مصحح. ب.

برتلس، یوگنی ادواردوویچ، ۱۸۹۰ - ۱۹۵۷ م. Bertels, Evgenii edvardovich، مصحح. ج. نوشینو

عبدالحمید، ۱۲۷۹ - ۱۳۵۰، مصحح.

۸۶۱/۲۱

PIR ۴۴۹۰

ش ۴۷۳ ف

پ ۱۳۸۳

۱۳۸۳

۲۴۵۱۷ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



شاهنامه ابوالقاسم فردوسی (جلد اول - از آغاز تا پادشاهی همای چهارزاد)

تأ پژوهش و نگارش: توفیق ه. سبحانی

● چاپ اول: ۱۳۸۳

● تیراژ: ۳۰۰۰

● حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات روزنه (میترا حکیم جواد)

● چاپخانه: لیلا

● قیمت دوره دو جلدی: ۳۰۰۰۰ تومان

● آدرس: میدان توحید نبش پرچم بالای بانک تجارت طبقه ۴ انتشارات روزنه

● تلفن: ۶۹۳۹۰۷۴ - ۶۹۳۵۰۸۶، فاکس ۶۹۲۴۱۳۲

ISBN 964 - 334 - 214 - x (دوره) - ISBN

● شابک:

964 - 334 - 215 - 8 (ج. ۱) - ISBN 964 - 334 - 216 - 6 (ج. ۲).

○ محل نگهداری مینیاتورها: موزه رضا عباسی

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مندرجات

۴۰..... [داستان ضحاک با کاوه آهنگر]	5	۲۷..... مقدمه	
۴۳..... [رفتن فریدون به جنگ ضحاک]	5	۵۵..... پیشگفتار	
۴۶..... [دیدن فریدون خواهران جمشید را]	5		
۴۸..... [داستان فریدون با وکیل ضحاک]	5	I	
۵۰..... [بند کردن فریدون ضحاک را]	5	۱..... آغاز کتاب	E
فریدون، [پادشاهی فریدون پانصد سال	6	۲..... ستایش خرد	E
بود] [بر تخت نشستن فریدون]	6	۳..... گفتار اندر آفرینش عالم	E
۵۵..... [فرستادن فریدون جندل را به یمن]	6	۴..... گفتار اندر آفرینش مردم	E
۶۰..... [پاسخ دادن شاه یمن جندل را]	6	۵..... گفتار اندر آفرینش آفتاب	E
۶۳..... [رفتن پسران فریدون نزد شاه یمن]	6	۵..... در آفرینش ماه	E
[افسونگری آزمودن سرو بر پسران	6	۵..... گفتار اندر ستایش پیغمبر	E
فریدون]	6	۷..... گفتار اندر فراهم آوردن کتاب	E
۶۵..... [آزمودن فریدون پسران خود را]	6	۸..... داستان دقیقی شاعر	E
[بخش کردن فریدون جهان را به	6	۸..... بنیاد نهادن کتاب	E
پسران]	6	۹..... در داستان ابومنصور	E
۶۸..... [رشک بردن سلم بر ایرج]	6	۱۰..... ستایش سلطان محمود	E
[پسپام و سلم و نور به نزدیک	6	کیومرث، [پادشاهی کیومرث اول ملوک	1
فریدون]	6	عجم سی سال بود]	1
۷۲..... [پاسخ دادن فریدون پسران را]	6	۱۳..... [کشته شدن سیامک به دست دیو]	1
۷۵..... [رفتن ایرج نزد برادران]	6	۱۴..... [رفتن هوشنگ و کیومرث به جنگ دیو	1
۸۶..... [کشته شدن ایرج بر دست برادران]	6	سیاه]	2
[آگهی یافتن فریدون از کشته شدن	6	۱۵..... هوشنگ، [پادشاهی هوشنگ چهل سال	2
ایرج]	6	بود]	2
۷۸..... [گفتار اندر زادن دختر ایرج]	6	۱۷..... طهمورث، [پادشاهی طهمورث دیو بند	3
۸۰..... [زادن منوچهر از مادرش]	6	سی سال بود]	3
۸۱..... [آگاه شدن سلم و تور از منوچهر]	6	۲۰..... جمشید، [پادشاهی جمشید هفتاد سال	4
۸۲..... [پیغام فرستادن پسران نزد فریدون]	6	بود]	4
۸۴..... [فرستادن فریدون منوچهر را به جنگ	6	۲۳..... [داستان ضحاک با پدرش]	5
سلم و تور]	6	۲۶..... [خواستگاری کردن ابلیس]	5
۸۹..... [تاخت کردن منوچهر بر سیاه نور]	6	۲۸..... [تباه شدن روزگار جمشید]	5
۹۲..... [کشته شدن تور بر دست منوچهر]	6	۳۰..... ضحاک، [پادشاهی ضحاک هزار سال	5
۹۳..... [فتح نامه منوچهر نزد فریدون]	6	بود]	5
۹۴..... [گرفتن قارن دژ الان را]	6	۳۲..... [انسدر خواب دیدن ضحاک فریدون	5
۹۵..... [تاخت کردن کاکوی نبیره ضحاک]	6	را]	5
۹۷..... [گریختن سلم و کشته شدن او به دست	6	۳۴..... [اندر زادن فریدون]	5
منوچهر]	6	۳۶..... [پرسیدن فریدون نژاد خود را از	5
۹۹..... [گفتار اندر مردن فریدون]	6	مادر]	5
۱۰۲.....	6	۳۸.....	

7	منوچهر، پادشاهی او صدویست سال بود	8	[آگاه شدن پشنگ از مرگ منوچهر] ۱۹۱
7	[گفتار اندر زادن زال] ۱۰۶	8	[آمدن افراسیاب به ایران زمین] ۱۹۴
7	[خواب دیدن سام از حال پسر] ۱۰۸	8	[رزم افراسیاب ایران زمین] ۱۹۹
7	[آگاه شدن منوچهر از کار سام و زال زر] ۱۱۱	8	[جنگ نوذر با افراسیاب باروم] ۲۰۰
7	[بازگشتن زال به زابلستان] ۱۱۳	8	[گرفتار شدن نوذر به دست افراسیاب] ۲۰۳
7	[پادشاهی دادن سام زال را] ۱۱۵	8	[کشته یافتن ویه پسر خود را] ۲۰۴
7	[آمدن زال به نزد مهرباب کابلی] ۱۱۷	8	[ناخت کردن شماساس و خزروان به زابلستان] ۲۰۵
7	[رای زدن رودابه با کنیزکان] ۱۲۰	8	[رسیدن زال به مدد مهرباب] ۲۰۷
7	[رفتن کنیزکان رودابه به دیدن زال زر] ۱۲۳	8	[کشته شدن نوذر به دست افراسیاب] ۲۰۹
7	[بازگشتن کنیزکان به نزد رودابه] ۱۲۷	8	[آگاهی یافتن زال از مرگ نوذر] ۲۱۱
7	[رفتن زال به نزد رودابه] ۱۲۸	8	[کشته شدن اغریث به دست برادر] ۲۱۵
7	[رای زدن زال با موبدان در کار رودابه] ۱۳۱	9	[پادشاهی زو طهماسب، پادشاهی او پنج سال بود] ۲۱۷
7	[نامه نوشتن زال نزدیک سام و احوال نمودن] ۱۳۳	10	[پادشاهی گرشاسب پادشاهی او نه سال بود] ۲۲۰
7	[رای زدن سام با موبدان در کار زال] ۱۳۵	10	[گرفتن رستم رخی را] ۲۲۳
7	[آگاهی یافتن سیندخت از کار رودابه] ۱۳۷	10	[لشکر کشیدن زال به سوی افراسیاب] ۲۲۵
7	[آگاه شدن مهرباب از کار دخترش] ۱۴۰	10	[آوردن رستم کپیاد از البرز کوه] ۲۲۶
7	[آگاه شدن منوچهر از کار زال و رودابه] ۱۴۳	11	[کپیاد] ۲۳۱
7	[آمدن سام به نزد منوچهر] ۱۴۵	11	[جنگ رستم با افراسیاب] ۲۳۲
7	[رفتن سام به جنگ مهرباب] ۱۴۷	11	[آمدن افراسیاب نزدیک پدر خود] ۲۳۴
7	[رفتن زال به رسولی نزد منوچهر] ۱۴۹	11	[آشتی خواستن پشنگ از کپیاد] ۲۳۷
7	[خشم گرفتن مهرباب بر سیندخت] ۱۵۳	11	[آمدن کپیاد به اسطخر فارس] ۲۴۰
7	[دلخوشی دادن سام سیندخت را] ۱۵۵	12	[پادشاهی کی کاوس و رفتن او به مازندران] ۲۴۲
7	[آمدن زال با نامه سام به نزد منوچهر] ۱۵۸	12	[پادشاهی او صدوپنجاه سال بود] ۲۴۲
7	[پژوهش کردن موبدان از زال] ۱۶۰	12	[بر تخت نشستن کی کاوس و آهنگ مازندران کردن] ۲۴۳
7	[پاسخ دادن زال موبدان را] ۱۶۱	12	[را] ۲۴۷
7	[پاسخ نامه سام از منوچهر] ۱۶۵	12	[رفتن کاوس به مازندران] ۲۴۹
7	[رسیدن زال به نزدیک سام] ۱۶۷	12	[اینام کاوس به زال و رستم] ۲۵۳
7	[گفتار اندر زادن رستم] ۱۷۰	12	[هفت خان رستم، خان اول، جنگ رستم با شیر] ۲۵۶
7	[آمدن سام به دیدن رستم] ۱۷۵	12	[خان دوم] ۲۵۷
7	[رفتن رستم به کوه سپند] ۱۸۱	12	[چشمه آب یسافتن رستم] ۲۵۷
7	[فیروزی نامه نوشتن رستم به زال] ۱۸۳	12	[خان سوم] ۲۵۹
7	[نامه زال به سام] ۱۸۵	12	[جنگ رستم با ازدها] ۲۵۹
8	پادشاهی نوذر، پادشاهی او هفت سال بود	12	[خان چهارم] ۲۶۱
		12	[کشتن رستم زنی جادو را] ۲۶۱
		12	[خان پنجم] ۲۶۳
		12	[گرفتار شدن اولاد به دست رستم] ۲۶۳

II

12c	12	[خان ششم] جنگ رستم و ارژنگ دبو]..... ۲۶۷
12c	12	[خان هفتم] [کشتن رستم دبو سپید را]..... ۲۶۹
12c	12	[ننامه نوشتن کاوس نزدیک شاه مازندران]..... ۲۷۲
12c	12	[آمدن رستم نزدیک شاه مازندران به پنجمری]..... ۲۷۵
12c	12b	[جنگ کاوس با شاه مازندران]..... ۲۷۸
12c	12b	[باز آمدن کاوس به ایران زمین و گسیل کردن رستم را به نهمروز]..... ۲۸۴
12c	12b	[کارکنی کاوس به شهر بربرستان و دیگر داسانها] رزم کاوس با پادشاه هاماوران]..... ۲۸۶
12c	12b	[به زنی خواستن کاوس سودابه دختر شاه هاماوران را]..... ۲۹۰
12c	12b	[گرفتن شاه هاماوران کاوس را]..... ۲۹۲
12c	12b	[تاخت کردن افراسیاب بر ایران زمین]..... ۲۹۴
12c	12b	[پیام فرستادن رستم به نزد شاه هاماوران]..... ۲۹۶
12c	12b	[ارزم کردن رستم با سه شاه و رها شدن کاوس از بند]..... ۲۹۸
12c	12b	[پیغام فرستادن کاوس به نزدیک قیصر روم و افراسیاب]..... ۳۰۰
12c	12b	[ارزم پلسم با ایرانیان]..... ۳۰۲
12c	12b	[آراستن کاوس جهان را]..... ۳۰۴
12c	12b	[گمراه کردن ابلیس کاوس را و به آسمان رفتن کاوس]..... ۳۰۶
12c	12b	[باز آوردن رستم کاوس را]..... ۳۰۸
12c	12b	[داستان جنگ هفت گردان]..... ۳۱۰
12c	12b	[جنگ رستم با تورانیان]..... ۳۱۳
12c	12b	[گریختن افراسیاب از رزمگاه]..... ۳۱۷
12c	12c	[سهراب، آغاز داستان سهراب]..... ۳۱۸
12c	12c	[آمدن رستم به نخچیرگاه]..... ۳۱۹
12c	12c	[آمدن رستم به شهر سمنگان]..... ۳۲۰
12c	12c	[آمدن تهمنه دختر شاه سمنگان به نزد رستم]..... ۳۲۱
12c	12c	[زادن سهراب از مادرش تهمنه]..... ۳۲۴
12c	12c	[گزیدن سهراب اسب را]..... ۳۲۶
12c	12c	[فرستادن افراسیاب بارمان و هومان را به نزدیک سهراب]..... ۳۲۷
12c	12c	[رزم سهراب با گردآفرید]..... ۳۳۰
12c	12c	[نامه گزدهم به نزدیک کاوس]..... ۳۳۴
12c	12c	[گرفتن سهراب دژ سپید را]..... ۳۳۶
12c	12c	[نامه کاوس به رستم و خواندن او از زابلستان]..... ۳۳۷
12c	12c	[خشم گرفتن کاوس بر رستم]..... ۳۳۹
12c	12c	[لشکر کشیدن کاوس با رستم]..... ۳۴۳
12c	12c	[کشتن رستم زنده رزم را]..... ۳۴۵
12c	12c	[پرسیدن سهراب نام سرداران ایران از هجیر]..... ۳۴۷
12c	12c	[تاختن سهراب بر لشکر کاوس]..... ۳۵۳
12c	12c	[ارزم رستم با سهراب]..... ۳۵۵
12c	12c	[بازگشتن رستم و سهراب به لشکرگاه]..... ۳۵۸
12c	12c	[کشته شدن سهراب به دست رستم]..... ۳۶۶
12c	12c	[نوشدارو خواستن رستم از کاوس]..... ۳۷۱
12c	12c	[زاری کردن رستم بر سهراب]..... ۳۷۲
12c	12c	[بازگشتن رستم به زابلستان]..... ۳۷۵
12c	12c	[آگاهی یافتن مادر از کشته شدن سهراب]..... ۳۷۷
III		
12d	12d	سیاوش [آغاز داستان]..... ۳۸۱
12d	12d	[داستان مادر سیاوش]..... ۳۸۲
12d	12d	[زادن سیاوش از مادر]..... ۳۸۵
12d	12d	[باز آمدن سیاوش از زابلستان]..... ۳۸۶
12d	12d	[وفات یافتن مادر سیاوش]..... ۳۸۸
12d	12d	[عاشق شدن سودابه بر سیاوش]..... ۳۸۹
12d	12d	[آمدن سیاوش به نزد سودابه]..... ۳۹۱
12d	12d	[آمدن سیاوش بار دوم به شستان]..... ۳۹۴
12d	12d	[رفتن سیاوش بار سوم در شستان]..... ۳۹۸
12d	12d	[فریب دادن سودابه کاوس را]..... ۳۹۸
12d	12d	[اجاره ساختن سودابه و زن جادو]..... ۴۰۱
12d	12d	[پرسیدن کاوس کار بیگانگان را]..... ۴۰۲
12d	12d	[گذشتن سیاوش بر آتش]..... ۴۰۵
12d	12d	[بخشش جان سرداستن سیاوش از پدر]..... ۴۰۸
12d	12d	[آگاهی یافتن کاوس از آمدن افراسیاب]..... ۴۱۰
12d	12d	[نامه سیاوش به کاوس]..... ۴۱۴
12d	12d	[پاسخ نامه سیاوش از کیکاوس]..... ۴۱۵
12d	12d	[خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن پرسیدن افراسیاب موبدان را از خواب]..... ۴۱۷
12d	12d	[رای زدن افراسیاب با مهران]..... ۴۲۰
12d	12d	[آمدن گرسبوز نزد سیاوش]..... ۴۲۲

کیخسرو، پادشاهی کیخسرو شصت سال بود] [آغاز داستان]..... ۵۶۸	13	پیران]..... ۶۵۳	
آفرین کردن مهتران کیخسرو را]..... ۵۶۹	13	[کشتن طوس ارژنگ را]..... ۶۵۵	13b
گردیدن کیخسرو گرد پادشاهی]..... ۵۷۱	13	[جنگ هومان با طوس]..... ۶۵۶	13b
شمردن کیخسرو پهلوانان را]..... ۵۷۴	13	[جنگ دوم ایرانیان و تورانیان]..... ۶۶۰	13b
گنجها بخشیدن خسرو پهلوانان را]..... ۵۷۶	13	[جسادوی کردن تورانیان بر سپاه ایران]..... ۶۶۴	13b
فرستادن کیخسرو رستم را به هند]..... ۵۸۰	13	[رفتن ایرانیان به کوه هماون]..... ۶۶۷	13b
آراستن کیخسرو لشکر خود را]..... ۵۸۱	13	[گرد کردن توران سپاه کوه هماون را]..... ۶۶۹	13b
گفتار اندر داستان فرود سیاوش]..... ۵۸۶	13	[آمدن پیران از پی ایرانیان به کوه هماون]..... ۶۷۲	13b
گفتار اندر رفتن طوس به ترکستان]..... ۵۸۷	13	[شیخون کردن ایرانیان]..... ۶۷۳	13b
آگاهی یافتن فرود از آمدن طوس]..... ۵۹۰	13	[آگاهی یافتن کیخسرو از کار سپاه]..... ۶۷۷	13b
آمدن بهرام به نزد فرود به کوه]..... ۵۹۴	13	[به زن خواستن فریبرز فرنگیس مادر کیخسرو را]..... ۶۷۹	13b
باز آمدن بهرام نزد طوس]..... ۵۹۸	13	[دیدن طوس سیاوش را به خواب]..... ۶۸۳	13b
کشته شدن ریونیز به دست فرود]..... ۵۹۹	13	[فرستادن افراسیاب خاقان و کاموس را به یاری پیران]..... ۶۸۵	13b
جنگ طوس با فرود]..... ۶۰۱	13	[آمدن خاقان چین به هماون]..... ۶۸۸	13b
ارزم گبو با فرود]..... ۶۰۳	13	[رای زدن ایرانیان در کار خود]..... ۶۸۹	13b
جنگ بیژن با فرود]..... ۶۰۷	13	[آگاهی یافتن گودرز از آمدن رستم]..... ۶۹۰	13b
کشته شدن فرود]..... ۶۰۸	13	[رفتن خاقان چین به دیدن لشکر ایران]..... ۶۹۳	13b
کشتن جریره خود را]..... ۶۱۱	13	[رسیدن فریبرز به کوه هماون]..... ۶۹۶	13b
لشکر کشیدن طوس به کاسه رود و کشته شدن پلاشان به دست بیژن]..... ۶۱۳	13	[رای زدن پیران با خاقان چین]..... ۶۹۷	13b
به تنگ آمدن ایرانیان از یاریدن برف]..... ۶۱۵	13	[ارزم گبو و طوس با کاموس]..... ۷۰۰	13b
گرفتن بهرام کبوده را]..... ۶۱۷	13	[رسیدن رستم نزد ایرانیان]..... ۷۰۲	13b
ارزم ایرانیان با تژاو]..... ۶۱۹	13	[لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان]..... ۷۰۵	13b
آگاه شدن افراسیاب از طوس و سپاه او]..... ۶۲۲	13	[ارزم رستم با اشکیوس]..... ۷۰۹	13b
شیخون کردن پیران بر ایرانیان]..... ۶۲۳	13	[برسیدن پیران از آمدن رستم]..... ۷۱۳	13b
باز خواندن کیخسرو طوس را]..... ۶۲۶	13	[لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان]..... ۷۱۵	13b
درنگ خواستن فریبرز از پیران در جنگ]..... ۶۲۹	13	[کشته شدن الوا به دست کاموس]..... ۷۱۷	13b
شکسته شدن ایرانیان به جنگ ترکان]..... ۶۳۱	13	[کشته شدن کاموس به دست رستم]..... ۷۱۸	13b
بازگشتن بهرام به جستن نازیانه به رزمگاه]..... ۶۳۶	13	[داستان رستم با خاقان چین] [خبر یافتن خاقان از کشته شدن کاموس]..... ۷۲۱	13c
کشته شدن بهرام بر دست تژاو]..... ۶۳۹	13	[رفتن، جنگش با رستم]..... ۷۲۲	13c
کشتن گبو تژاو را به کین بهرام]..... ۶۴۱	13	[فرستادن خاقان هومان را نزد رستم]..... ۷۲۴	13c
بازگشتن ایرانیان به نزد خسرو]..... ۶۴۴	13b	[رای زدن پیران با هومان و خاقان]..... ۷۲۷	13c
داستان کاموس کشانی] [آغاز داستان]..... ۶۴۷	13b	[آمدن پیران نزد رستم]..... ۷۲۹	13c
آمزش کردن خسرو ایرانیان را]..... ۶۴۹	13b	[رای زدن تورانیان از جنگ ایرانیان]..... ۷۳۲	13c
فرستادن خسرو طوس را به توران]..... ۶۵۰	13b	[سخن گفتن رستم با لشکر خویش]..... ۷۳۶	13c
پیغام پیران به لشکر ایران]..... ۶۵۲	13b		
سپاه فرستادن افراسیاب به نزدیک	13b		

ستایش سلطان محمود]..... ۹۷۱		اشببخون کردن نستیهن و کشته شدن	13f
[آغاز داستان] [لشکر آراستن کیخسرو با	13g	او]..... ۸۹۹	
افراسیاب]..... ۹۷۵		[باری خواستن گودرز از خسرو]..... ۹۰۲	13f
[آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن	13g	[پاسخ نامه گودرز از خسرو]..... ۹۰۴	13f
پیران و لشکر آراستن کیخسرو]..... ۹۸۰		[لشکر آراستن خسرو]..... ۹۰۷	13f
[آگاهی یافتن کیخسرو از آمدن افراسیاب	13g	[نامه پیران به گودرز کشاوراد]..... ۹۰۹	13f
به جنگ او]..... ۹۸۶		[پاسخ نامه پیران از گودرز]..... ۹۱۴	13f
[آمسدن پشنگ نزدیک پدر	13g	[پاسخ پیغام پیران از افراسیاب]..... ۹۲۲	13f
افراسیاب]..... ۹۸۷		[ارزم ایرانیان و تورانیان به انبوه]..... ۹۲۵	13f
[پیغام فرستادن افراسیاب به نزدیک	13g	[ارزم گیو و پیران و فرو ماندن اسب	13f
کیخسرو]..... ۹۸۹		گیو]..... ۹۲۸	
[پاسخ فرستادن کیخسرو به	13g	[پیغام کردن گودرز و پیران به جنگ یازده	13f
افراسیاب]..... ۹۹۲		رخ]..... ۹۳۱	
[پاسخ فرستادن کیخسرو به	13g	[سخن کردن پیران با نامداران	13f
افراسیاب]..... ۹۹۵		خویش]..... ۹۳۶	
[ارزم کیخسرو بناشیده پسر	13g	[نامه کردن گودرز و پیران گوان را برای	13f
افراسیاب]..... ۹۹۶		جنگ یازده رخ]..... ۹۳۸	
[کشته شدن شیده پسر دست	13g	[جنگ فریبرز با کلباد]..... ۹۴۱	13f
خسرو]..... ۱۰۰۰		[ارزم گیو با گروهی زره]..... ۹۴۲	13f
[ارزم دولشکر به انبوه]..... ۱۰۰۲	13g	[ارزم گرازه با سیامک]..... ۹۴۲	13f
[هزیمت شدن افراسیاب]..... ۱۰۰۷	13g	[ارزم فروهل با زنگله]..... ۹۴۳	13f
[فتح نامه نوشتن کیخسرو به	13g	[ارزم رهام با بارمان]..... ۹۴۳	13f
کاوس]..... ۱۰۰۸		[ارزم بیژن با روبین]..... ۹۴۴	13f
[رسیدن افراسیاب به گنگ دز]..... ۱۰۰۹	13g	[ارزم هجیر با سپهرم]..... ۹۴۵	13f
[گذشتن کیخسرو به جیحون]..... ۱۰۱۰	13g	[ارزم زنگنه شاوران با او خواست]..... ۹۴۶	13f
[ارزم کردن کیخسرو بار دیگر با	13g	[ارزم گرگین و اندریمان]..... ۹۴۶	13f
افراسیاب]..... ۱۰۱۳		[ارزم برته با کهرم]..... ۹۴۷	13f
[پناه گرفتن افراسیاب در گنگ	13g	[ارزم گودرز با پیران]..... ۹۴۸	13f
بهشت]..... ۱۰۱۵		[باز آمدن گودرز به نزد گوان ایران]..... ۹۵۰	13f
[نامه افراسیاب نزدیک	13g	[زاری کردن لُهاک و فرشیدورد پسر	13f
فغفورچین]..... ۱۰۱۷		پیران]..... ۹۵۲	
[آمدن کیخسرو به پیش گنگ دز]..... ۱۰۱۹	13g	[راه توران گرفتن لُهاک و	13f
[آمدن جهن با پیغام افراسیاب نزد	13g	فرشیدورد]..... ۹۵۵	
کیخسرو]..... ۱۰۲۱		[رفستن گسته از پس لُهاک و	13f
[پاسخ دادن کیخسرو جهن را]..... ۱۰۲۴	13g	فرشیدورد]..... ۹۵۷	
[ارزم کیخسرو با افراسیاب و گرفته شدن	13g	[رفتن بیژن از پس گسته]..... ۹۵۸	13f
گنگ دز]..... ۱۰۲۷		[کشته شدن لُهاک و فرشیدورد به دست	13f
[گریختن افراسیاب از گنگ]..... ۱۰۳۰	13g	گسته]..... ۹۶۰	
[زینهار دادن خسرو به خویشان	13g	[دیدن بیژن گسته را به مرغزار]..... ۹۶۲	13f
افراسیاب]..... ۱۰۳۱		[دخمه کردن کیخسرو بر پیران و سران	13f
[پند دادن کیخسرو ایرانیان را]..... ۱۰۳۴	13g	توران و کشتن گروهی زره را]..... ۹۶۴	
[نامه کیخسرو به کاوس به نوید	13g	[زینهار خواستن تورانیان از	13f
فیروزی]..... ۱۰۳۵		کیخسرو]..... ۹۶۷	
[آگاهی یافتن کیخسرو از آمدن افراسیاب	13g	[باز آمدن بیژن با گسته]..... ۹۶۹	13g
با لشکر فغفور]..... ۱۰۳۶		جنگ بزرگ کیخسرو و با افراسیاب [اندر	13g

13g	[جنگ ایرانیان با تورانیان]..... ۱۰۳۹	13g	[منشور دادن کیخسرو گبر را]..... ۱۰۹۵
13g	[شیخون کردن افراسیاب بر کیخسرو و شکست یافتن]..... ۱۰۴۱	13g	[منشور دادن کیخسرو طوس را]..... ۱۰۹۶
13g	[رسول فرستادن خاقان چین نزد کیخسرو]..... ۱۰۴۴	13g	[دادن کیخسرو پادشاهی به لهراسپ]..... ۱۰۹۷
13g	[برگشتن افراسیاب از آب زره]..... ۱۰۴۵	13g	[بدرود کردن کیخسرو با کنیزکان خود]..... ۱۰۹۹
13g	[فرستادن کیخسرو بندیان و گنج نزد کاوس با نامه]..... ۱۰۴۷	13g	[رفتن کیخسرو به کوه و ناپدید شدن در برف]..... ۱۱۰۰
13g	[پاسخ نامه خسرو از کاوس شاه]..... ۱۰۵۱	13g	[غرفه شدن پهلوانان در میان برف]..... ۱۱۰۲
13g	[پیغام فرستادن کیخسرو نزدیک خاقان چین و شاه مکران]..... ۱۰۵۲	13g	[آگاهی یافتن لهراسپ از ناپدید شدن کیخسرو]..... ۱۱۰۴
13g	[رزم کیخسرو با شاه مکران و کشته شدن شاه مکران]..... ۱۰۵۴		
13g	[گذشتن کیخسرو از آب زره]..... ۱۰۵۶		
13g	[رسیدن کیخسرو به گنگ]..... ۱۰۵۸		
13g	[بازگشتن خسرو از گنگ دژ سوی سیاوش گرد]..... ۱۰۶۰		
13g	[بازگشتن کیخسرو از نوران به ایران زمین]..... ۱۰۶۳		
13g	[باز آمدن کیخسرو به نزدنیا]..... ۱۰۶۵		
13g	[گرفتار شدن افراسیاب بر دست هوم از نژاد فریدون]..... ۱۰۶۷		
13g	[گریختن افراسیاب از دست هوم]..... ۱۰۶۹		
13g	[آمدن کاوس و خسرو نزدیک هوم]..... ۱۰۷۰		
13g	[گرفتار شدن افراسیاب بار دوم و کشته شدن او و گرسوز]..... ۱۰۷۲		
13g	[باز آمدن کاوس و خسرو به پارس]..... ۱۰۷۴		
13g	[مردن کیکاوس]..... ۱۰۷۵		
13g	[ناامیدگشتن کیخسرو از جهان]..... ۱۰۷۶		
13g	[پژوهش کردن بزرگان از باریستن کیخسرو]..... ۱۰۷۸		
13g	[خواندن ایرانیان زال و رستم]..... ۱۰۸۰		
13g	[در خواب دیدن کیخسرو سروش را]..... ۱۰۸۲		
13g	[اندرز کردن زال کیخسرو را]..... ۱۰۸۳		
13g	[پاسخ دادن کیخسرو زال را]..... ۱۰۸۵		
13g	[نکوهش کردن زال کیخسرو را]..... ۱۰۸۷		
13g	[پاسخ دادن کیخسرو و پوزش کردن زال]..... ۱۰۸۸		
13g	[اندرز کردن کیخسرو به ایرانیان]..... ۱۰۹۰		
13g	[وصیت کردن کیخسرو گودرز را]..... ۱۰۹۲		
13g	[خواستن زال منشور از کیخسرو برای رستم]..... ۱۰۹۴		
14		14	پادشاهی لهراسپ [صد و بیست سال برد]..... آتشکده ساختن لهراسپ به بلخ]..... ۱۱۰۷
14		14	[رفتن گشتاسپ از پیش لهراسپ به خشم]..... ۱۱۰۸
14		14	[بازآمدن گشتاسپ با زریر]..... ۱۱۱۰
14		14	[رفتن گشتاسپ به سوی روم]..... ۱۱۱۲
14		14	[رسیدن گشتاسپ به روم]..... ۱۱۱۳
14		14	[بردن دهقانی گشتاسپ را در خانه خویش]..... ۱۱۱۶
14		14	[داستان کتابیون دختر قیصر]..... ۱۱۱۷
14		14	[دادن قیصر کتابیون را به گشتاسپ]..... ۱۱۱۹
14		14	[خواستن میرین دختر دیگر را از قیصر]..... ۱۱۲۰
14		14	[گشتن گشتاسپ گرگ را]..... ۱۱۲۴
14		14	[به زنی خواستن اهرن دختر سوم قیصر را]..... ۱۱۲۸
14		14	[گشتن گشتاسپ ازدها را و دادن قیصر دختر خود را به اهرن]..... ۱۱۳۱
14		14	[اهرن نمودن گشتاسپ در میدان]..... ۱۱۳۴
14		14	[نامه قیصر به الیاس و بازخواستن از او]..... ۱۱۳۷
14		14	[ارزم گشتاسپ با الیاس و گشته شدن الیاس]..... ۱۱۳۹
14		14	[باز ایران خواستن قیصر از لهراسپ]..... ۱۱۴۰
14		14	[بگردن زریر پیغام لهراسپ به قیصر]..... ۱۱۴۳
14		14	[باز رفتن گشتاسپ با زریر به ایران زمین و دادن لهراسپ تخت ایران او را]..... ۱۱۴۵

پادشاهی گشتاسپ [صد و بیست سال بود] [به خواب دیدن فردوسی دقیقی را]..... ۱۱۴۹	15	آراستن ارجاسپ باردیگر]..... ۱۱۹۳	
[به بلخ رفتن لهراسپ و بر تخت نشستن گشتاسپ]..... ۱۱۵۰	15	[سخن فردوسی]..... ۱۱۹۵	15
[پیدا شدن زرتشت و پذیرفتن گشتاسپ دین او]..... ۱۱۵۱	15	[آمدن لشکر ارجاسپ به بلخ و کشته شدن لهراسپ و لشکر کشیدن سوری بلخ]..... ۱۱۹۶	15
[پذیرفتن گشتاسپ باز ایران ارجاسپ را]..... ۱۱۵۳	15	[آگاه شدن گشتاسپ از کشته شدن لهراسپ و لشکر کشیدن سوری بلخ]..... ۱۱۹۹	15
[نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسپ را]..... ۱۱۵۵	15	[ارجمت شدن گشتاسپ از ارجاسپ]..... ۱۲۰۱	15
[پیغمبران فرستادن ارجاسپ گشتاسپ را]..... ۱۱۵۷	15	[ارفتن جاماسپ به دیدن اسفندیار]..... ۱۲۰۳	15
[پاسخ دادن زریر ارجاسپ را]..... ۱۱۵۹	15	[دیدن اسفندیار برادر خود فرشیدورد را]..... ۱۲۰۷	15
[بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با پاسخ گشتاسپ]..... ۱۱۶۰	15	[رسیدن اسفندیار بر کوه به نزد گشتاسپ]..... ۱۲۱۰	15
[گرد آوردن گشتاسپ لشکر خود را]..... ۱۱۶۲	15	[فرستادن گشتاسپ اسفندیار را بار دیگر به جنگ ارجاسپ]..... ۱۲۱۶	15
[گفتن جاماسپ انجام یزم با گشتاسپ]..... ۱۱۶۳	15b	[داستان هفتخوان اسفندیار [ستایش پادشاه محمود]..... ۱۲۱۷	15b
[لشکرها آراستن گشتاسپ و ارجاسپ]..... ۱۱۶۸	15b	[خوان اول کشتن اسفندیار دو گرگ را]..... ۱۲۱۸	15b
[آغاز یزم ایرانیان و تورانیان و کشته شدن اردشیر و شیرو و شیدسپ]..... ۱۱۷۰	15b	[خوان دوم کشتن اسفندیار شیران را]..... ۱۲۲۱	15b
[کشته شدن گرامی پورجاماسپ و نیوزار]..... ۱۱۷۱	15b	[خوان سوم کشتن اسفندیار ازدها را]..... ۱۲۲۲	15b
[کشته شدن زریر برادر گشتاسپ به دست بی‌درفش]..... ۱۱۷۳	15b	[خوان چهارم کشتن اسفندیار زن جادو را]..... ۱۲۲۴	15b
[آگاهی یافتن اسفندیار از کشته شدن زریر]..... ۱۱۷۷	15b	[خوان پنجم کشتن اسفندیار سیمرغ را]..... ۱۲۲۷	15b
[ارفتن اسفندیار به جنگ ارجاسپ]..... ۱۱۷۸	15b	[خوان ششم گذشتن اسفندیار از برف]..... ۱۲۲۹	15b
[کشتن ناتور و اسفندیار بی‌درفش را]..... ۱۱۸۰	15b	[خوان هفتم گذشتن اسفندیار از رود و کشتن گرگ را]..... ۱۲۳۳	15b
[گریختن ارجاسپ از کارزار]..... ۱۱۸۱	15b	[ارفتن اسفندیار به رویین دژ به جامه بازرگان]..... ۱۲۳۶	15b
[بختشایش یسافتن ترکان از اسفندیار]..... ۱۱۸۲	15b	[شناختن خواهران اسفندیار را]..... ۱۲۴۰	15b
[بازآمدن گشتاسپ به بلخ]..... ۱۱۸۴	15b	[حمله کردن پشتون به رویین دژ]..... ۱۲۴۲	15b
[فرستادن گشتاسپ اسفندیار را به همه کشور و دین به گرفتن ایشان از او]..... ۱۱۸۵	15b	[کشتن اسفندیار ارجاسپ را]..... ۱۲۴۴	15b
[بدگویی کردن گرزم از اسفندیار]..... ۱۱۸۷	15b	[کشتن اسفندیار گهرم را]..... ۱۲۴۶	15b
[آمدن جاماسپ نزد اسفندیار]..... ۱۱۸۹	15c	[نامه نوشتن اسفندیار به گشتاسپ و پاسخ او]..... ۱۲۴۹	15b
[بند کردن گشتاسپ اسفندیار را]..... ۱۱۹۱	15	[بازگشتن اسفندیار نزد گشتاسپ]..... ۱۲۵۱	15b
[ارفتن گشتاسپ به سیستان و لشکر	15	[داستان رستم و اسفندیار آغاز داستان]..... ۱۲۵۵	15c
		[خواستن اسفندیار پادشاهی را از	15c

۱۳۴۵	شغاد]	۱۲۵۹	پدر]	
15d	[چاه‌کندن شاه کابل در شکارگاه و افتادن	۱۲۶۱	[پاسخ دادن گشتاسپ پسر را]	15c
۱۳۴۹	رستم و زواره در آن]	۱۲۶۳	[بند دادن کتابین اسفندیار را]	15c
15d	[کشتن رستم شغاد را و مردن]	۱۲۶۵	[لشکر آوردن اسفندیار به زابل]	15c
15d	[آگاهی یافتن زال از کشته شدن رستم و		[فرستادن اسفندیار بهمن را به نزد	15c
زواره و آوردن فرامرز تابوت ایشان را و		۱۲۶۷	رستم]	
۱۳۵۴	به دخمه نهادن]	۱۲۷۰	[رسیدن بهمن به نزد زال]	15c
15d	[لشکر کشیدن فرامرز به کین رستم و	۱۲۷۲	[پیغام دادن بهمن رستم را]	15c
کشتن او شاه کابل را]		۱۲۷۵	[پاسخ دادن رستم بهمن را]	15c
۱۳۵۷		۱۲۷۷	[باز گشتن بهمن]	15c
15d	[بی‌هوش گشتن رودابه از سوک		[رسیدن رستم و اسفندیار به	15c
۱۳۵۸	رستم]	۱۲۷۹	یکدیگر]	
15d	[سپردن گشتاسپ شاهی به بهمن و		[نخواندن اسفندیار رستم را به	15c
مردن]		۱۲۸۳	مهمانی]	
۱۳۵۹			[پروزش کردن اسفندیار از ناخواندن	15c
۱۳۶۱	اسفندیار]	۱۲۸۵	رستم به مهمانی]	
16	[در بند انداختن بهمن زال را]		[انگوش کردن اسفندیار نژاد رستم	15c
16	[ارزم فرامرز با بهمن و کشته شدن	۱۲۸۸	را]	
فرامرز]			[پاسخ رستم به اسفندیار و ستایش نژاد و	15c
16	[رها کردن بهمن زال را و بازگشتن به	۱۲۸۹	کردار خود]	
ایوان]			[ستایش کردن اسفندیار نژاد خویش	15c
16	[به زنی گرفتن بهمن همای دختر خویش	۱۲۹۱	را]	
۱۳۶۹	را و ولی عهد کردنش]		[ستایش کردن رستم پهلوانی خود	15c
17	پادشاهی همای چهارزاد اسی و دو سال	۱۲۹۳	را]	
بود]			[امی خوردن رستم با اسفندیار]	15c
17	[گذاشتن همای پسر خود داراب را به	۱۳۰۲	[باز گشتن رستم به ایران خود]	15c
۱۳۷۱	دریای فرات در صندوق]	۱۳۰۴	[بند دادن زال رستم را]	15c
17	[پروردن گازر داراب را]	۱۳۰۸	[جنگ رستم با اسفندیار]	15c
17	[پرسیدن داراب نژاد خود از گازر و جنگ		[کشته شدن پسران اسفندیار به دست	15c
آوردن به رومیان]		۱۳۱۱	زواره و فرامرز]	
17	[آگاه شدن زشواد از کار داراب]	۱۳۱۴	[گریختن رستم به بالای کره]	15c
17	[ارزم داراب با لشکر روم]	۱۳۱۸	[ارای زدن رستم با خویشتان]	15c
17	[شناختن همای پسر را]	۱۳۱۹	[چاره ساختن سیمرغ رستم را]	15c
17	[پیر تخت نشاندن همای داراب		[باز گشتن رستم به جنگ	15c
۱۳۸۴	را]	۱۳۲۴	اسفندیار]	
18	پادشاهی داراب [دوازده سال بود]		[تیر انداختن رستم اسفندیار را به	15c
	[ساختن داراب شهر داراب گردد	۱۳۲۶	چشم]	
۱۳۸۶	را]	۱۳۳۰	[اندوز کردن اسفندیار رستم را]	15c
18	[شکستن داراب لشکر شعیب را]		[پسردن پشتون تابوت اسفندیار و نزد	15c
18	[ارزم کردن داراب با فیلفوس و به زنی	۱۳۳۴	گشتاسپ]	
۱۳۸۸	گرفتن دخترشان]		[باز فرستادن رستم بهمن را به	15c
18	[باز فرستادن داراب دختر فیلفوس را به	۱۳۳۹	ایران]	
۱۳۹۰	روم و زادن سکندر از او]		داستان رستم و شغاد [آغاز	15d
19	پادشاهی دارای داراب [چهارده سال	۱۳۴۳	داستان]	
بود]			[رفتن رستم به کابل از بهر برادرش	15d

مندرجات

۱۴۴۰	[فور]	۱۹	[مردن فیلقوس و بر تخت نشستن
۱۴۴۱	[جنگ اسکندر با هندوان و کشته شدن	20	سکندر]
۱۴۴۲	فور بر دست او]	19	[آمدن اسکندر به رسولی نزد
۱۴۴۳	[رفتن سکندر به زیارت خانه	20	دارا]
۱۴۴۵	کعبه]	19	[رزم دارا با اسکندر و شکست یافتن
۱۴۴۶	[لشکر کشیدن اسکندر سوی	20	دارا]
۱۴۴۷	مصر]	19	[رزم دوم دارا با اسکندر]
۱۴۴۹	[نامه سکندر نزد قیدافه]	19	[رزم سوم سکندر با دارا و گریختن دارا
۱۴۵۰	[گرفتار شدن پسر قیدافه به دست	20	به کرمان]
۱۴۵۱	رومیان]	19	[نامه دارا به سکندر درباره آشتی]
۱۴۵۲	[رفتن اسکندر به رسولی سوی	19	[کشته شدن دارا به دست دستوران
۱۴۵۳	قیدافه]	20	خود]
۱۴۵۴	[پند دادن قیدافه اسکندر را]	19	[اندرز کردن دارا به اسکندر و
۱۴۵۵	[چاره نمودن سکندر با طینوش]	20	مردن]
۱۴۵۶	[آشتن طینوس پسر قیدافه بر سکندر و	19	[نامه نوشتن اسکندر نزد بزرگان
۱۴۵۷	چاره نمودن سکندر با او]	20	ایران]
۱۴۵۸	[پیمان اسکندر با قیدافه و بازگشتن	20	
۱۴۵۹	او]		VII
۱۴۶۰	[رفتن سکندر به شهر برهمنان]	20	[پادشاهی اسکندر [چهارده سال بود]
۱۴۶۱	[رفتن سکندر به دریای خاور و به زمین	20	[آغاز داستان [نشستن سکندر بر تخت
۱۴۶۲	حیش]	20	ایران]
۱۴۶۳	[رسیدن اسکندر به شهر نرم بایان و	20	[نامه اسکندر نزد دلارای مادر
۱۴۶۴	کشتن ازدها]	20	روشنک]
۱۴۶۵	[دیدن سکندر شگفتیابه شهر	20	[پاسخ نامه سکندر از دلارای]
۱۴۶۶	هروم]	20	[به زنی گرفتن اسکندر روشنک]
۱۴۶۷	[لشکر به مغرب راندن اسکندر]	20	را]
۱۴۶۸	[جستن اسکندر آب حیوان را]	20	[خواب دیدن کید پادشاه قنوج را]
۱۴۶۹	[گنگوی اسکندر با مرغان]	20	[پاسخ دادن مهران کید را]
۱۴۷۰	[دیدن اسکندر اسرافیل را]	20	[لشکر کشیدن سکندر سوی کید]
۱۴۷۱	[بستن اسکندر سد مأجوج و	20	[پاسخ نامه سکندر از کید هندی: مژده
۱۴۷۲	مأجوج]	20	فرستادن چهار چیز شگفت]
۱۴۷۳	[دیدن سکندر مرده را در ایوان باقوت	20	[باز فرستادن سکندر فرستاده را برای
۱۴۷۴	زرد]	20	[دریافتن چهار چیز شگفت]
۱۴۷۵	[دیدن سکندر درخت گویا را]	20	[فرستادن اسکندر که مرد دانا برای دیدن
۱۴۷۶	[رفتن اسکندر به نزدیک	20	چهار چیز شگفت]
۱۴۷۷	فغفورچین]	20	[آوردن که مرد دانا چهار چیز از کید
۱۴۷۸	[رسیدن اسکندر به کشور سند و جنگ	20	هندی به نزد اسکندر]
۱۴۷۹	کردن]	20	[آزمون اسکندر فیلسوف و پزشک و
۱۴۸۰	[لشکر کشیدن سکندر سوی بابل]	20	جام کید را]
۱۴۸۱	[نامه اسکندر نزد ارسطالپس و پاسخ	20	[آزمون اسکندر پزشک هندوستان
۱۴۸۲	یافتن]	20	را]
۱۴۸۳	[نامه اسکندر به نزدیک مادر و اندرز	20	[آزمون اسکندر جام کید را]
۱۴۸۴	کردن]	20	[نامه اسکندر با فور هندی]
۱۵۰۰	[مردن اسکندر به بابل]	20	[پاسخ نامه سکندر از فور]
۱۵۰۲	[شیون حکیمان بر اسکندر]	20	[لشکر آراستن اسکندر به رزم

20	[شبیون کردن مادر و زن اسکندر بر او] ۱۵۰۳	22	[فبال پرسیدن اردشیر از کبید هندی] ۱۵۵۱
20	[گله کردن فردوسی از پیری و دهر] ۱۵۰۵	22	[به زنی گرفتن شاپور دختر مهرک را] ۱۵۵۳
21	[پادشاهی اشکانیان (دو صد سال بود) گشتار اندر ستایش سلطان محمود] ۱۵۰۷	22	[زادن اورمیزد شاپور از دختر مهرک] ۱۵۵۵
21	[آغاز داستان اشکانیان] ۱۵۰۹	22	[اندیر ساختن اردشیر در کار پادشاهی] ۱۵۵۷
21	[خواب دیدن بابک در کار ساسان] ۱۵۱۰	22	[اندروز کردن شاه اردشیر مهتران ایران را] ۱۵۶۳
21	[زادن اردشیر بابکان] ۱۵۱۳	22	[استودن خزانه اردشیر را] ۱۵۶۴
21	[آمسدن اردشیر بابکان به درگاه اردوان] ۱۵۱۴	22	[سخن در بی وفایی روزگار] ۱۵۶۷
21	[دبیدن گلنار اردشیر را و مردن بابک] ۱۵۱۶	22	[سپردن اردشیر کار پادشاهی را به شاپور] ۱۵۶۸
21	[گریختن اردشیر با گلنار] ۱۵۱۸	23	[پادشاهی شاپور پسر اردشیر (سی و یک سال بود) ایر تخت نشستن شاپور] ۱۵۷۵
21	[آگاهی یافتن اردوان از کار گلنار و اردشیر] ۱۵۱۹	23	[ارزم شاپور با رومیان] ۱۵۷۶
21	[نامه نوشتن اردوان به بهمن پسر خود درباره گرفتن اردشیر] ۱۵۲۲	23	[اندروز کردن شاپور پسر خود اورمیزد را] ۱۵۷۹
21	[لشکر گرد کردن اردشیر] ۱۵۲۲	24	[پادشاهی اورمیزد (یک سال و دوماه بود) ۱۵۸۰
21	[جنگ کردن اردشیر با بهمن و فیروزی یافتن] ۱۵۲۴	24	[اندروز کردن اورمیزد و مردن] ۱۵۸۱
21	[جنگ اردشیر با اردوان و کشته شدن اردوان] ۱۵۲۶	25	[پادشاهی بهرام اورمیزد (سه سال و سه ماه و سه روز بود) ایر تخت نشستن بهرام و اندروز کردن به
21	[جنگ اردشیر با گردان] ۱۵۲۸		
21	[داستان کرم هفتاد] ۱۵۳۱		
21	[ارزم اردشیر با هفتاد و شکست یافتن اردشیر] ۱۵۳۴		
21	[تاراج دادن مهرک نوشزادخانه اردشیر را] ۱۵۳۶	25	[تخت سپردن بهرام اورمیزد پسر خود را بهرام بهرام و مردن] ۱۵۸۶
21	[آگاهی یافتن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن و کشتن او کرم را] ۱۵۳۷	26	[پادشاهی بهرام بهرام (نوزده سال بود) ایر تخت نشستن بهرام بهرام و اندروز کردن به سرداران و مردنش] ۱۵۸۸
21	[کشتن اردشیر کرم هفتاد را] ۱۵۳۹	27	[پادشاهی بهرام بهرامیان (چهارماه بود) ایر تخت نشستن بهرام بهرامیان و مردنش پس از چهارماه] ۱۵۹۰
21	[کشتن اردشیر هفتاد را] ۱۵۴۲	28	[پادشاهی نرسی بهرام (نه سال بود) ایر تخت نشستن نرسی و پند گفتن به پسر و سپری شدن روزگار] ۱۵۹۲
22	[پادشاهی اردشیر (پادشاهی اردشیر بابکان چهل سال و دو ماه بود) ۱۵۴۴	29	[پادشاهی اورمیزد نرسی (نه سال بود) ایر تخت نشستن اورمیزد پسر نرسی و سپری شدن روزگار] ۱۵۹۴
22	[سرگذشت اردشیر با دختر اردوان] ۱۵۴۵		
22	[زادن شاپور اردشیر] ۱۵۴۶		
22	[زادن شاپور پسر اردشیر از دختر اردوان و پس از هفت سال آگاهی یافتن اردشیر از آن و شناختن او] ۱۵۴۷		
22	[گویی زدن شاپور و شناختن او را بدر] ۱۵۴۹		

چهل روز پس از مرگ پدر و ناجور شدنش]..... ۱۵۹۷	34	[داستان بهرام با کنیزکی چنگزن در شکار]..... ۱۶۴۴	34
بردن طایر عرب دختر نرسی را و رفتن شاپور به رزم او]..... ۱۵۹۸	30	[هنر نمودن بهرام در شکارگاه]..... ۱۶۴۶	34
[عاشق شدن مالکه دختر طایر بر شاپور]..... ۱۶۰۰	30	[آمدن بهرام با نعمان نزد پدرش یزدگرد]..... ۱۶۴۸	34
[بر دست شاپور دادن مالکه دژ طایر و گشته شدن طایر]..... ۱۶۰۱	30	[پند کردن یزدگرد بهرام را و باز آمدن او به نزد منذر]..... ۱۶۵۰	34
[رفتن شاپور به روم و قیصر روم به پوست خر دوختن او را]..... ۱۶۰۳	30	[آمدن یزدگرد به طوس و کشتن اسپ آبی او را]..... ۱۶۵۲	34
[ارمانیدن کنیزک شاپور را از چرم خر]..... ۱۶۰۷	30	[رفتن یزدگرد به چشمه سو به گفتار موبد و کشتن اسپ آبی او را]..... ۱۶۵۳	34
[گریختن شاپور از روم و رسیدن به شهر ایران]..... ۱۶۰۹	30	[نشان دادن مهان خسرو را به تخت]..... ۱۶۵۵	34
[شناختن ایرانیان شاپور را و سپاه گرد کردن او]..... ۱۶۱۲	30	[آگاهی یافتن بهرام گور از مردن پدرش]..... ۱۶۵۶	34
[آگاهی یافتن موبد و پهلوان از آمدن شاپور و رفتن ایشان با سپاه نزد او]..... ۱۶۱۳	30	[نامه نوشتن ایرانیان به منذر و پاسخ آن]..... ۱۶۵۸	34
[شبیخون زدن شاپور و گرفتن قیصر روم]..... ۱۶۱۴	30	[آمدن بهرام گور در جهرم و رفتن ایرانیان به نزد او]..... ۱۶۶۱	34
[لشکر کشیدن شاپور به روم و رزم او با برادر قیصر]..... ۱۶۱۸	30	[سخن بهرام با ایرانیان درباره شایستگی خود به پادشاهی و سرناختن ایشان از آن]..... ۱۶۶۲	34
[بر تخت نشاندن رومیان برانوش را و نامه نوشتن او به شاپور]..... ۱۶۲۰	30	[سخن گفتن بهرام با ایرانیان از شایستگی خود به پادشاهی]..... ۱۶۶۴	34
[رفتن برانوش پیش شاپور و پیمان بستن با او]..... ۱۶۲۲	30	[پیمان کردن ایرانیان با بهرام درباره پادشاهی به شرط برداشتن تاج از میان شیران]..... ۱۶۶۵	34
[آمدن مانی و دعوی پیغمبری کردن]..... ۱۶۲۴	30	[تاج برداشتن بهرام گور از میان شیران]..... ۱۶۶۶	34
[ولی عهد کردن شاپور اردشیر برادر خود را]..... ۱۶۲۶	30	[رفتن بهرام و خسرو به هامون و کشتن بهرام شیران را و بسر تخت نشستن]..... ۱۶۶۸	34
پادشاهی اردشیر نکونگار [دوازده سال بود] [بر تخت نشستن اردشیر اندرز کردن بر سرداران ایران]..... ۱۶۳۰	31	[پادشاهی بهرام گور [شصت و سه سال بود] [نشستن بهرام بر تخت و اندرز کردن به سرداران و نامه ها بر مهتری نوشتن]..... ۱۶۷۱	35
پادشاهی شاپور سوم [پنج سال و چهارماه بود] [بر تخت نشستن شاپور و اندرز کردنش به سرداران]..... ۱۶۳۲	32	[بدرود کردن بهرام گور منذر و نعمان را و بخشیدن باج باقی با ایرانیان]..... ۱۶۷۳	35
پادشاهی بهرام شاپور [چهارده سال بود] [بر تخت نشستن بهرام و اندرز کردن به سرداران]..... ۱۶۳۴	33	[داستان بهرام گور با لنبک [آکش]..... ۱۶۷۶	35
پادشاهی یزدگرد بزه گر [بیست و یک سال بود] [بر تخت نشستن یزدگرد]..... ۱۶۳۶	34	[داستان بهرام گور با براهام جهودی]..... ۱۶۷۹	35
[زادن بهرام پسر یزدگرد]..... ۱۶۳۷	34	[بخشیدن بهرام گور خواسته براهام لنبک را]..... ۱۶۸۱	35
[سپردن یزدگرد پسرش بهرام را به منذر و به نعمان و پرورش کردن او را]..... ۱۶۴۰	34	[داستان بهرام گور با مهر بنداد]..... ۱۶۸۲	35
		[داستان بهرام گور با کیروی و حرام کردن او می را]..... ۱۶۸۴	35

۱۷۵۲	[داد]	داستان کودکی کفشگر با شیر و خلال	35
۱۷۵۵	[شاه هند]	کردن بهرام گورمی را	35
۱۷۵۷	[خود]	آباد کردن موبد بهرام گور ده را و باز	35
۱۷۵۹	[باسخ دادن شنگل به نامه بهرام]	آباد کردنش	35
۱۷۶۱	[کشتی گرفتن بهرام گور در بارگاه شنگل و هنر نمودن]	داستان بهرام گور با چهار خواهران	35
۱۷۶۲	[گمان بردن شنگل بر بهرام و بازداشتن او را از ایران]	بافتن بهرام گور گنج جمشید را	35
۱۷۶۵	[جنگ بهرام با گرگ و کشتن او گرگ را]	ارفتن بهرام گور به نخجیر و خواستنی دختران برزین دهقان	35
۱۷۶۶	[کشتن بهرام گور ازدها را]	[هنر نمودن بهرام گور به نخجیر و خواستنی دختر گور فروش]	35
۱۷۶۸	[بیه زنی کردن بهرام گور دختر شاه هندوستان را]	[کشتن بهرام شیران را و رفتن به خانه گور فروش و خواستنی دختر او را]	35
۱۷۷۱	[نامه فغفور چین به بهرام گور و پاسخ آن]	داستان بهرام گور با فرشیدورد کدیور و مرد خارکن	35
۱۷۷۳	[گریختن بهرام گور از هندوستان با دختر شنگل]	[باز نمودن خارکن حال کدیور فرشیدورد و بخشیدن بهرام مالی او را به ارزانان]	35
۱۷۷۶	[ناختن شنگل پس بهرام گور و شناختن او]	ارفتن بهرام گور به نخجیرگاه و کشتن شیران	35
۱۷۷۸	[پندیره شدن ایرانیان شاه بهرام گور را]	[هنر نمودن بهرام به نخجیر گوران]	35
۱۷۸۰	[آمدن شنگل با هفت پادشاه نزد بهرام گور]	داستان بهرام گور با بازرگانی و شاگرد او	35
۱۷۸۳	[بازگشتن شنگل از ایران به هندوستان]	[کشتن بهرام گور ازدها را و داستان او با زن پالیزیان]	35
۱۷۸۴	[بخشیدن بهرام گور خراج به دهقانان]	[لشکر کشیدن خاقان چین به ایران و زندهار خواستنی ایرانیان از او]	35
۱۷۸۷	[خواستنی بهرام گور لوریان را از هندوستان]	ناختن بهرام گور به خاقان چین	35
۱۷۸۸	[سپهری شدن روزگار بهرام گور]	امیل برآوردن بهرام گور بر سرحد ایران و توران]	35
		نامه بهرام گور نزد برادرش نرسی و ایرانیان	35
		[بازگشتن بهرام گور به ایران زمین]	35
		[اندرنامه نوشتن بهرام گور به کارداران خود]	35
		[فرستادن بهرام گور برادر خود نرسی را به خراسان و خواندن پیش تخت خویش فرستاده فیصر را]	35
		[سؤال و جواب فرستاده رومی با موبدان ایران]	35
		[بدرود کردن بهرام گور فرستاده فیصر را]	35
		[استختن گفتن بهرام به سرداران از	35

VIII

۱۷۹۱	[پادشاهی یزدگرد هجده سال بود]	36
۱۷۹۲	[تخت نشستن یزدگرد و اندر کردن به سرداران]	37
۱۷۹۳	[پادشاهی هرمز یک سال و یک ماه بود]	38
۱۷۹۴	[بر تخت نشستن هرمز و ستدن تاج او برادرش پیروز]	38
۱۷۹۵	[پادشاهی پیروز پانزده سال و چهارماه بود]	38
۱۷۹۶	[بر تخت نشستن پیروز و هفت سال خشکی افتادن بر زمین ایران]	38
۱۷۹۷	[جنگ پیروز با تورانیان]	38

38	[نامه خوشنواز با پیروز] ۱۷۹۵	فیصر روم] ۱۸۴۷
38	[افتادن پیروز به جاه و کشته شدن] ۱۷۹۸	40 [نامه فرستادن نوشین روان نزدیک فیصر روم و پاسخ او] ۱۸۴۹
39	[پادشاهی بلاش پیروز پنج سال و یک ماه و شش روز بود] [اندرز کردن بلاش ایرانیان را] ۱۸۰۰	40 [رسیدن نامه نوشیروان نزد فیصر و فرستادن فیصر پاسخ آن] ۱۸۵۰
39	[نامه نوشتن سوفزای به خوشنواز] ۱۸۰۰	40 [لشکر کشیدن نوشین روان به جنگ فیصر روم] ۱۸۵۱
39	[ارزم سوفزای با خوشنواز] ۱۸۰۳	40 [دژها گرفتن نوشین روان در بوم روم] ۱۸۵۴
39	[بازگشتن قباد به ایران زمین] ۱۸۰۷	40 [ارزم کردن نوشین روان با فرفوربوس رومی و گرفتن قالینیوس و انطاکیه] ۱۸۵۶
40	[پادشاهی قباد (چهل سال بود) بر تخت نشستن قباد و اندرز کردن با مهان] ۱۸۰۹	40 [آباد کردن نوشین روان شهری به مانند انطاکیه و نشانیدن در این اسیران رومی را] ۱۸۵۸
40	[بدگمان کردن ایرانیان قباد را از سوفزای و کشتن او سوفزای را] ۱۸۱۰	40 [آشنی جستن فیصر روم از نوشین روان] ۱۸۵۹
40	[بند کردن ایرانیان قباد را و بر تخت نشانیدن جاماسب برادرش را] ۱۸۱۴	40 [پیغام فیصر نزد نوشیروان با باز و ساو] ۱۸۶۰
40	[گریختن قباد و پناه گرفتن نزد هیتالیان] ۱۸۱۵	40 [داستان نوش زاد با کسری] ۱۸۶۱
40	[بازگشتن قباد از هیتال و دادن کسری نوشین روان و بر تخت نشستن قباد] ۱۸۱۷	40 [بیمار شدن نوشین روان و فتنه برپا زدن نوشزاد] ۱۸۶۳
40	[داستان مزدک با قباد] [بذیرفتن قباد دین مزدک را] ۱۸۱۹	40 [نامه نوشیروان به رام بُرزین نگهبان مرز سداین درباره گرفتنار کردن نوشزاد] ۱۸۶۴
40	[آویختن کسری مزدک را و کشتن او را] ۱۸۲۲	40 [جنگ ساختن رام بُرزین با نوشزاد و پند دادن پیروز نوشزاد را] ۱۸۶۸
40	[اولیهد کردن قباد کسری را و بزرگان] [نام نوشیروان دادن او را] ۱۸۲۶	40 [ارزم رام بُرزین با نوشزاد و کشته شدن نوشزاد] ۱۸۷۰
40	[از پیری نالیدن سراینده] ۱۸۲۷	40 [داستان بوزرجمهر] [خواب دیدن نوشین روان و به درگاه آمدن بوزرجمهر] ۱۸۷۳
40	[پادشاهی کسری نوشین روان (چهل و هشت سال بود) آغاز داستان] [اندرز کردن نوشین روان سرداران ایران را] ۱۸۲۸	40 [گزاریدن بوزرجمهر خواب کسری را] ۱۸۷۶
40	[بخشیدن کسری پادشاهی را به چهار بهر و تدبیر کردن خراج را] ۱۸۳۰	40 [ارزم نوشین روان با موبدان و پند گفتن بوزرجمهر] ۱۸۷۸
40	[نامه نوشتن نوشین روان به کارداران خویش] ۱۸۳۲	40 [ارزم دوم شاه نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان] ۱۸۸۰
40	[داستان بابک موبد کسری و عرض سپاه دادنش] ۱۸۳۵	40 [ارزم سوم نوشیروان با بوزرجمهر و موبدان] ۱۸۸۴
40	[در داد و فرهنگ نوشین روان] ۱۸۳۹	40 [ارزم چهارم نوشیروان با بوزرجمهر و موبدان] ۱۸۸۸
40	[برگشتن نوشین روان گرد پادشاهی خویش] ۱۸۴۰	40 [ارزم پنجم شاه نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان] ۱۸۹۰
40	[سزا دادن کسری الانان و بلوچیان و گیلانیان را] ۱۸۴۳	40 [ارزم ششم نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان] ۱۸۹۰
40	[فریاد داشتن منذر تازی از بیداد کردن]	

۱۸۹۲	موبدان]	40	۱۸۹۲	موبدان]	40
[بزم هفتم نوشین روان با بوزرجمهر و			[بزم هفتم نوشین روان با بوزرجمهر و		
۱۸۸۶	موبدان]	40	۱۸۸۶	موبدان]	40
[داستان مهبود دسستور			[داستان مهبود دسستور		
۱۸۸۹	نوشین روان]	40	۱۸۸۹	نوشین روان]	40
[داستان مهبود با زروان]			[داستان مهبود با زروان]		
۱۸۸۹	[آشکار شدن افسون زروان و یهودی و	40	۱۸۸۹	[آشکار شدن افسون زروان و یهودی و	40
کشته شدن هردوان]			کشته شدن هردوان]		
۱۹۰۳	[ساختن نوشین روان شارستان سورسان	40	۱۹۰۳	[ساختن نوشین روان شارستان سورسان	40
را]			را]		
۱۹۰۵	[بزم خاقان چین با هیتالیان]	40	۱۹۰۵	[بزم خاقان چین با هیتالیان]	40
۱۹۰۷	[آگاه شدن نوشین روان از کار هیتالیان و	40	۱۹۰۷	[آگاه شدن نوشین روان از کار هیتالیان و	40
لشکر کشیدن به جنگ ایشان]			لشکر کشیدن به جنگ ایشان]		
۱۹۱۱	[لشکر کشیدن نوشین روان برای جنگ	40	۱۹۱۱	[لشکر کشیدن نوشین روان برای جنگ	40
خاقان چین]			خاقان چین]		
۱۹۱۴	[انسامه خاقان چین به نزد	40	۱۹۱۴	[انسامه خاقان چین به نزد	40
نوشین روان]			نوشین روان]		
۱۹۱۶	[باسخ نامه خاقان چین از	40	۱۹۱۶	[باسخ نامه خاقان چین از	40
نوشین روان]			نوشین روان]		
۱۹۱۸	[نامه خاقان درباره دادن دختر خویش را	40	۱۹۱۸	[نامه خاقان درباره دادن دختر خویش را	40
به نوشین روان]			به نوشین روان]		
۱۹۲۱	[فرستادن نوشین روان مهران سناد را	40	۱۹۲۱	[فرستادن نوشین روان مهران سناد را	40
برای دیدن دختر خاقان]			برای دیدن دختر خاقان]		
۱۹۲۴	[فرستادن خاقان چین دختر را همراه	40	۱۹۲۴	[فرستادن خاقان چین دختر را همراه	40
مهرسناد نزد نوشین روان]			مهرسناد نزد نوشین روان]		
۱۹۲۸	[بازگشتن خاقان و لشکر کشیدن	40	۱۹۲۸	[بازگشتن خاقان و لشکر کشیدن	40
نوشین روان سوی طیسفون]			نوشین روان سوی طیسفون]		
۱۹۳۱	[انسدر آرام یافتن جهانیان از آیین	40	۱۹۳۱	[انسدر آرام یافتن جهانیان از آیین	40
نوشین روان]			نوشین روان]		
۱۹۳۶	[بند دادن بوزرجمهر نوشین روان	40	۱۹۳۶	[بند دادن بوزرجمهر نوشین روان	40
را]			را]		
۱۹۳۸	[داستان در نهادن شطرنج] [از فرستادن	40	۱۹۳۸	[داستان در نهادن شطرنج] [از فرستادن	40
رای هند شطرنج رانزد نوشین روان]			رای هند شطرنج رانزد نوشین روان]		
۱۹۴۷	[ساختن بوزرجمهر نرد را و فرستادن	40	۱۹۴۷	[ساختن بوزرجمهر نرد را و فرستادن	40
نوشین روان او را به هند]			نوشین روان او را به هند]		
۱۹۵۱	[ناشناختن دانشندگان هند بازی نرد	40	۱۹۵۱	[ناشناختن دانشندگان هند بازی نرد	40
را]			را]		
۱۹۵۳	[داستان طلخند و گور] [داستان گور و	40	۱۹۵۳	[داستان طلخند و گور] [داستان گور و	40
طلخند و پیدا شدن شطرنج]			طلخند و پیدا شدن شطرنج]		
۱۹۵۵	[گفتگو کردن گور و طلخند از بهر	40	۱۹۵۵	[گفتگو کردن گور و طلخند از بهر	40
نخت]			نخت]		
۱۹۵۸	[جنگ ساختن گور و طلخند]	40	۱۹۵۸	[جنگ ساختن گور و طلخند]	40
۱۹۶۲	[بند دادن گور طلخند را]	40	۱۹۶۲	[بند دادن گور طلخند را]	40
۱۹۶۳	[جنگ گور و طلخند]	40	۱۹۶۳	[جنگ گور و طلخند]	40
۱۹۶۸	[بار دیگر رزم کردن گور و طلخند و مردن	40	۱۹۶۸	[بار دیگر رزم کردن گور و طلخند و مردن	40
۱۹۷۲	طلخند بر پشت پیل]		۱۹۷۲	طلخند بر پشت پیل]	
[آگاهی یافتن مادر طلخند از مرگ پسر و	40		[آگاهی یافتن مادر طلخند از مرگ پسر و	40	
سوگ کردن از بهر او]			سوگ کردن از بهر او]		
۱۹۷۵	[باز ساختن شطرنج از بهر مادر	40	۱۹۷۵	[باز ساختن شطرنج از بهر مادر	40
طلخند]			طلخند]		
۱۹۷۷	[داستان کلبه و دمنه]	40	۱۹۷۷	[داستان کلبه و دمنه]	40
۱۹۷۹	[خشم گرفتن نوشین روان بر بوزرجمهر و	40	۱۹۷۹	[خشم گرفتن نوشین روان بر بوزرجمهر و	40
بند فرمودنش]			بند فرمودنش]		
۱۹۸۵	[داستان کسری با بوزرجمهر]	40	۱۹۸۵	[داستان کسری با بوزرجمهر]	40
۱۹۸۵	[فرستادن قیصر دُرُج سرریسته و رهایی	40	۱۹۸۵	[فرستادن قیصر دُرُج سرریسته و رهایی	40
یافتن بوزرجمهر به گفتن راز آن]			یافتن بوزرجمهر به گفتن راز آن]		
۱۹۸۹	[گفتار اندر تویق نوشین روان]	40	۱۹۸۹	[گفتار اندر تویق نوشین روان]	40
۱۹۹۳	[نامه کسری به هرمزد]	40	۱۹۹۳	[نامه کسری به هرمزد]	40
۲۰۰۱	[سخن پرسیدن موبد از کسری]	41	۲۰۰۱	[سخن پرسیدن موبد از کسری]	41
۲۰۰۴	[وفات یافتن قیصر روم و رزم	41	۲۰۰۴	[وفات یافتن قیصر روم و رزم	41
کسری]			کسری]		
۲۰۱۳	[لشکر کشیدن کسری به روم و رام گرفتن	41	۲۰۱۳	[لشکر کشیدن کسری به روم و رام گرفتن	41
از بازارگانان]			از بازارگانان]		
۲۰۱۵	[آمدن فرستادگان قیصر نزد نوشین روان	41	۲۰۱۵	[آمدن فرستادگان قیصر نزد نوشین روان	41
با پوزش و نثار]			با پوزش و نثار]		
۲۰۱۹	[گفتار نوشین روان اندر ولی عهد کردن	41	۲۰۱۹	[گفتار نوشین روان اندر ولی عهد کردن	41
پسر خود هرمز را]			پسر خود هرمز را]		
۲۰۲۳	[پرسش موبدان از هرمزد و پاسخ دادن	41	۲۰۲۳	[پرسش موبدان از هرمزد و پاسخ دادن	41
او]			او]		
۲۰۲۵	[عهد نوشتن نوشین روان پسر خود	41	۲۰۲۵	[عهد نوشتن نوشین روان پسر خود	41
هرمزد را]			هرمزد را]		
۲۰۲۸	[پادشاهی هرمزد [دوازده سال	42	۲۰۲۸	[پادشاهی هرمزد [دوازده سال	42
بود]			بود]		
۲۰۳۲	[آغاز داستان]	42	۲۰۳۲	[آغاز داستان]	42
۲۰۳۳	[کشتن هرمزد ایزدگشسب را و زهر دادن	42	۲۰۳۳	[کشتن هرمزد ایزدگشسب را و زهر دادن	42
زردمشت موبد موبدان را]			زردمشت موبد موبدان را]		
۲۰۳۵	[کشتن هرمزد سبمای برزین و بهرام	42	۲۰۳۵	[کشتن هرمزد سبمای برزین و بهرام	42
آذرهمان را]			آذرهمان را]		
۲۰۳۹	[برگشتن هرمزد از بیداد به	42	۲۰۳۹	[برگشتن هرمزد از بیداد به	42
دادگستری]			دادگستری]		
۲۰۴۲	[لشکر کشیدن ساره شاه به جنگ	42	۲۰۴۲	[لشکر کشیدن ساره شاه به جنگ	42
هرمز]			هرمز]		
۲۰۴۴	[نشان دادن مهران سناد از بهرام چوبینه	42	۲۰۴۴	[نشان دادن مهران سناد از بهرام چوبینه	42
به هرمزدشاه]			به هرمزدشاه]		
۲۰۴۸	[آمدن بهرام چوبینه به نزدیکی	42	۲۰۴۸	[آمدن بهرام چوبینه به نزدیکی	42
هرمزدشاه]			هرمزدشاه]		
۲۰۵۱	[پهلوانی دادن هرمزد بهرام چوبینه	42	۲۰۵۱	[پهلوانی دادن هرمزد بهرام چوبینه	42
را]			را]		
۲۰۵۲	[رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساره	42	۲۰۵۲	[رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساره	42
شاه]			شاه]		
۲۰۵۶			۲۰۵۶		

۲۱۱۰	خسرو پرویز]	42	فرستادن هرمزد شاه خُراد برزین را به	42
نامۀ نوشتن بهرام نزد هرمزد و گریختن	42	نزدیک ساوه به پیغام فریبده]	۲۰۵۹	42
خسرو پرویز از پیش پدر]	۲۱۱۱	پیغام فرستادن ساوه شاه نزد بهرام	۲۰۶۲	42
فرستادن هرمز آیین گشسب را به جنگ	42	چوبینه]	۲۰۶۴	42
بهرام و کشته شدن او]	۲۱۱۴	صف کشیدن ساوه شاه و بهرام چوبین به	۲۰۶۵	42
کُور کردن گُسته‌م و بندوی هرمزد	42	جنگِ یکدیگر]	۲۰۶۶	42
را]	۲۱۱۸	فرستادن ساوه شاه پیغام دیگر به بهرام	۲۰۶۸	42
IX		چوبینه]	۲۰۷۱	42
پادشاهی خسرو پرویز [سی و هشت سال	43	باسخ دادن بهرام چوبینه ساوه شاه	۲۰۷۴	42
بود]	۲۱۲۰	را]	۲۰۷۶	42
بر تخت نشستن خسرو و پوزش پدر	43	خواب دیدن بهرام چوبینه و لشکر	۲۰۸۰	42
خواستن او]	۲۱۲۱	آراستن]	۲۰۸۳	42
آمدن خسرو پیش پدر و پوزش	43	ارزم کردن بهرام چوبینه با ساوه	۲۰۸۵	42
خواستن]	۲۱۲۲	شاه]	۲۰۸۷	42
آگاه شدن بهرام چوبینه از کُور شدن	43	کشتن بهرام چوبینه جادوی را]	۲۰۹۲	42
هرمزد و لشکر کشیدن به جنگ	43	فرستادن بهرام چوبینه فیروزنامه را با	۲۰۹۳	42
خسرو پرویز]	۲۱۲۴	سر ساوه شاه نزد هرمزد]	۲۰۹۶	42
ارسیدن خسرو پرویز با بهرام چوبینه	43	ارزم بهرام چوبینه با پرموده پسر ساوه	۲۰۹۷	42
به هم دیگر]	۲۱۲۷	شاه و گریختن پرموده به آوازه	۲۱۰۰	42
ایازگشتن بهرام و خسرو و پند دادن	43	دز]	۲۱۰۱	42
گُردیه بهرام را و سگالش کردن خسرو با	43	پناه خواستن پرموده از بهرام	۲۱۰۳	42
ایرانیان]	۲۱۴۱	چوبینه]	۲۱۰۶	42
پند دادن گُردیه برادر خود بهرام	43	خواستن بهرام چوبینه منشور زینهار	۲۱۰۷	42
را]	۲۱۴۲	پرمود را از هرمز]	۲۱۰۹	42
ارای زدن خسرو پرویز با سپه‌داران و	43	خشیم گرفتن بهرام چوبینه بر	۲۱۱۰	42
موبدان خود]	۲۱۴۴	پرموده]	۲۱۱۱	42
اشبختون کردن بهرام چوبینه بر لشکر	43	آمدن خاقان به نزدیکی	۲۱۱۲	42
خسرو و گریختن خسرو پرویز]	۲۱۴۷	هرمزد شاه]	۲۱۱۳	42
گریختن خسرو به روم و کشته شدن پدر	43	آگاهی یافتن هرمزد از ناراستی بهرام	۲۱۱۴	42
او هرمزد]	۲۱۴۹	چوبینه و پیمان بستن با خاقان]	۲۱۱۵	42
ارفتن خسرو به روم]	۲۱۵۲	فرستادن هرمزد دوکدان و جامه زنان	۲۱۱۶	42
بردن بهرام سیاوش بندوی را پیش بهرام	43	نزد بهرام چوبینه]	۲۱۱۷	42
چوبینه]	۲۱۵۶	پوشیدن بهرام چوبینه جامه زنان و خود	۲۱۱۸	42
ارای زدن ایرانیان و بهرام از بهر	43	را در همان جامه به سرداران لشکر	۲۱۱۹	42
پادشاهی و بر تخت نشاندن او	43	نمودن]	۲۱۲۰	42
را]	۲۱۵۷	اندر دیدن بهرام چوبینه بخت خود	۲۱۲۱	42
بر تخت نشستن بهرام چوبینه]	۲۱۶۲	را]	۲۱۲۲	42
گریختن بندوی از بند بهرام]	۲۱۶۳	گرفتن بهرام چوبینه آیین	۲۱۲۳	42
ارفتن خسرو سوي روم به راه بیابان و	43	پادشاهی]	۲۱۲۴	42
آگاهی دادن راهب از کار آینده]	۲۱۶۷	آگاهی دادن خُراد برزین هرمزد را از کار	۲۱۲۵	42
آمدن خسرو به روم]	۲۱۷۰	بهرام چوبینه]	۲۱۲۶	42
ایازگفتن راهب بردنی را به خسرو	43	سگالش نمودن بهرام با سرداران از	۲۱۲۷	42
پرویز]	۲۱۷۱	پادشاهی خود و پند دادن گُردیه او	۲۱۲۸	42
نامۀ فرستادن خسرو پرویز به فیصر	43	را]	۲۱۲۹	42
		سگنه زدن بهرام به نام	۲۱۳۰	42

۲۲۳۳	چوبینه].....	۲۱۷۴	روم].....	43
۲۲۳۵	[آگاهی یافتن خسرو پرویز از کار بهرام و	۲۱۷۷	[پاسخ نامه خسرو از قیصر].....	43
۲۲۳۷	[سپاه آراستن خاقان چین].....	۲۱۷۸	[نامه قیصر به خسرو و پهلوی تهنی کردن از	43
۲۲۳۹	[فرستادن خسرو خُراد بُرزین را به نزد	۲۱۸۰	کردن با او].....	43
۲۲۴۲	خاقان و چاره کردن او از کشتن بهرام	۲۱۸۱	[نامه نوشتن قیصر به خسرو پرویز	43
۲۲۴۳	چوبینه را].....	۲۱۸۴	دیگر بار].....	43
۲۲۴۵	[فرستادن خُراد بُرزین قتل را به نزد	۲۱۸۷	[عهدنامه نوشتن خسرو پرویز و فرستادن	43
۲۲۴۸	بهرام چوبینه].....	۲۱۹۰	نزد قیصر].....	43
۲۲۴۹	[کشته شدن بهرام چوبینه به دست	۲۱۹۲	[طلمس ساختن رومیان و آزمایش کردن	43
۲۲۵۰	قتل].....	۲۱۹۵	ایرانیان].....	43
۲۲۵۲	[آگاهی یافتن خاقان از مرگ بهرام و تبه	۲۱۹۸	[گزارش کردن خُراد بُرزین بر دین	43
۲۲۵۴	کردن خان و مان قتل و نواختن خسرو	۲۲۰۱	هندوان].....	43
۲۲۵۶	پرویز خُراد را].....	۲۲۰۲	[فرستادن قیصر لشکر و دختر نزد	43
۲۲۵۷	[آگاهی یافتن خسرو از کشته شدن بهرام	۲۲۰۵	خسرو پرویز].....	43
۲۲۵۹	چوبینه و نواختن او خُراد بُرزین	۲۲۰۸	[لشکر کشیدن خسرو به سوی	43
۲۲۶۱	را].....	۲۲۱۳	آذربادگان].....	43
۲۲۶۲	[نامه نوشتن خاقان به گردیه خواهر بهرام	۲۲۱۵	[آگاه شدن چوبینه از بازگشتن خسرو و	43
۲۲۶۳	و پاسخ آن].....	۲۲۱۸	نامه نوشتن به سرداران ایران].....	43
۲۲۶۴	[رای زدن گردیه با پهلوانان خویش و	۲۲۲۰	[سپاه راندن بهرام چوبینه به جنگ	43
۲۲۶۵	گریختن از مرو].....	۲۲۲۲	خسرو پرویز و هزیمت کردن رومیان	43
۲۲۶۷	[فرستادن خاقان طُوزگ را از پس گردیه و	۲۲۲۶	را].....	43
۲۲۶۸	کشتن گردیه او را].....	۲۲۲۹	[وزم خسرو با بهرام چوبینه و کشته شدن	43
۲۲۶۹	[نامه گردیه به گردوی].....	۲۲۳۰	کوت رومی].....	43
۲۲۷۰	[کشتن خسرو بندوی را به خون پدرش	۲۲۳۱	[جنگ پهلوانان خسرو با بهرام	43
۲۲۷۱	هرمز].....	۲۲۳۵	چوبینه].....	43
۲۲۷۲	[اسیربچیدن گُسته از خسرو پرویز و	۲۲۳۸	[جنگ سوم خسرو پرویز با بهرام چوبینه	43
۲۲۷۳	خواستن او گردیه را].....	۲۲۴۰	و شکسته شدن بهرام].....	43
۲۲۷۴	[کشته شدن گُسته به دست گردیه به	۲۲۴۲	[گریختن بهرام چوبینه از پیش خسرو و	43
۲۲۷۵	جاره خسرو پرویز و گردوی].....	۲۲۴۵	رسیدن نزد خاقان چین].....	43
۲۲۷۶	[نامه نوشتن گردیه به خسرو و خواستن	۲۲۴۸	[نامه خسرو پرویز به قیصر به پیروزی و	43
۲۲۷۷	خسرو پرویز او را].....	۲۲۵۰	پاسخ نامه قیصر].....	43
۲۲۷۸	[هنر نمودن گردیه نزد خسرو].....	۲۲۵۲	[خشم گرفتن نیاطوس بر بندوی و آشتی	43
۲۲۷۹	[در سبب خراب شدن شهر ری].....	۲۲۵۵	دادن مریم در میانشان].....	43
۲۲۸۰	[یاری خواستن گردیه پیش خسرو و	۲۲۵۸	[بازگشتن نیاطوس و رومیان از ایران نزد	43
۲۲۸۱	بخشیدن خسرو ری را به او].....	۲۲۶۰	قیصر روم].....	43
۲۲۸۲	[بخش کردن خسرو پادشاهی خود و	۲۲۶۲	[آزای فردوسی از مردن فرزندی	43
۲۲۸۳	لشکر فرستادن به مرزهای ایران].....	۲۲۶۵	خویش].....	43
۲۲۸۴	[آزادن شیرویه پسر خسرو به قتل	۲۲۶۸	[داستان بهرام چوبینه با خاقان	43
۲۲۸۵	بد].....	۲۲۷۰	چین].....	43
۲۲۸۶	[نامه نبشتن خسرو به قیصر و پاسخ	۲۲۷۲	[کشته شدن مقانوره به دست بهرام	43
۲۲۸۷	قیصر و خواستن او دار مسیح را].....	۲۲۷۳	چوبینه].....	43
۲۲۸۸	[پاسخ نامه قیصر از خسرو پرویز].....	۲۲۷۵	[کشتن دد دختر خاقان را].....	43
۲۲۸۹	[گفتار اندر داستان خسرو و شیرین]	۲۲۷۸	[کشته شدن شیر کبی بر دست بهرام	43
۲۲۹۰	[آغاز داستان].....	۲۲۸۰		

مندرجات

۲۳۵۶	مردنش]	۴۳	[رفتن خسرو به شکار و دیدن شیرین و
۲۳۵۷	پادشاهی فرخ زاد	۴۳	فرستادنش به مشکوی خود]
۲۳۵۸	پادشاهی یزدگرد [شانزده سال بود]	۴۳	[پند دادن بزرگان خسرو را]
۲۳۵۹	تخت نشستن یزدگرد و اندرز کردن به	۴۳	[کشتن شیرین مریم را و بند کردن خسرو
۲۳۶۰	سرداران]	۴۳	شیروی را]
۲۳۶۱	[تاختن سعد و قاص به ایران و فرستادن	۴۳	[داستان ساختن خسرو طاق دیس
۲۳۶۲	یزدگرد رستم را به جنگ او]	۴۳	را]
۲۳۶۳	[نامه رستم به سعد و قاص]	۴۳	[داستان بارید رامشگر]
۲۳۶۴	[پاسخ نامه رستم از سعد و قاص]	۴۳	[ساختن خسرو ایوان مداین را]
۲۳۶۵	[ارزم رستم با سعد و قاص و کشته شدن	۴۳	[گفتار اندر بزرگی خسرو پرویز]
۲۳۶۶	رستم]	۴۳	[در بیدادی کردن خسرو و ناسپاسی سپاه
۲۳۶۷	[رای زدن یزدگرد با ایرانیان و رفتن سوی	۴۳	او]
۲۳۶۸	خراسان]	۴۳	[برگشتن لشکر ایران از خسرو و رها کردن
۲۳۶۹	[نامه یزدگرد به ماهوی سوری و به	۴۳	شیرویه از بند]
۲۳۷۰	مرزبانان خراسان]	۴۳	[رها کردن سران شیرویه را از بند]
۲۳۷۱	[نامه یزدگرد به مرزبانان طوس]	۴۳	[آگاه شدن خسرو از کار سپاه]
۲۳۷۲	[رفتن یزدگرد به طوس و پذیره شدن	۴۳	[گرفتار شدن خسرو پرویز به دست
۲۳۷۳	ماهوی سوری او را]	۴۳	پرش شیرویه]
۲۳۷۴	[برانگیختن ماهوی سوری بیژن را به	۴۴	پادشاهی شیرویه [هفت ماه بود]
۲۳۷۵	جنگ یزدگرد و گریختن شاه در	۴۴	داستان]
۲۳۷۶	آسیا]	۴۴	[بر تخت نشستن شیرویه و اندرز
۲۳۷۷	[فرستادن ماهوی سوری آسیابان را به	۴۴	کردن و فرستادن سران نزد پدر به پند و
۲۳۷۸	کشتن یزدگرد و پند موبدان درباره	۴۴	پورش]
۲۳۷۹	بازداشتن او از کشتن]	۴۴	[پاسخ فرستادن خسرو پرویز قباد
۲۳۸۰	[کشته شدن یزدگرد به دست خسرو	۴۴	را]
۲۳۸۱	آسیابان]	۴۴	[افسوس خوردن شیرویه بر خسرو پرویز
۲۳۸۲	[بر تخت نشستن ماهوی سوری]	۴۴	و ناخوش شدن سرداران از آن]
۲۳۸۳	[لشکر کشیدن بیژن به جنگ ماهوی	۴۴	[شیون بارید بر خسرو]
۲۳۸۴	سوری]	۴۴	[خواستن بزرگان از شیروی مرگ خسرو
۲۳۸۵	جنگ بیژن با ماهوی و کشته شدن	۴۴	و کشته شدن او بر دست هرمزد]
۲۳۸۶	ماهوی]	۴۴	[داستان شیرویه با شیرین زن خسرو
۲۳۸۷	[تاریخ انجام شاهنامه]	۴۴	پرویز و کشته شدن شیرویه]
۲۳۸۸	نام اشخاص	۴۵	پادشاهی اردشیر شیروی [شش ماه بود]
۲۳۸۹	نام جایها	۴۵	[بر تخت نشستن اردشیر شیروی و اندرز
۲۳۹۰	نام کتابها	۴۵	کردن به سرداران]
۲۳۹۱	کشف الیابات	۴۵	[ناخوش بودن گراز از پادشاهی اردشیر و
		۴۵	به چاره او کشته شدن اردشیر به دست
		۴۵	فیروز خسرو]
		۴۶	پادشاهی فرابین [پنجاه روز بود]
		۴۶	سندن گراز]
		۴۷	پادشاهی پوران دخت [شش ماه بود]
		۴۷	تخت نشستن پوران دخت و کشتن او
		۴۷	بیروز خسرو را و سپری شدن
		۴۷	روزگارش]
		۴۸	پادشاهی آرم دخت [چهار ماه بود]
		۴۸	تخت نشستن آرم دخت و

این کوشش را به پیشگاه استادانِ گرانقدر ارجمنند:

استاد دکتر منوچهر مرتضوی، مؤلف فردوسی و شاهنامه؛

استاد دکتر محمد امین ریاحی، نویسنده فردوسی و سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی؛

استاد ایرج افشار، مؤلف کتابشناسی فردوسی؛

استاد محمد علی اسلامی ندوشن، مؤلف زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه؛

استاد دکتر سید محمد دبیرسیاقی، مؤلف کشف‌الابیات شاهنامه؛

و استاد دکتر جلال خالقی مطلق که سالهاست وجهه‌ی همّت ایشان فراهم آوردن شاهنامه‌یی است که به سروده‌ی حکیم طوس نزدیک‌تر باشد، با احترام خاص تقدیم می‌کنم.

توفیق ۵. سبحانی

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

فردوسی، شاهنامه و پیام آن

دانسته‌های متقن و مسلمی که از زندگانی حکیم طوس در دست داریم اندک است. نام و نام پدر و کنیه و لقب کامل او حکیم ابوالقاسم حسن بن علی فردوسی طوسی است.^۱ به احتمال قوی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری در روستای پاژ در دو فرسنگی شرق طابران (طوس)، در پانزده کیلومتری شمال شهر مشهد به دنیا آمده است. امروز این روستا را فاز می‌گویند. در سی و پنج یا چهل سالگی نظم شاهنامه را آغاز کرده، نزدیک سی و پنج سال از عمر خود را صرف تدوین و ویرایش آن کرده است. یک بار نسخه‌یی را در ۳۸۴ هـ به پایان رسانده، تحریر دیگری از کتاب را در ۴۰۰ هـ به پایان آورده و به نام محمود سبکتگین کرده، و در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری وفات یافته است. مرحوم ملک الشعراء بهار خلاصه حیات این حکیم بزرگ را به ایجاز تمام در ابیات زیر بیان کرده است:

سیصد و سی یا به سالی کمتر از مادر بزاد
هم به شصت و پنج کرد آغاز دستان گسری^۲
در اوان چارصد شد اسپری شهنامه‌اش
یازده سال دگر شد عمر شاعر اسپری
برد سی و پنج سال اندر کتاب خویش رنج
ماند با رنجی چنان گنجی بدین پهناوری

۱- نام او و پدرش در ترجمه بنداری به عربی منصور بن حسن، در تاریخ گزیده حسن بن علی، در تذکره الشعراء دولتشاه و آتشکده آذر، حسن بن اسحق بن شرف شاه و در مجمع الفصحا، حسن بن اسحق بن شرف شاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد بن حکیم مولانا فرخ و ... آمده است. درباره زادگاه، تاریخ تولد، سال تدوین شاهنامه و ... نیز نظرهای گوناگون ابراز شده که اگر همه نقل شود، سخن به درازا می‌کشد، در این پیشگفتار قولی نقل شده است که محققان در آن تقریباً اتفاق نظر دارند. علاقه‌مندان به تفصیل به تذکرها و کتابهای معرفی شده در پایان این گفتار مراجعه کنند.

۲- تحقیقات بعدی اثبات کرده است که فردوسی به طور قطع شاهنامه را در حدود سال ۳۷۰ هجری آغاز کرده است.

فردوسی از دهقانان طوس بود. دهقان در آن روزگار به نجیب‌زادگان ملّاک و اهل دانش و معرفت و دلیری و مردانگی گفته می‌شد که به آیین مملکت‌داری و اداری واقف بودند و در امور روستا و محله خود نظارت می‌کردند و مرجع دعاوی و مراعات اهل محل بودند و رئیس هم خوانده می‌شدند. دهقانان حافظ اخبار و سنت‌ها و روایات ایرانی هم بودند. نظامی عروضی سمرقندی می‌نویسد: «فردوسی در آن دیه [پار] شوکتی تمام داشت، چنانکه به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود.» اما آرمانی عظیم این حکیم بزرگوار را از پرداختن به ملک و زمین بازداشت و ده بیست سال آخر حیات او به سختی و تنگدستی گذشت. همه اشارات او به رویدادهای زندگی خود در شاهنامه منحصر است به مرگ فرزندش که در سی و هفت سالگی، زمانی که شاعر شصت ساله بود درگذشت و داغ بر دل پدر نهاد و بخشوده شدن خراج به امر محمود که طبعاً همه جا در هر روستای کوچک هم تأثیر و انعکاس داشت و حوادث ناگوار طبیعی از برف و تگرگ. تنگدستی او به حدّی رسیده بود که در ابتدای زمستان در خانه او جو و هیزم و گوشت نمک‌سود یافت نمی‌شد و او نمی‌دانست که تا سر خرمن زندگی را چگونه باید بگذرانند. فی‌الواقع ماهم نمی‌دانیم که او چگونه زندگی خود را اداره می‌کرده است. اما وقتی «نامورنامه» خود را به پایان رسانده، جاودانگی خود را احساس کرده است:

چون این نامور نامه آمد به بن زمن روی کشور شود پرسخن
از آن پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام
هر آن کس که دارد هش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
درو و آفرین بر آن بزرگ مرد که این نامور نامه را به میراث نهاده است.

طوس از شهرهای کهن عصر ساسانی بود و در روایات افسانه‌یی بنای آن را به جمشید نسبت می‌دادند، و نام آن را یادگار طوس پسر نوذر می‌پنداشتند. مردم چنین شهری به حق به گذشته‌های خود می‌بالیدند و می‌نازیدند. سران خاندان‌های بزرگ شهر چون ابومنصور عبدالرزاق و پیشکارش ابومنصور معمری درست یا نادرست تبار خود را به پادشاهان و بزرگان باستانی می‌رسانیدند. شهر طوس آتشکده عشق به ایران و فرهنگ ایرانی بود و این از بخت بلند ایران و ایرانیان است که حکیم و شاعر بزرگ در چنین شهری به دنیا آمد و تنها در چنان فضایی بود که می‌توانست شاهکار جاودانی خویش را بیافریند. بجاست اشاره شود که سراینده داستان گشتاسب و زردشت، دقیقی و گورینده گرشاسب‌نامه، اسدی هم از این شهر بودند. اگر فردوسی پرورده و باشنده یکی از پایتخت‌های پر جلال و شکوه اما خلافت زده‌یی چون بخارا و غزنه بود، نبوغ او در چه راهی به کار می‌افتاد و چه می‌شد؟ شاید شاعری می‌شد در شمار عنصری، فرخی و عسجدی (البته به مراتب بزرگ‌تر) و به جای شاهنامه قصایدی می‌سرود.^۱

۱- در این بخش از کتاب فردوسی و شاهنامه، دکتر منوچهر مرتضوی، و فردوسی، دکتر محمد امین

شاهنامه عصاره و چکیده تمدن و میراث فرهنگی قوم ایرانی است. هیچ کتاب دیگری نداریم که تپش‌های قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت در خود ثبت کرده باشد. کتابی انسانی است، نه تنها حماسه ساکنان ایران بلکه بشر پوینده را می‌سراید. اگر ایران و گذشته و تاریخش ارزشی دارند، از آن روست که در هر زمان عده‌یی انسان ارزنده و آزاده در آن زندگی کرده‌اند.

از قرار معلوم چون یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بر تخت نشست، دستور داد از روی کتابها و اسناد مضبوط در دربار و رسالات موجود در دست افراد، کتابی در تاریخ پادشاهان ایران تدوین کنند و اطلاعاتی را که در نزد موبدان و دهقانان یافت می‌شد و در حافظه مطلعان بود بر آن بیفزایند و تاریخ را تا زمان خود او برسانند. از دو سندی که به دست ما رسیده، دو تن با نام و عنوان فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و رامین بنده یزدگرد شهریار یاد شده‌اند. کتابی که این دو تن تحریر کردند موسوم بود به خودای نامک یا خدای نامه یعنی کتاب شاهان و شهریاران. ابن مقفع ترجمه‌یی از روی یکی از این نسخ فراهم کرد و آن را سیرالملوک نامید. بعد از وی دیگران از ۱۵۰ هجری به بعد کتابهایی به عربی و شاید هم به پهلوی تهیه کرده بودند.

پادشاهان سامانی که خود را از نژاد شاهان قدیم ایران می‌دانستند، طالب بودند که یک تاریخ ایران به زبان دری تهیه شود. در عهد آنان چندین کتاب تدوین شد، بعضی به نثر و برخی به نظم، و غالب آنها به نام شاهنامه، شاید بعضی هم به نام باستان نامه، از آن جمله‌اند: شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی که ابوریحان از آن نام برده، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، و شاهنامه مسعودی مروزی به نظم که چند بیت از آن باقی مانده است، دیگر شاهنامه‌یی به نثر که به دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سردار بسیار متهور سامانیان تهیه شد و در محرم سال ۳۴۶ هـ به پایان رسید. دیگر ترجمه مختصر تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری که در زمان منصور بن نوح سامانی به وسیله وزیر او ابوعلی محمد بلخی در ۳۵۲ هـ انجام گرفت.^۱

از لحاظ کار فردوسی، شاهنامه ابومنصور طوسی مهم بوده است. خود این کتاب از میان رفته، اما مقدمه آن از برکت شاهنامه فردوسی باقی مانده است. نخست سید حسن تقی‌زاده متوجه شد که چند صفحه باقی مانده، مقدمه شاهنامه ابومنصوری است. بعد مرحوم علامه محمد قزوینی آن را از روی چند نسخه تصحیح کرد و با توضیح به چاپ رساند.

منابع فردوسی لا اقل شامل سه دسته بوده:

→ ریاحی استفاده کرده‌ام.

۱- در این بخش از زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، و فردوسی و شعر او، مرحوم مجتبی مینوی استفاده شده است.

۱- منابع رسمی تاریخ ملوک فرس که مورد استفاده مورخان و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی مانند طبری و صاحب غرر اخبار ملوک فرس و مسعودی و ابن ندیم نیز بوده.

۲- منابع مستقل داستانهای راجع به رستم و داستان سام و گرشاسب.

۳- روایات و داستانهای پراکنده شفاهی که در خلال شاهنامه برای تکمیل یا تزیین و تلطیف داستانهای اصلی یا به صورت داستانهای مستقل گنجاییده شده.

ترکیب مطالب مأخوذ از دسته دوم و سوم غالباً چنان با مهارت صورت پذیرفته که با فقدان منابع اصلی تفکیک و تشخیص آنها غیر ممکن است.^۱

شاهنامه تاریخ ایران باستان از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض سلسله ساسانیان به دست اعراب است. اگرچه در شاهنامه اسطوره، افسانه و تاریخ از هم جدایی ناپذیرند، اما از قدیم الایام آن را به سه دوره متمایز تقسیم کرده‌اند:

۱- دوره اساطیری، دوره‌یی که بشر اولین گامها را برای ساختن زندگی برمی دارد. این دوره از عهد کیومرث، اولین انسان و اولین شاه آغاز می شود و دوران سلطنت هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک و ظهور فریدون را دربرمی گیرد.

۲- دوره پهلوانی یا حماسی، این دوره از قیام کاوه آهنگر شروع می شود و با کشته شدن رستم و پادشاهی بهمن به پایان می رسد.

۳- دوره تاریخی، این دوره از پادشاهی دارای دارایان آغاز می شود و از تأسیس سلسله ساسانی تا انقراض آن سلسله پیش می رود.

در شاهنامه سخنی از هخامنشیان و سلوکیان نیست. فردوسی از اشکانیان هم «بجز نام نشینده» و «در نامه خسروان» نیز چیزی درباره آنان ندیده است. برخی از محققان، کیانیان و هخامنشیان را باهم تطبیق داده‌اند.^۲

تقسیم بندی شاهنامه به سه دوره در ماهیت آن تغییری نمی دهد. دوره اساطیری بسیار فشرده و رمزی است، دوره تاریخی هم تنها در شاهنامه بازتاب نیافته، در کتب تاریخ و سیر نظیر تاریخ طبری، مجمل التواریخ و القصص و ... آن مطالب را می توان یافت. مهم ترین بخش شاهنامه بخش حماسی آن است. برخی از داستانهای آن را در هیچ کتاب دیگری نمی توان دید، چنانکه داستان رستم و سهراب در هیچ کتابی جز شاهنامه نیامده است.

فردوسی گاهی در شاهنامه اشاره کرده است که کتاب او در شصت هزار بیت است:

زایات غزا دو ره سی هزار ز اشعار شایسته غمگسار

یا «بود بیت، شش بار بیور هزار»، «به شش بیور ایاتش آمد شمار». از این رو برخی

۱- فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳ و بعد.

۲- برای آگاهی در این باره به حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۸ و بعد نگاه کنید.

محققان برآنند که شاهنامه شصت هزار بیت داشته است و دلیل آورده‌اند که در برخی از کتابهای نظم و نثر از قرن ششم و هفتم هجری ابیاتی از شاهنامه نقل و تصریح شده است که از فردوسی است و آن ابیات امروز در شاهنامه‌های چاپی نیامده است. حمدالله مستوفی، مؤرخ و شاعر نیمه اول قرن هشتم که سه قرن بعد از فردوسی دست به تصحیح شاهنامه یازیده، کوشیده است که به استناد تصریح‌های فردوسی، نسخه‌یی کامل از شاهنامه در شصت هزار بیت فراهم آورد. او غافل بوده که فردوسی تعداد پنجاه و چند هزار بیت اشعار خود را به تقریب «شش بیور» بیان کرده، وانگهی در آن روزگار هنوز حساب اعشاری کشف نشده بوده و حساب شستگانی معمول بوده است، عدد شصت واحد کامل شمرده می‌شده است. امروز چاپهای شاهنامه بیش از پنجاه و دو هزار بیت ندارند. در چاپ مسکو، اگر درست محاسبه کرده باشیم، پنجاه هزار و نهصد و هشتاد و نه بیت آمده که یکهزار و بیست و دو بیت آن هم از دقیقی است. در چاپهای دیگر تعداد یکهزار و شصت و یک بیت از دقیقی نقل شده است.

مرحوم دکتر محمد جعفر محبوب، از شاهنامه شناسان نامور کشورمان، در کلاس درس آزاد شاهنامه که روی بیست و چهار نوار ضبط شده، در تقسیم‌بندی شاهنامه به سه بخش برای محاسبه روش جالبی به کار برده است. گفته است اگر شاهنامه را به سی بخش مساوی تقسیم کنیم، سه بخش آن اساطیری، هفده بخش حماسی و ده بخش تاریخی است. در حقیقت مهم‌ترین بخش شاهنامه بخش حماسی است و در آن شرح بعضی حماسه‌های پادشاهان اشکانی هم آمده است.

این محاسبه هم از زنده یاد دکتر محمد جعفر محبوب است که اگر شاهنامه را شصت هزار بیت فرض کنیم که برخی همین مقدار دانسته‌اند - و مرحوم محبوب هم یکی از آنان است - و بپذیریم که فردوسی برای نظم و ویرایش آن سی و پنج سال عمر صرف کرده است، سال را دوازده ماه و ماه را سی روز بشماریم، فردوسی روزانه کمتر از پنج بیت سروده است، و اگر مقدار ابیات را پنجاه هزار و نهصد و هشتاد و نه بیت بدانیم، معدل کار روزانه حکیم حدود چهار بیت خواهد بود. شاید در بادی امر در این حسابرسی پنداشته شود که حکیم طوس غیرفعال و کم کار بوده است. اما فردوسی - چنانکه خود فرموده است - چنان کاخی از نظم پی افکند که از باد و باران گزند نیابد: کاخ شاهنامه پس از سپری شدن بیش از هزار سال هنوز استوارتر از پیش قد برافراشته است.

اگرچه بنای کار ما در این مقدمه بر اختصار است، اما ضروری به نظر می‌آید که یکی دو نقل قول از پیشینیان بیاوریم تا معلوم شود که چرا به قول مرحوم استاد شهریار «فردوسی و شاهنامه جاویدانند»:

نظامی عروضی سمرقندی می‌نویسد: «... و شاهنامه به نظم کرد... و الحق هیچ باقی

نگذاشت، و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید، و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است در نامه‌یی که زال همی نویسد به سام نریمان به مازندران، در آن حال که با رودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد؟

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد	که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزو باد بر سام نیرم درود	خداوند شمشیر و کویال و خود
چماننده چرمه هنگام گرد	چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده باد آوردگاه	فشاننده خون زابر سیاه
به مردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر گردن افراخته

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم ...
محمود که مردی متعصب بود و به شعر دوستی تظاهر می‌کرد و گروهی شاعر مدیحه‌سرا و چاپلوس در دربار خود جمع کرده بود «به هندوستان بود، و از آنجا بازگشته بود و روی به غزنین نهاده، مگر در راه او متمرّدی بود و حصاری استوار داشت، و دیگر روز را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آیی و خدمتی بیاری، و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و بازگردی. دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ (وزیر بزرگ و در اینجا ظاهراً مراد احمد بن حسن میمندی است) بر دست راست او همی‌راند، که فرستاده بازگشته بود، و پیش سلطان همی‌آمد. سلطان با خواجه گفت: چه جواب داده باشد؟ خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت: این بیت کراست که مردی ازو همی‌زاید؟ گفت: بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید. محمود گفت: سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزاد مرد از من محروم ماند ...^۱

دیوان بیگی در حدیقه الشعراي خود، درباره فتحعلی خان ملک الشعراء، صباي کاشانی (درگذشته ۱۲۳۸ ه. ق) نکته جالبی نقل کرده است. صبا علاوه بر قصاید و اشعار دیگر، دو مثنوی به نامهای شهنشاه‌نامه و خداوندنامه دارد که اولی چهل هزار بیت دارد که در سه سال سروده، و خداوندنامه قریب سی هزار بیت است که سه سال وقت صرف سرودن آن کرده است. دیوان بیگی می‌نویسد: «... از قضیه رحلتش قصه‌یی عجیب دارم و آن آن است که در چهار روز قبل از وفات خود روزی برادر و کسان و اولاد خود را خواسته، صحبت از شعر در میان آورد. آن گاه یکی را گفت: از خداوندنامه قدری

۱- چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۳، ص ۷۶ و بعد.

بخوان، بخواند. بعد دیگری را گفت: از شاهنشاهنامه پاره‌یی برخوان، او نیز برخواند. پس از آن گفت: شاهنامه فردوسی را هم بیاورید و بعضی از آن بخوانید. حاضر کرده، گشودند، و اتفاقاً اول صفحه این بیت بود که:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

به محض شنیدن این شعر حالش دگرگون شد و همانا دریافت تفاوت اشعار خود را با استاد کرده مبهور ماند و حالت غشی بر او روی داد. دیگر تکلمی نکرد، مهموم و مغموم بماند و اثر مرض از او ظاهر شد و بعد از چهار روز در گذشت.^۱

روانش شاد باد که مرد با انصافی بوده است، بالاخره در پایان حیات خود دریافته است که فردوسی، سی و پنج سال به منبت‌کاری و جواهرسازی سرگرم بوده است. آری فردوسی خود و دقیقی را به «دوگوهر فروش» و کلام را به «گوهر» مانند کرده است. او بر آن بوده است که:

دهان گر بماند زخوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی

کسانی که شاهنامه را خوانده‌اند احساس کرده‌اند که ابیات حکیم طوس چون جویبار جاری است، انسان از خواندن شاهنامه ملالی در دل نمی‌یابد، اما وقتی به سروده دقیقی می‌رسد، با آنکه می‌داند دقیقی از گویندگان بزرگ زبان فارسی است، چون آن روانی را نمی‌یابد، دلش می‌خواهد ابیات او را هرچه زودتر بخواند و رد شود.

محتوای شاهنامه: شاهنامه از شاهان پیش از تاریخ، از کیومرث آغاز می‌شود، کیومرث اولین انسان و اولین شاه است. با دادن می‌جنگد، از پوست جانوران تن‌پوش تهیه می‌کند، پسرش سیامک به دست دیوان کشته می‌شود. دیوان در شاهنامه دوگونه‌اند: دیوان سیاه و دیوان سفید. برخی آنان را ساکنان اصلی ایران می‌دانند که پیش از مهاجرت آریاییان در ایران می‌زیستند، گویا دیوان سیاه در سواحل جنوبی ایران و دیوان سفید در حاشیه دریای مازندران بودند. هوشنگ پسر سیامک انتقام پدر را از دیوان می‌گیرد. آتش را کشف می‌کند، آلات آهنی می‌سازد و به مردم کشاورزی می‌آموزد. طهمورث پسر هوشنگ دوختن جامه و اهلی کردن جانوران را یاد می‌دهد، دیوان را مهار می‌کند و دیوبند لقب می‌گیرد و از آنان نوشتن، گرمابه ساختن و دیوار کشیدن می‌آموزد:

نبشتن به خسرو پیاموختند دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی

جمشید پسر وی آلات جنگی می‌سازد، نوروز جمشیدی از یادگارهای اوست. او طب فرا می‌گیرد:

پزشکی و درمان هر دردمند در تندرستی و راه گزند

همان رازها کرد نیز آشکار جهان را نیامد چنو خواستار

در دوره او مرگ، پیری، تهیدستی و بیدادگری نبود، مردم در سیمای جوانان چهارده ساله می‌زیستند. جمشید خودبینی می‌کند و ضحاک تازی بر او چیره می‌شود:

منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس...

چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشان را ندانم جهان

ابلیس به سراغ ضحاک می‌آید و او را فریب می‌دهد و بر شانه‌های او بوسه می‌زند، از جای بوسه ابلیس دو مار سربرمی‌آورند. به توصیه ابلیس روزانه مغز دو جوان را به مارهای ضحاک می‌دادند. آهنگری کاوه نام که هجده پسر داشت، هفده تن خوراک ماران ضحاک شده بودند، قارن هجدهمین پسر کاوه هم دستگیر شده بود که مغزش غذای ماران شود. کاوه به دادخواهی پیش ضحاک می‌رود. ضحاک که خروش کاوه را می‌شنود، قارن را رها می‌کند و در عوض از کاوه می‌خواهد «محضر» (استشهاد، گواهی) او را امضا کند که ضحاک دادگر است، کاوه گواهی ضحاک را پاره می‌کند و زیر پا می‌اندازد و پیش‌بند چرمی خود را بر سر چوبی می‌کند و مردم را علیه ضحاک می‌شوراند:

از آن چرم کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست گرد

مردم به رهبری کاوه با درفش کاویانی به سراغ فریدون می‌روند. فریدون که پدرش آبتین و گاو پرمایه، دایه او به دست ضحاک نابود شده بودند، درفش کاویانی را به دست می‌گیرد و بر ضحاک چیره می‌شود و او را در کوه دماوند زندانی می‌کند:

بیاورد ضحاک را چون نوند به کوه دماوند کردش به بند

به کوه اندرون تنگ جایش گزید نگه کرد غاری بنش ناپدید...

ازو نام ضحاک چون خاک شد جهان از بد او همه پاک شد

فریدون در اواخر حیات پادشاهی خود را میان سه پسرش سلم، تور و ایرج بخش می‌کند. ایران را به ایرج می‌دهد. دو پسر دیگر او از این تقسیم خشنود نبودند، به توطئه ایرج را می‌کشند. زن ایرج دختری می‌زاید، فریدون آن دختر را به شوهر می‌دهد، منوچهر که نوه دختری ایرج است به دنیا می‌آید. فریدون او را برای انتقام خون ایرج می‌پرورد. منوچهر انتقام جد خود را می‌گیرد و سر سلم و تور را به دربار فریدون می‌فرستد:

چو این کرده شد روز برگشت و بخت بیژمرد برگ کیانی درخت

کرانه گزید از بر تاج و گاه نهاده بر خود سر هر سه شاه

پراز خون دل و پر زگریه دو روی چنین تا زمانه سرآمد بروی...

همان نیکنامی بد و راستی که کرد ای پسر سود برکاستی؟

زال، پدر رستم در زمان منوچهر به دنیا می‌آید، از خاندان رستم جز سام و پدرش نریمان در شاهنامه سخنی نیست. از این رو قبل از پرداختن به پادشاهی نوذر پسر منوچهر

به اختصار به خاندان رستم هم اشاره می‌شود:

نسب رستم به جمشید می‌رسد. چون فرّۀ ایزدی از جمشید دور می‌شود و ضحاک بر تخت او چیره می‌گردد، جمشید در سرگردانی به زابل می‌رسد. در زابلستان پادشاهی به نام کورنگ یا گورنگ سلطنت می‌کرد. او را دختری به نام سمن‌ناز بود، دختر عاشق جمشید می‌شود و با او ازدواج می‌کند. ضحاک در تعقیب جمشید بود. کورنگ از ترس ضحاک از جمشید و دخترش می‌خواهد که از زابلستان دور شوند. آن دو به چین می‌روند. سمن‌ناز در چین پسری به نام تور به دنیا می‌آورد. البته معلوم است این تور فرزند فریدون نیست. ضحاک پس از مدّتی جمشید را می‌یابد و او را با اژه به دو نیم می‌کند و سمن‌ناز هم خود را می‌کشد، اما تور بزرگ می‌شود، زن می‌گیرد و از آن زن پسری به دنیا می‌آید که او را شیدر نام می‌نهند. از شیدر پسری به نام تورگ (= Tūrag) یا طُورگ (= Toworg) به دنیا می‌آید. تورگ صاحب پسری به نام شم می‌شود، شم را پسری به دنیا می‌آید به نام ائُرُط یا ائُرُط و او صاحب پسری می‌شود به نام گرشاسب. از گرشاسب و خاندان او فرزندی به وجود می‌آید که یکی از آنان نریمان است. نریمان پسری به نام سام دارد. سام پهلوانی است که در شاهنامه از وی نام برده شده و به نریمان یا نیرم نیز اشاراتی موجود است. سام فرزندی نداشت، مدّتها بعد از پریچهره‌یی سام را پسری به دنیا می‌آید که سفید موی است، از این رو او را زال یا زال‌زر یعنی سفید مو می‌نامند. سام او را در کوهی رها می‌کند و سیمرغی او را پرورش می‌دهد. سرانجام سام به سراغ زال می‌رود و او را به شهر می‌آورد و می‌پرورد. زال که فردی دلاور و خردمند بود، در زابل عاشق رودابه می‌شود. و از ازدواج آن دو نامورترین پهلوان شاهنامه و ایران، رستم به دنیا می‌آید.

پس از منوچهر پسر او نوذر به پادشاهی می‌رسد و به دست افراسیاب تورانی کشته می‌شود. کینهٔ ایران و توران که به سبب قتل ایرج آغاز شده بود، تازه‌تر می‌شود. پس از نوذر با آنکه طوس و گسته‌م دو پسر نوذر وجود داشتند، چون فرّۀ ایزدی با آنان نبود، ناگزیر زو پسر طهماسب را در کهنسالی بر تخت می‌نشانند، پس از پنج سال گرشاسب پسر او نه سال پادشاهی می‌کند:

چنین تا برآمد برین سال پنج نبودند آگه کس از درد و رنج
 بشد بخت ایرانیان کند رو شد آن دادگستر جهاندار زو

پس از وی چون از تبار شاهان کسی در ایران نبود که شاهی کند، زال رستم را می‌فرستد که کیقباد را از کوه البرز بیاورد. تَه پادشاه که تا گرشاسب به شاهی نشسته‌اند، پیشدادیان خوانده شده‌اند. اما پیشداد در اوستا لقب هوشنگ است زیرا که نخستین واضع قانون بوده است.

کیقباد مؤسس سلسلهٔ کیانی است. در زمان او رستم جوان بود. جنگ ایران و توران

در زمان کیقباد درمی‌گیرد، در اولین نبرد رستم کمر بند افراسیاب را می‌گیرد و بلند می‌کند، کمر بند پاره می‌شود و افراسیاب می‌گریزد و جنگ‌های ایران و توران سیصد سال ادامه پیدا می‌کند.

کیکائوس به جای کیقباد می‌نشیند، او پادشاهی سبکسر است، به جنگ دیوان مازندران می‌رود، اسیر می‌شود، به هاماوران می‌رود با سودابه دختر شاه هاماوران ازدواج می‌کند، به دست پدربزرگش گرفتار و زندانی می‌شود، یک بار هوس پرواز به آسمانها به سرش می‌افتد، با گردونه‌یی که چهار عقاب گرسنه آن را می‌کشیدند به آسمان می‌رود و سقوط می‌کند. هر سه بار رستم نجاتش می‌دهد. داستان رستم و سهراب در زمان او رخ می‌دهد.

این داستان از مشهورترین داستان‌های شاهنامه است. در بیتی، فردوسی تاکید می‌کند که:

یکی داستان است پر آب چشم دل نازک از رستم آید به خشم
و می‌فرماید:

در بسته را کس ندانند گشاد بدین رنج عمر تو گردد به باد
داستان سیاوش و نامادری او سودابه نیز از رویدادهای زمان کائوس است که سیاوش ناگزیر به توران پناهنده می‌شود و در آنجا ابتدا با جریره دختر پیران وزیر افراسیاب و سپس با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج می‌کند و سرانجام بر اثر حسادت گرسیوز به دست افراسیاب تورانی کشته می‌شود. بار دیگر جنگ‌های توران و ایران از سر گرفته می‌شود. از سیاوش دو پسر بر جای مانده بود: کیخسرو از فرنگیس و فرود از جریره. پهلوانان ایران در این عهد رستم، طوس، گیو، فربرز، گودرز و بیژن بودند. گیو مأمور می‌شود که به توران برود و کیخسرو را بیاورد. کیخسرو با سختی فراوان به ایران می‌رسد و به گرفتن خون پدرش سیاوش برمی‌خیزد. داستان بیژن و منیژه دختر افراسیاب در زمان کیخسرو رخ می‌دهد. گرسیوز که پیش از این از روی بدنهادی نسبت به قتل سیاوش شده بود، کاری می‌کند که بیژن درون چاهی حبس می‌شود. رستم در لباس بازرگانان به توران می‌رود و بیژن را نجات می‌دهد.

در آغاز داستان بیژن و منیژه - که به نظر محققان از سروده‌های دوره جوانی حکیم طوس است - فردوسی ابیاتی در وصف شب سیاه و تاریک افزوده است که بی‌نظیر است:

شبنی چون شبه روی شسته به قیر	نه بهرام پیدا و نه کیوان، نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه	بسج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد	سپرده هوا را به زنگار و گرد

سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش گسترده از پر زاغ
 نموده ز هر سو به چشم اهرمن چو مار سیه باز کرده دهن...
 نه آوای مرغ و نه هزای دد زمانه زبان بسته از نیک و بد
 نبد هیچ پیدا نشیب از فراز دلم تنگ شد زان درنگ دراز...

جنگهای بزرگ ایران و توران بار دیگر آغاز می شود. بالاخره افراسیاب که از دست کیخسرو نوه دختری خود پنهان شده بود، گرفتار می شود و به سزای کارهای خود می رسد. کیخسرو از پادشاهی دلسرد می شود. سلطنت را به رخم میل پهلوانان از جمله زال به لهراسب می سپارد و خود در پشت برف و دمه ناپدید می شود.

لهراسب پسری به نام گشتاسب دارد. از پدر می رنجد و به روم می رود و در آنجا با کتایون دختر پادشاه روم ازدواج می کند. بالاخره به ایران باز می گردد، لهراسب پادشاهی را به او می سپارد و خود به عبادت مشغول می شود. زردشت در زمان گشتاسب ظهور می کند. در غیاب گشتاسب که به زابل رفته بود، ارجاسب پادشاه توران به ایران می تازد، لهراسب را می کشد و دختران او را به اسارت می گیرد. اسفندیار پسر گشتاسب پهلوان این دوران و مدافع دین زردشت است. در عین حال خواهان تاج و تخت است. در این دوران که اسفندیار به توطئه گرزم در بند بود، به وساطت جاماسب آزاد می شود و به شرط رسیدن به پادشاهی، ارجاسب را شکست می دهد و برای نجات خواهران به توران می رود و آزادشان می کند، اما گشتاسب که خود شیفته تر از اسفندیار به پادشاهی بود، به بهانه های گوناگون از سپردن سلطنت به اسفندیار خودداری می کند، عاقبت ستاره شناسان به گشتاسب می گویند که مرگ اسفندیار در زابل به دست رستم است. گشتاسب، اسفندیار را به زابل می فرستد که رستم را دست بسته به دربار او بیاورد. اسفندیار به تدبیر زال و راهنمایی سیمرغ به دست رستم کشته می شود، اما بدشگونی قتل اسفندیار دامن رستم را می گیرد. زال پدر رستم به پسر گفته بود:

که هر کس که او خون اسفندیار بریزد، سرآید برو روزگار
 بدین گیتیش شوربختی بود وگر بگذرد رنج و سختی بود

سیمرغ هم از سرانجام شوم قتل اسفندیار به رستم آگاهی داده بود، اما پاسخ رستم این بود:

جهان یادگارست و ما رفتنی به گیتی نماند به جز مردمی
 به نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

و رستم و رخش او به خدعه برادرش شغاد درون خندقی جان می سپارند، رستم پیش از مرگ با تیری انتقام خود را از برادر می گیرد.

پادشاهی کیانیان با بهمن، همای، داراب و دارای سوم و مغلوب شدن وی به دست اسکندر به پایان می رسد، برخی دارای داراب را داریوش سوم هخامنشی می دانند که به

دست اسکندر پادشاهی او به پایان می‌رسد.

دوره اساطیری شاهنامه با قتل رستم خاتمه می‌یابد. داستان اسکندر با روایات ایرانی بیگانه است و از مآخذ دیگر گرفته شده است. اما ایرانیان برای آنکه بدنامی شکست از اسکندر را بی‌اثر یا کم‌تأثیر کنند گفته‌اند که شاه ایران دختر پادشاه روم را به زنی گرفت و پس از مدتی آن زن را که حامله بود، پیش پدر برگرداند. آن زن پسری زائید. شاه روم او را پسر خویش خواند و اسکندر نامید، اسکندر در واقع برادر دارای سوم بود و دارا مغلوب برادر خود شده بود.

چنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، در شاهنامه چیزی جز نام از اشکانیان نمی‌بینیم. دوره تاریخی شاهنامه با اوردشیر بابکان آغاز می‌شود. از بیست و هشت پادشاه سلسله ساسانی، از اردشیر، شاپور ذوالاکتاف، یزدگرد بزه‌گر، بهرام گور، انوشیروان، هرمز، خسرو پرویز و یزدگرد سوم نسبتاً به تفصیل در شاهنامه سخن رفته است. از برخی چون آرم دخت در یازده بیت و هرمز پسر یزدگرد در هجده بیت بحث شده است. هر چند این بخش شاهنامه نیز آمیخته به افسانه و داستانهای عاشقانه و پهلوانی است، اما جاذبه بخش پهلوانی را ندارد، در عوض سرشار از پند و اندرز و سخنان حکیمانه است.

رشادت‌های بهرام چوبینه که در زمان هرمز پسر انوشیروان عصیان کرده بود، به کارهای رستم داستانی شباهت دارد. سرکشی بهرام تا روزگار خسرو پرویز ادامه پیدا می‌کند، سرانجام شکست می‌خورد و به چین می‌گریزد و در آنجا کشته می‌شود. داستان خسرو و شیرین و حکایت بارید از داستانهای دلکش این بخش است.

اوضاع ایران پس از خسرو پرویز آشفته می‌شود. در مدت سه سال پنج پادشاه بر تخت می‌نشینند که دوتن از آنان زن‌اند (پوران دخت و آرم دخت). آخرین پادشاه ایران یزدگرد سوم است. در زمان او اعراب به ایران حمله می‌کنند. رستم فرخ‌زاد سردار رشید سپاه ایران به دست سردار عرب به قتل می‌رسد. یزدگرد فرار می‌کند و پس از سیزده سال در مرو به سبب خیانت مرزبان مرو به قتل می‌رسد و شاهنشاهی ساسانیان به تاریخ سپرده می‌شود. آبادانی و نظم ایران جای خود را به ویرانی و ناامنی می‌دهد. بدین سبب است که گفته‌اند شاهنامه آخرش خوش است، ظاهراً یعنی خوش نیست.

زیرا که در واقع شاهنامه با زندگی عبرت‌آموز یزدگرد شهریار به پایان می‌رسد و حیات آن شهریار با حوادث ناگوار و شوربختی همراه بود. مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی بر آن است که «در اینجا از کلمه خوش مدلول ناخوش فی الواقع اراده می‌شود»^۱ فردوسی از این سرانجام بد ایران و ایرانی بارها یاد می‌کند و می‌نالد. این نکته را مکرراً قید کنیم که در شاهنامه حکیم طوس از پادشاهان هخامنشی

۱- شاهنامه آخرش خوش است، شاهنامه‌شناسی (۱)، بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷، ص ۵۴ و بعد.

خبری نیست. برخی کوشیده‌اند که بعضی رویدادهای دورهٔ پیشدادیان و کیانیان را بر وقایع تاریخی دورهٔ هخامنشیان تطبیق کنند. لیکن جمشید، فریدون و کاوس از شخصیت‌های اساطیری آریایی و مشترک میان ایران و هند هستند، چنانکه کاوس پادشاه شاهنامه در مهابهاراتا برهمنی قدرتمند است. بنابراین این داستانها به دوره‌یی متعلق است که هنوز آریاییان به ایران کوچ نکرده بودند. اما دارای سوم که از اسکندر شکست خورد قابل تطبیق بر دارای دارایان است.

از اشکانیان هم که باید بعد از فتوحات اسکندر و سلوکیان سخن به میان می‌آمد، جز توضیحی اندک نیامده است. شاید اشکانیان در مدت پانصد سال پادشاهی خود کوشیدند که تاریخ هخامنشیان را که سلسلهٔ پارسی بودند از یادها ببرند و در عوض خود را به کیانیان پیوند دهند. چون ساسانیان به قدرت رسیدند، آنان هم سعی کردند که خاطرهٔ اشکانیان را از ذهنها پاک کنند، ولی نتوانستند یاد هخامنشیان را زنده کنند. قصه‌هایی که اشکانیان در انتساب نژاد خود به کیانیان و اثبات حقایق خود برای سلطنت ساخته و در داستانهای کیان گنجاییده بودند، به جا ماند به این دلیل که ساسانیان دریافتند بودند آن داستانها الحاقی است.

پیام شاهنامه: آیا شکوه و صلابت شاهنامهٔ حکیم فرزانه طوس منحصر بدان است که شیخ اجل سعدی از آن بهره‌برداری خطابی کرده است؟

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند رستم و رویینه تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک کزبسی خلق است دنیا یادگار
خیر، آنچه سعدی می‌گوید، به گفتهٔ شاعر و عارف آزاداندیش، احمد غزالی
(درگذشتهٔ ۵۲۰ هـ) در یک بیت حکیم طوس آمده است:

«روزی احمد غزالی در مجلس وعظ روی به حاضران کرد و گفت: ای مسلمانان، هرچه در این چهل سال من از سر این چوب پاره با شما می‌گویم، فردوسی آن را در یک بیت گفته است. اگر بدان کار کنید، از گفته‌های دیگران مستغنی خواهید بود:

پرستیدن دادگر پیشه‌کن ز روز گذر کردن اندیشه کن^۱»

اگر اختصار را رعایت کنیم ناگزیر باید به رؤوس مطالب نظر داشته باشیم و از تکرار مطالبی که محققان دربارهٔ رعایت امانت، کلام فخیم، عفت بیان، تنوع تعبیر، کاربرد لغات جدید، شاهنامه و دستور و خیلی نکته‌های دیگر نوشته‌اند بپرهیزیم.

می‌توان گفت که همهٔ غمها و شادیاها و تلاطم‌های روحی بشر، نمونه‌اش در نیمهٔ اول شاهنامه جای گرفته است. در شاهنامه زندگی عزیزترین ودیعه شمرده می‌شود، ولی نه به هر قیمت. مرگ بدترین پتیاره (آفت، بلا) است، ولی نه همیشه. نوعی توازن میان زندگی و مرگ است. آنجا که در راه حفظ شرف انسانی باید زندگی را داد، لحظه‌یی تردید

نمی‌شود. بنابراین چیزی گرامی‌تر از جان وجود دارد و آن «گوهرجان» است که تحت عنوان «نام» آورده می‌شود.^۱ خونهایی که ریخته می‌شود برای آن است که حق بر کرسی نشیند.^۲ در شاهنامه به خونریزیها رضا داده نمی‌شود مگر آنجا که پای اصول در میان باشد، در برابر اصول، نزدیک‌ترین خویشاوند هم بی‌ارزش می‌شود. فریدون تا بدانجا جلو می‌رود که به مرگ دو فرزندش رضا دهد.^۳ در جنگهای شاهنامه انگیزه غارت دیده نمی‌شود، گرچه غارت جزو تبعات جنگ است. مردانه می‌کشند و کشته می‌شوند، پای حفظ حیات و حیثیت در میان است.^۴ «انسان» و «هستی» دو محوری هستند که شاهنامه برگرد آنها می‌چرخد. آرمان مبارزه دایم نیکی و بدی بزرگترین رشته حکمت‌آمیز سرتاسر شاهنامه به خصوص قسمت اساطیری و پهلوانی است.^۵

فردوسی به مطالب غیر عقیف چنان پرده‌یی از شرم و آرم و پرهیز و پارسایی می‌پیچد و به الفاظی بیان می‌کند که در خور پیری دانا و سراسر وقار و متانت است. چنین می‌نماید که این همه پاکیزگی و شرم و آرم در زبان و سخن فردوسی از یادگارهای فرهنگ باستانی ایران و آن ناحفاظی‌ها و پرده دریاها و تعبیرات ناپسند و دل‌آزار در سخن دیگران از تأثیر فرهنگ‌های غیر ایرانی است.^۶

اگر بخواهیم عمده‌ترین پیامهای حکیم طوس را در کلمه بیان کنیم، پنج اصل و قائمه در شاهنامه می‌بایم که فردوسی همه جا و همیشه بر آن پنج اصل تأکید می‌کند:^۷

۱- خداشناسی و دینداری، پروردگار ناظر بر اعمال آدمی است که انسان به نحو مستقیم و بی‌هیچ واسطه با او ارتباط دارد. این اصل مبنای درست اندیشی ایرانی است. مفهوم خداشناسی در فرهنگ ایرانی با کردار نیک، اندیشه نیک و گفتار نیک در ارتباط قرار می‌گیرد. در دیدگاه فردوسی، انسان خداشناس دلی‌کور و سری بی‌خرد دارد و نشست و برخاست با چنان کسی سزاوار نیست:

نشاید خور و خواب و با او نشست که خستو نباشد به یزدان که هست

دلش کور باشد، سرش بی‌خرد خردمندش از مردمان نشمرد

۲- خردورزی، معیار ارزشها خرد است. خرد چیست؟ تمیز و تشخیصی است که از طریق تجربه و حکمت گذشتگان حاصل شده، با زندگی عملی پیوند دارد و با موازین اخلاقی و انسانی سازگار است. پروردگار تبلور عقل کایناتی است که «زنام و نشان بزرتر» است و اگر بتوان صفتی برای او قائل شد، آن است که «جان و خرد» را آفریده، جان برای

۱- شاهنامه بعد از هزار سال، محمدعلی اسلامی ندوشن، هستی، پاییز ۷۳، ص ۱۰۲.

۲- زندگی و مرگ پهلوانان ...، ص پانزده.

۳- شاهنامه بعد از هزار سال، هستی، پاییز ۷۳، ص ۱۰۲. ۴- همان، همان صفحه.

۵- فردوسی و شاهنامه، ص ۴۵. ۶- سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۳۱.

۷- در این بخش از «شاهنامه بعد از هزارسال» و «فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه» اقتباس عمده شده است.

زنده بودن و خرد برای راه سپردن در راه راست.
 فردوسی اولین آفریده را خرد می‌داند که ناظر به حدیث شریف نبوی هم هست که
 «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»:

نخست آفرینش خرد را شناس
 نگهبان جان است و آن سه پاس
 فردوسی خرد را نامهای گوناگون می‌دهد:

خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پارسا را به کام
 یکی مهر خواندش و دیگر وفا خرد دور شد، ماند درد و جفا
 زبان آوری راستی خواندش بلند اختری زیرکی داندش
 گهی بردبار و گهی رازدار که باشد سخن نزد او استوار
 پراکنده این است نام خرد از اندازه‌ها نام او بگذرد

۳- داد، داد در شاهنامه مفهوم وسیعی دارد، تنها آن نیست که در مرافعه‌یی حق کبسی
 بازشناخته شود یا دفع ظلم قضایی از او گردد، بلکه حفظ نوعی توازن در کل زندگی
 است. داد نشان لطف و رحمت الهی است و بیداد چه در فکر و چه در عمل، مایه خشم و
 غضب خداوند است و عامل پریشانی زمین و بسته شدن درهای رحمت الهی. در
 پادشاهی بهرام گور آمده است که چون پادشاه در دل نیت بیداد می‌کند، شیر در پستان
 گاو روستایی کاهش می‌یابد.

۴- نام، نام در شاهنامه از پرکاربردترین واژه‌هاست:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد
 خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای
 ز نام و نشان و گمان برتر است نگارنده برشده گوهرست

نام نماد بلوغ و رشد و والایی انسان ایرانی است. نام نیک هدف متعالی انسان است و
 نام بد سند بی‌اعتباری و شکست و گمراهی است. «مرا نام باید که تن مرگ راست»،
 کسی که با نام نیکو بمیرد بر مرگ فایق آمده است، زیرا حق انسانیت خود را ادا کرده
 است.^۱

در شاهنامه بر افراد وقتی نام نهاده می‌شود که به بلوغ جسمانی و روحانی رسیده
 باشند و فرزند نام نانهاده هنوز خردسال و ناکارآمد است. فریدون پس از آنکه پسرانش
 همسر می‌گزینند، آنان را می‌آزماید و سپس نام‌گذاری می‌کند. بنابراین معنای دیگر
 «نام»، خرد و مردمی و خداوند مغز بودن است. نام یاد است، خاطره است، قضاوت
 تاریخ است و قضاوت تاریخ رأی محکمه‌یی است که خطا نمی‌کند و آن رأی در حافظه
 جامعه برای همیشه ماندگار است.^۲

۱- شاهنامه بعد از هزار سال، ص ۹۹.

۲- فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه، ص ۲۵ و بعد.

۵- شادی، در کتیبه گنجنامه در همدان از خشایارشا آمده است: «خدای بزرگ آهورامزدا است که بزرگ‌ترین خدایان است که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را خلق فرمود که به مردم شادی داد...»^۱. در بند اول کتیبه‌یی از داریوش در شوش آمده است: «بغ بزرگ است آهورامزدا که این جهان را آفرید که مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید...»^۲. این تلقی شأن شادی را در میان ایرانیان نشان می‌دهد. مفهوم شادی به رغم لایه لفظی بسیار کلی و به ظاهر ساده، در شاهنامه دارای مضامین بسیار گسترده و وسیع است:

به خط نخست آفرین گستردید بدان دادگر کاو زمین آفرید
از اویست شادی ازویست زور خداوند ناهید و بهرام و هور

شادی در شاهنامه مضمون تحرک و منطق رضایت از هستی و سازگاری با تداوم سرنوشت است. معنای دل‌بستگی به خود و دیگران و نقطه آغاز حرکت‌هایی است تازه به سوی افق‌های دوست داشتنی و خوش فرجام و تعبیری مثبت است از موافق بودن جریان حیات با نیازهای انسانی، به همین جهت «شادی» از ارکان رفتارهای ایرانی است. ایرانیان در سال دوازده جشن داشتند، چون نام روز و ماه یکی می‌شد، به شادی می‌پرداختند و در نوروز و مهرگان و سده روزهای فراوانی رابه شادمانی سپری می‌کردند و غم و سوگ و درد را از مخلوقات اهریمنی و شادی را نعمتی ایزدی می‌دانستند. بنابراین غم‌پسندی و غم‌پذیری برخلاف طبیعت و خوی کهن اوست. شادی برای ایرانیان با آداب خاص، موسیقی و میهمانی و بذل و بخشش، هدیه گرفتن و ارمغان بخشیدن، شادخواری و بزم همراه است. کار نیکان شادی رسانیدن به مردم است:

گراینده گرز و گشاینده شهر زشادی به هر کس رساننده بهر
و توصیه فردوسی به شادی به معنی دل بستن به زندگی، امیدوار بودن و بزرگداشت هستی و اغتمام فرصت است:

تو دل را بجز شادمانه مدار روان را به بد در گمانه مدار
زگیتی ترا شادمانی است بس دگر هیچ مهری ندارد به کس
اگر دل توان داشتن شادمان جز از شادمانی مکن تا توان

ما از زندگانی شخصی فردوسی نیز می‌توانیم چیزها بیاموزیم. با توازن، سادگی و بزرگواری که در اوست و آن هم در میان بزرگان ما تا حدی می‌توان گفت که بی‌نظیر است.^۳

۱- هگمتانه، محمدتقی مصطفوی، لوحه خشایارشا، ص ۱۵۰.

۲- در بخش شادی از فردوسی و هویت شناسی ایرانی در شاهنامه، دکتر منصور رستگار فسائی، نامه انجمن، سال ۱، شماره ۳، ص ۲۸-۲۹ استفاده عمده شده است.

۳- شاهنامه بعد از هزار سال، محمدعلی اسلامی ندوشن، هستی، پاییز ۷۳، ص ۱۰۴.

بجاست که با سخنان کیخسرو که پس از چیره شدن بر افراسیاب با خواندن بخردان به حضور خویش خطاب به آنان گفت، این بخش را به پایان رسانیم:

که هرجای تندی نباید نمود سر بی‌خرد را شاید ستود
همان به که با کینه داد آوریم به کام اندرون نام یادآوریم
که نیکی است اندر جهان یادگار نماند به کس جاودان روزگار
همین چرخ گردنده با هر کسی تواند جفا گستردن بسی

شیوه کار:

این کوشش براساس متن انتقادی شاهنامه فردوسی است که بین سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۱ زیر نظری ا. برتلس در اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور در مسکو درنه جلد چاپ شده، از جلد سوم به بعد مرحوم عبدالحسین نوشین هم در تصحیح و چاپ آن نظارت داشته است. تعداد ابیات در مجلدات نه گانه به قرار زیر است:

جلد اول	۳۵۹۵	بیت در متن و ۳۹۱ بیت در ملحقات، جمعاً	۳۹۸۶
جلد دوم	۳۵۹۸	» و ۱۹۰ »	۳۷۸۸
جلد سوم	۳۷۷۵	» و ۱۲۰ »	۳۸۹۵
جلد چهارم	۴۷۴۲	» و ۱۴۲ »	۴۸۸۴
جلد پنجم	۶۹۳۷	» و ۸۰ »	۷۰۱۷
جلد ششم	۶۳۹۱	» و ۱۶ »	۶۴۰۷
جلد هفتم	۷۷۶۱	» و ۵۶ »	۷۸۱۷
جلد هشتم	۷۱۱۷	» و ۷۲ »	۷۱۸۹
جلد نهم	۵۶۹۹	» و ۳۰۷ »	۶۰۰۶
	۴۹۶۱۵	۱۳۷۴	۵۰۹۸۹

در جلد ششم در داستان رستم و اسفندیار در بیت شمار به اشتباه ده بیت کمتر شماره کرده‌اند، از بیت ۱۱۰۰ یک دفعه به ۱۱۱۵ رفته‌اند. این خطا را در متن رعایت کرده‌ایم تا مراجعه به اصل کتاب با اشکال مواجه نشود. با احتساب این خطا تعداد ابیات ۵۰۹۸۹ بیت خواهد بود. البته یکی دو جا چهار بیت را پنج بیت و یکی دو جا شش بیت را پنج بیت شمرده‌اند.

تغییرات و تصرفات جزئی که در تنظیم این متن صورت گرفته، به قرار زیر است:

۱. زنده یاد فریتس ولف در فرهنگ شاهنامه فردوسی (Glossar zu Firdosis)

(Schahname) شاهنامه را به یک مقدمه و پنجاه پادشاه تقسیم کرده، در پادشاهی کاوس

(۱۲)، رزم کاوس (۱۲b)، رستم و سهراب (۱۲c) و سیاوش (۱۲d)؛ در پادشاهی کیخسرو (۱۳)، کاموس کشانی (۱۳b)، خاقان چین (۱۳c)، اکوان دیو (۱۳d)، بیژن و منیژه (۱۳e)، دوازده رخ (۱۳f) و جنگ بزرگ کیخسرو (۱۳g) تقسیمات فرعی دارند. در چاپ مسکو، جلد ششم، در پادشاهی گشتاسب (۱۵)، داستانهای فرعی «هفت خوان اسفندیار» (در ۸۴۹ بیت)، «رستم و اسفندیار» (در ۱۶۶۶ بیت با محاسبه ۱۰ بیت اشتباه در شماره گذاری) و داستان رستم و شغاد (در ۳۵۷ بیت) را جداگانه شماره گذاشته‌اند. در این کتاب این سه داستان به ترتیب به سه بخش ۱۵b، ۱۵c و ۱۵d تقسیم شده است.

۲. ملحقات هر بخش که با اشاره به محل آن در پایان هر جلد افزوده شده، با قید تعداد ابیات در پاورقی، با همان بیت شمار درون متن جای گرفته، و با فاصله از متن اصلی جدا شده است.

۳. برای ایجاد سهولت در خواندن، در املای پاره‌ی کلمات تغییری داده شده است: الف. «ی» نکره که به صورت «ی» اضافه آمده به «یی» بدل شده است: «که اندیشه در دلم ایزدی... (ضحاک / بیت ۱۴) به صورت «که اندیشه‌ی در دلم ایزدی...» آمده است.

ب. «فگندن و مشتقات آن به «فگندن» تبدیل شده است: (ضحاک / بیت ۱۴۶)

ج. «بیافتاد»، به صورت «بیفتاد» آمده است: (فریدون / بیت ۴۳۵)

د. «سوک» در اکثر موارد به صورت «سوک» آمده است (فریدون / ابیات ۴۲۹-۴۳۰)

ه. «آنچ» و «آنک» به «آنچه» و «آنکه» بدل شده است. این دو کلمه گاه به ایجاب رعایت وزن عروضی به صورت «آنچ» یا «آنک» آمده است:

هر آنچ از گل آمد چو بشناختند سبک خشت را کالبد ساختند

(جمشید، ۴ / بیت ۳۵)

شگفتی‌تر آنک از میان سپاه یکی ترک بدبخت گم کرده راه

(جنگ دوازده رخ / ۱۳۱ / بیت ۳۵)

و. برخی نام‌ها به دو صورت آمده در این کتاب هم به دو صورت است:

کلمه التوینه در صفحه ۱۵۷۶ و ۱۵۷۷ در صفحه ۲۳۷۲ به شکل التوینه آمده است.

در صفحات ۱۹۰۸ و ۱۹۳۱ کلمه قجقاریاشی در صفحه ۲۴۰۴ به شکل قجقاریاشی آمده است.

ز. کلمه مرگپ «خنجرگذار» در چاپ مسکو همه جا به صورت «خنجرگزار» آمده است. حتی در جاهایی که در متن «خنجرگذار» نقل شده، در غلطنامه آن را اصلاح و

به «خنجرگزار» بدل کرده‌اند. «گذار» در برخی ترکیبات به معنی گذراننده و عبوردهنده است، مانند: آهن‌گذار، جوشن‌گذار و... صفت مرکب خنجرگزار در لغت‌نامه، فرهنگ معین و فرهنگ سخن نیامده است، از این رو آن را به «خنجرگذار» بدل کرده‌ایم.

ح. «کاووس»، «سیاوش» و «طاووس» با دو واو نوشته شده است:

چنین پاسخ آورد کاووس باز... (کاووس / ۱۲۵)

سیاوش را داد و کردش نوید... (سیاوش / ۱۲۸)

زمادر جدا شد چو طاووس نر... (ضحاک / ۱۱۲)

اما در مواردی به ضرورت رعایت وزن با یک واو آمده است:

سیاوش چنین داد پاسخ که شاه... (سیاوش / ۱۵۹)

ط. «آستا» مخفف «اوستا» و «زند» گاهی «آستاوزند» و گاه «آستاوزند» آمده، این دوگانگی در متن رعایت شده است.

ی. کلمات «زو = زاو»، «زین = زاین»، «برین = براین» و نظایر آنها به پیروی از متن و رعایت نحوه تلفظ آنها در شعر به رغم آنکه ممکن است گاهی «زین» با «زین اسب» و «زو» با «زوطهماسب» و «برین» با «آسمان برین» تخلیط شود، به صورت «زین، زو و برین» نوشته شده؛ اما کلمات «کین = که این» به صورت «کاین» و «کو = که او» به شکل «کاو» آمده است.

ک. چند بار کلمه‌ی درون [از سوی راقم این سطور به این احتمال که صحیح‌تر است، افزوده شده: مثلاً در بیت ۸۶۹ داستان فرود، او] علاوه شده است.

ل. از نشانه‌های نقطه‌گذاری جز از ویرگول (،) و نشانه پرسش، آن هم به ندرت استفاده نشده است. در پانویست، دو نقطه (:) را فقط برای معنی لغات و ترکیبات به کار برده‌ایم.

تولد شاهنامه در حدود سال ۴۰۰ هجری قمری با غروب ستاره بخت سامانیان که خاندانی ایرانی و آزاداندیش بودند و از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری در خراسان و ماوراءالنهر سلطنت می‌کردند، ده یازده سال بیشتر فاصله ندارد. آن بی‌عنایتی که محمود به شاهنامه و فردوسی نشان داد، که مهم‌ترین دلیل آن - چنانکه اکثر محققان و نویسندگان از جمله نظامی عروضی سمرقندی هم اشاره کرده - اختلافی است که فردوسی و محمود در مذهب داشتند، در دوره مسعود و دیگر شاهان غزنوی هم ادامه داشت. در اشعار شاعران مدیحه‌سرا و کتاب‌های نویسندگان چشم به دست سلطان سخنی از فردوسی نیست، اگر هست تعریض‌گونه است. در دوره سلجوقیان هم کار به منوال دوره غزنوی است. قریب دویست سال فردوسی و شاهنامه او در دربارهای مطیع خلیفه مغول و

متروک بود. اما به رغم این بی‌توجهی حکومت و حکومت‌مداران، «شاهنامه از بدو تألیف در میان مردم فارسی زبان چنان مقبول واقع شده بود که عموماً فریفته آن شده بودند هر کس خواندن می‌دانست شاهنامه می‌خواند و کسی که خواندن نمی‌دانست، در مجالس شاهنامه خوانی برای شنیدن و تمتع یافتن از آن حاضر می‌شد. کمتر ایرانی بود که آن داستان‌ها را نداند و اشعار شاهنامه را از بر نخواند و رجال احیا شده فردوسی را نشناسد».^۱

شاهنامه خوانی رواج داشت و شاهنامه خوانان قرب و قدری داشتند. سی‌چهل سال پیش در شهرهای ایران از جمله در تهران و تبریز قهوه‌خانه‌هایی بودند که عصرها در آنها شاهنامه خوانده می‌شد و شنوندگان چشم به دهان نقال می‌دوختند و گوش دل به داستان‌های شاهنامه می‌سپردند. بسیاری از امثال شاهنامه ورد زبان مردم بود. شاهنامه علاوه بر آنکه گنجینه نفیس لغات و ترکیبات زبان فارسی است، از نظر امثال هم کتابی کم‌نظیر است. مرحوم دهخدا در امثال و حکم خود ۱۹۴۷ مثل از حکیم نقل کرده است. امروز به دلیل سختی‌های زندگی و پرداختن به دو سه شغل برای تأمین معاش روزانه و جایگزین شدن مشغولیت‌های عمر تلف‌کن نظیر تلویزیون و توقف در صف‌های طولانی برای ثبت نام خرید فلان کالا به منظور فروش به قیمت بالاتر و صرف مابه‌التفاوت آن در راه رفع نیازهای مادی روزانه، پرداختن به مطالعه را در درجه‌های سوم و چهارم قرار داده است. گویی به گفته سعدی «چنان قحط سال معنوی شده است که یاران عشق را فراموش کرده‌اند». اما هنوز هم هرگاه «از گرفتاری ایام مجالی» به دست آید، و از گره ناگشودنی ترافیک و آلودگی‌های متنوع گوشه‌امنی پیدا شود و چند هم‌دل باهم بنشینند، از شعر و ادب سخنی به میان می‌آید، و بیتی خوانده شود، بعضی از شنوندگان دقیق‌تر گوش می‌دهند و احیاناً قلم و کاغذ در می‌آورند و بیت را یادداشت می‌کنند و جای آن و گوینده آن را می‌پرستند. این علاقه از دلبستگی آنان به یادگارهای ادبی حکایت می‌کند. گاهی پیش می‌آید در بیت خوانده شده مثلاً از شاهنامه کلمه‌یی به کار رفته که برای شنونده چندان آشنا نیست یا به معنایی به کار رفته است که امروزه چنان کاربردی ندارد. اگر آن کلمه ناآشنا را به شنونده توضیح دهید، آشکارا احساس می‌کنید که او علاقه مضاعف نشان می‌دهد. مثلاً:

به شیرین چنین گفت کامد زمان بر افسون ما چیره شد بد گمان

بگویید که در این بیت «زمان» به معنی اجل و مرگ است و «بدگمان» دشمن معنی می‌دهد، یا:

۱- مقالات محمدعلی فروغی در باوه شاهنامه فردوسی، ص ۳۹.

تو این گوهران از که دزدیده‌ای گر از بنده خفته ببریده‌ای؟
 «گر» در مصراع دوم به معنی «یا» ست، یا:

سوی زادفرخ شدند آن سه مرد ابا گوهر و زر و با کارکرد

بگویید که «زاد فرخ» رئیس تشریفات خسروپرویز بود که بعد به او پشت کرد و... «ابا» صورت کهن «با» حرف اضافه است، شنونده شما دقیق‌تر می‌شود و به شاهنامه احساس نزدیکی می‌کند. بی‌گمان اگر شاهنامه‌یی تهیه شود که کاغذی مرغوب و خطی خوانا و جلدی شکیل داشته باشد که کلمات آن مشکول (با اعراب) و لغات ناآشنا یا مهجور آن معنی شده باشد و نام‌های نامشهور تاریخی و جغرافیایی آن به اختصار توضیحی به همراه داشته باشد، میان خوانندگان علاقه‌مند و کم فرصت آشتی و قرابت با شاهنامه پدید خواهد آورد و امید می‌رود که این آشتی مجدد و قرابت به دوستی و خویشی با اندیشه‌های بلند حکیم طوس بدل شود. این کتاب به این منظور فراهم شده است.

در این کوشش ناشر ارجمند، با صرف هزینه هنگفت، مرغوبیت کاغذ، شکیل بودن جلد و زیبایی قلم را تأمین کرده‌اند و راقم این سطور هم توضیح کلمات و ترکیبات و معرفی اعلام تاریخی و جغرافیایی را تعهد کرده‌ام. کارهایی که انجام پذیرفته به قرار زیر بوده است:

۱. کلمات دشوار اعراب‌گذاری شده است.
۲. لغات و ترکیبات ناآشنا و کم‌تر آشنا معنی شده است.
۳. اسم مضاف و موصوف با نشانه اضافه مشخص شده است.
۴. نامهای تاریخی و جغرافیایی به اختصار معرفی شده‌اند.
۵. پاره‌یی مصراعها و احیاناً بیت‌ها معنی شده است.
۶. گاهی توضیحی با قید کلمه «ظاهراً» آمده است. احتمال دارد که در این موارد، نویسندگان این سطور محق نباشد. لازم است که خوانندگان ارجمند در این موارد تأمل کنند.

۷. کلماتی چون: سلیح، اگر، کجا، کویال، نیز و... خیلی تکرار شده است. گاهی در یک صفحه مثلاً کلمه «کجا» دو سه بار آمده است. این گونه موارد با تکرار یک شماره در متن و یک بار توضیح در پانویس رفع شده است. اما در موارد دیگر به این عنوان که ممکن است خواننده‌یی مثلاً می‌خواهد داستان زال و رودابه را مطالعه کند و با داستانهای پیش یا پس از آن کاری ندارد، «سلیح، یا «کجا» توضیح داده شده است. نگارنده ابتدا بر آن بود که توضیح مربوط به هر کلمه که تکرار می‌شود، به مورد اول کاربرد آن ارجاع داده شود، مثلاً در مورد دوم درباره «سلیح» نوشته شود که: نگاه کنید به

منوچهر (7) بیت ۱۷۰۵. اما در عمل معلوم شد که این ارجاع بیش از دو برابر توضیح اصل کلمه جا می‌گیرد که نوشته شود: سلیح: سلاح. در پایان کار تصمیم بر آن شد که برای کلمات پربسامد فهرستی تهیه شود و به آغاز یا پایان کتاب علاوه گردد. چون کتاب در دو جلد طرح‌ریزی شده بود، از این کار هم صرف‌نظر شد که خواننده ناگزیر نشود در حین مطالعه جلدی را بگذارد و جلد دیگر را برای مراجعه به دست گیرد. سرانجام با اکراه تن به تکرار توضیحات داده شد.

بانی و مشوق این کوشش مدیر محترم نشر روزنه است، از ایشان سپاسگزارم. اگر یاران و یاورانی نداشتم، مسلماً بار به منزل نمی‌رسید، دوست دانشمند و ارجمند جناب دکتر علی رواقی که سالهاست با شاهنامه انیس‌اند، برخی ابیات مبهم را روشن فرموده‌اند، از ایشان صمیمانه سپاسگزارم، با سپاس صمیمانه از همکاران ارجمند آقای دکتر مجید سرمدی و آقای دکتر پدram میرزایی در دانشگاه پیام نور که مجلداتی از شاهنامه را بعد از حروفچینی و افزوده شدن توضیحات خواندند، نکته‌هایی را یادآوری کردند که رعایت آنها ضروری بود. دوست و همکار دیرینه‌ام آقای عسکر ظروفچی دبیر ادبیات، افزوده شدن بعضی توضیحات را تذکر داده‌اند که لحاظ شده است؛ سرکار خانم بهجت نجیبی فینی جلد چهارم را بازبینی کرده‌اند؛ سرکار خانم لعلیا تبار سعید، نسخه بدل‌های شاهنامه را که کاری بسیار دقیق و خسته‌کننده بود، مرتب کرده‌اند. آقای غلامحسن طه اولین بار و همسر ارجمند خانم شهربانو طه آخرین بار بیت شمار را کنترل کرده‌اند؛ در دوره کسالت و استراحت مطلق که دست کار نمی‌کرد و هنوز هم چنانکه باید کار نمی‌کند و کم مانده بود که کار نیمه تمام رها شود، دختر عزیزم نیلوفر به رغم مشکلات زندگی شخصی و ادای وظیفه مادری، دست مرا گرفتند و توضیحات جلد هشتم و نهم را همانند یک منشی به خطی خوانا نوشتند؛ سرکارخانم میترا حکیم‌جوادی به پاس علاقه به حکیم طوس و شاهنامه عظیم او و عنایت به اینجانب، در حروفچینی و تغییر مکرر کلمات و اعراب آنها و همچنین استخراج دوبار اعلام شاهنامه و حتی اصلاحات روی «کالک» نهایت دقت و حوصله مبذول داشته و خم به ابرو نیاورده‌اند؛ آقای حسین عبدی دوست هنرمند و مبتکر در ادغام نام‌های مکرر و تفکیک نام‌های مشابه اعلام زحمت فراوان متحمل شدند، سپاس از این عزیزان وظیفه‌ی برگردن من است. از همه تشکر می‌کنم.

کتابها و مقالاتی که در تهیه این پیشگفتار از آنها استفاده کرده‌ام، به ترتیب الفبایی عبارتند از:

تاریخ ادبیات (۱)، توفیق ه. سبحانی، دانشگاه پیام نور، چاپ سوم، ۱۳۷۰.

- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات ابن سینا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۹.
- سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، محمد امین ریاحی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- «شاهنامه آخرش خوش است»، سید محمد محیط طباطبایی، شاهنامه‌شناسی (۱)، بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷.
- «شاهنامه بعد از هزار سال»، محمدعلی اسلامی ندوشن، فصلنامه هستی، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۳.
- فردوسی (زندگی، اندیشه و شعر او)، محمد امین ریاحی، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- فردوسی و شعر او، مجتبی مینوی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲.
- «فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی در شاهنامه»، منصور رستگار فسائی، نامه انجمن، سال اول، ۱۳۸۰، شماره سوم.
- مقالات فروغی درباره شاهنامه فردوسی، محمدعلی فروغی، به اهتمام حبیب یغمائی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۱.
- هگمتانه، آثار تاریخی همدان، مرحوم محمدتقی مصطفوی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

منابع مورد استفاده^۱

- برگردان روایت گونه شاهنامه فردوسی به نثر، دکتر سید محمد دبیرسیاقی، نشر قطره، ۱۳۸۰.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد ۵۱؛ تهران، زوار، ۱۳۳۰-۱۳۳۵، جلد ۵، ابن سینا، ۱۳۴۳ (بیشتر از حواشی مرحوم معین استفاده شده است).
- داستان سیاوش، تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، مقدمه از مهدی قریب، جلد اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- داستان فرود از شاهنامه فردوسی، مصحح محمد روشن، جشنواره طوس، مقدمه مرحوم مینوی، ۱۳۵۴.
- داستان‌های شاهنامه فردوسی، شرح و تفسیر با صدای مرحوم دکتر محمدجعفر محجوب، ۱۸ نوار، مؤسسه فرهنگی - هنری ماهور. بی‌تا.
- داستان‌های نامور نامه باستان، دکتر سید محمد دبیرسیاقی، کتابچه ۲۶-۱، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷-۱۳۷۹ (از توضیحات این کتاب مکرر استفاده شده است).
- داستان‌هایی از شاهنامه، رستم و سهراب، شرح و تفسیر با صدای مرحوم دکتر محمدجعفر محجوب، ۸ نوار، نشر ماهور، بی‌تا.
- رستم و اسفندیار، دکتر حسن انوری، دانشگاه پیام نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

۱- به کتاب‌های دیگری هم مراجعه شده است، به رغم آنکه مؤلفان آنها زحمات زیادی متحمل شده‌اند و روی جلد کتاب خود را با صفاتی چون «کامل» و «پارسی سره» آراسته‌اند، به اعلاق النفیسه و تجارب الامم و... مراجعه کرده‌اند، اما مثلاً به فرهنگ معین نگاه نکرده‌اند که «خال» هم عربی است، یا «دفتر» کلمه فارسی را «کراسه» معنی کرده‌اند و پنداشته‌اند که «پارسی» است، «بهی» را «گلایی» معنی کرده‌اند. و عیب دیگر این‌گونه کتاب‌ها آن است که جاهای دشوار را ندیده‌اند یا نادیده وانموده و گذشته‌اند. از این رو به این قبیل کتاب‌ها اشاره نشده است.

شاهنامه، از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، جلد ۱-۳، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵-۱۳۸۰.

شاهنامه فردوسی، تحریر عربی فتح بن علی بُنداری اصفهانی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

شاهنامه فردوسی، شرح یکایک ابیات و عبارات، تعابیر کنایی - استعاری و نکات اساطیری، گزارش و ریشه‌شناسی واژگان، همراه با برگردان عربی و انگلیسی، مهری بهفر، جلد ۱، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰.

الشاهنامه، نظمها نثراً، الفتح بن علی البنداری، قارنها بالاصل الفارسی، و اکمل ترجمتها فی مواضع، و صححها و علق علیها، و قدّم لها الدكتور عبدالوهاب عزّام، المدرّس بالجامعة المصریّة، اعيد طبعه بالافست فی طهران، ۱۹۷۰.

غمنامه رستم و سهراب، انتخاب و شرح دکتر جعفر شعار - دکتر حسن انوری، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۶۹.

فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، ۸-۱، انتشارات سخن، ۱۳۸۱. (در مجلدات آخر در پایان کار از این فرهنگ استفاده شده است).

فرهنگ شاهنامه، فریتس ولف، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جای‌ها، حسین شهیدی مازندرانی. (بیژن)، نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۷۷.

فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، جلد ۱-۶، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲-۱۳۵۲.

فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامیانی، تهران، نشر آران، ۱۳۷۵.

فرهنگ نام‌های شاهنامه، علی جهانگیری، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۶۹.

فرهنگ نام‌های شاهنامه، دکتر منصور رستگار فسائی، جلد ۱-۲، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

کتابشناسی فردوسی، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۵۵.

لغت شاهنامه، عبدالقادر بغدادی، تصحیح کارل. ک. زالمان، ترجمه و توضیح و تعلیق توفیق ه. سبجانی - علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.

لغت‌نامه، مرحوم علامه علی‌اکبر دهخدا، چاپ دوم جلد ۱-۱۵.

نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، دکتر میرجلال‌الدین کزّاری، جلد ۱-۲، سمت ۱۳۷۹-۱۳۸۱.

واژه‌نامک، در باره لغات دشوار شاهنامه، عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ ایران،

چاپ زیبا، ۱۳۵۱.

Glossar zu Firdosis Schahname, Fritz Wolf, 1965.

Shehname , Necati Lugal, IV vols., Şark-Islam Klasikleri, Istanbul, 1945-1955.

The Shahnama of Firdausi, Warner, A. G., 9. Vols., London, 1905-1925.

آنچه در پایان باید افزود این است که شاهنامه به یک فرد تعلق ندارد، از آن همه فارسی زبان‌ها و دوستداران آثار جاودان بشری است، و نویسندۀ این سطور هرگز مدعی نیست که کاری بی‌عیب ارائه کرده است، از آن عزیزی که عمر شریف خود را در مطالعه این کتاب صرف می‌کنند، انتظار دارد که هر خطا و لغزشی که در ضبط کلمات و معنی آنها و یا هرگونه کوتاهی که در هر مورد به نظرشان رسید، به هر وسیله که در اختیار دارند به راقم این سطور یا ناشر اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی به نام شریف خود آنان در کتاب وارد شود.

توفیق ه. سبحانی

خرداد ۱۳۸۳

تقسیم شاهنامهٔ نه جلدی چاپ مسکوب بر ۵۰ بخش اصلی و ۱۳ بخش فرعی طبق تقسیم‌بندی زنده‌یاد فریتس ولف با اندکی تصرف**

E مقدمه:	۲۲۵ ب، از ص ۱ تا ۱۲	13d اکوان دیو: ۱۹۳ تا ۲۱ ب، از ص ۷۸۸ تا ۷۹۷
1 کیومرث:	۷۲ ب، از ص ۱۳ تا ۱۶	جلد چهارم ۴۸۸۴=۱۴۲+۴۷۴۲
2 هوشنگ:	۳۸ ب، از ص ۱۷ تا ۱۹	۱۳۱۲ تا ۱۳۱۲ ب، از ص ۷۹۸ تا ۸۶۱
3 ظهمرث:	۴۶ ب، از ص ۲۰ تا ۲۲	۲۵۱۸ تا ۲۵۱۸ ب، از ص ۸۶۲ تا ۹۷۰
4 جمشید:	۱۹۲ ب، از ص ۲۳ تا ۳۱	۱۳۱۰ تا ۱۳۱۰ ب، از ص ۹۷۱ تا ۱۱۰۶
5 ضحاک:	۳۸+۴۷۰ ب، از ص ۳۲ تا ۵۴	جلد پنجم ۷۰۱۷=۸۰+۶۹۳۷
6 فریدون:	۸۹۸+۱۷۶ ب، از ص ۵۵ تا ۱۰۳	۹۰۱ ب، از ص ۱۱۰۷ تا ۱۱۲۸
7 منوچهر:	۱۷۷+۵۴۲ ب، از ص ۱۰۴ تا ۱۸۷	۱۰۲۲ تا ۱۰۲۲ ب، از ص ۱۱۴۹ تا ۱۲۱۶
8 نوذر:	جلد اول: ۳۹۸۶=۳۹۱+۳۵۹۵	۸۲۹ ب، از ص ۱۲۱۶ تا ۱۲۵۴
9 زوطهماسب:	۵۲۳ ب، از ص ۱۸۸ تا ۲۱۶	۱۶۶۶ تا ۱۶۶۶ ب، از ص ۱۲۵۵ تا ۱۳۲۲
10 گرشاسب:	۴۵ ب، از ص ۲۱۷ تا ۲۱۹	۳۵۷ ب، از ص ۱۲۳۳ تا ۱۳۶۰
11 کیقباد:	۲۰۶ ب، از ص ۲۲۰ تا ۲۳۰	۱۸۶ ب، از ص ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۰
12 کیکاوس:	۲۰۲ ب، از ص ۲۳۱ تا ۲۴۱	۳۲۲ ب، از ص ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۵
12b رزم کاوس:	۹۱۸ ب، از ص ۲۴۲ تا ۲۸۵	۱۳۴ ب، از ص ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲
12c سهراب:	۱۴۰+۱۰۵۹ ب، از ص ۲۸۰ تا ۳۱۸	۲۵۳ ب، از ص ۱۳۹۳ تا ۱۴۱۴
12d سیاوش:	جلد دوم: ۳۷۸۸=۱۹۰+۳۵۹۸	جلد ششم ۶۴۰۷=۱۶+۶۳۹۱
13 کیخسرو - فرود:	۳۷۷۵+۱۲۰ ب، از ص ۳۸۱ تا ۵۶۷	۱۹۳۱ تا ۱۹۳۱ ب، از ص ۱۴۱۵ تا ۱۵۰۶
13b کاموس:	جلد سوم ۳۸۹۵=۱۲۰+۳۷۷۵	۷۷۷ ب، از ص ۱۵۰۷ تا ۱۵۴۳
13c خاقان چین:	۱۶۵۵ ب، از ص ۵۶۸ تا ۶۴۶	۶۸۹ ب، از ص ۱۵۴۴ تا ۱۵۷۴
26 بهرام بهرام:	۱۴۷۲+۷۹ ب، از ص ۶۴۷ تا ۷۲۰	۹۳ ب، از ص ۱۵۷۵ تا ۱۵۷۹
27 بهرام بهرامیان:	۱۴۲۲+۴۲ ب، از ص ۷۲۱ تا ۷۸۷	۹۵ ب، از ص ۱۵۸۰ تا ۱۵۸۴
28 نرسی بهرام:	۲۹ ب، از ص ۱۵۸۸ تا ۱۵۸۹	۳۹ ب، از ص ۱۵۸۵ تا ۱۵۸۷
29 اورمزد نرسی:	۱۵ ب، از ص ۱۵۹۰ تا ۱۵۹۱	۱۸۵-۲۷۳ ب، از ص ۱۵۹۰ تا ۱۸۰۸
30 شاپور ذوالاکتاف:	۲۴ ب، از ص ۱۵۹۲ تا ۱۵۹۳	۳۸۹ ب، از ص ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۷
31 اردشیر نیکوکار:	۳۹ ب، از ص ۱۵۹۴ تا ۱۵۹۶	۴۱ ب، از ص ۱۸۲۸ تا ۲۰۳۱
32 شاپور سوم:	۱۷ ب، از ص ۱۶۳۰ تا ۱۶۳۱	۴۲ ب، از ص ۲۰۳۲ تا ۲۱۱۹
33 بهرام شاپور:	۳۴ ب، از ص ۱۶۳۲ تا ۱۶۳۳	جلد هشتم ۷۱۸۹=۷۲+۷۱۱۷
34 یزدگرد دیزوگر:	۳۳ ب، از ص ۱۶۳۴ تا ۱۶۳۵	۴۳ خسرو پرویز: ۱۶+۴۰۸۳ ب، از ص ۲۱۲۰ تا ۲۳۱۳
35 بهرام گور:	۶۹۳ ب، از ص ۱۶۳۶ تا ۱۶۷۰	۴۴ شیرویه: ۶۰۰ ب، از ص ۲۳۱۴ تا ۲۳۴۱
36 یزدگرد:	جلد نهم ۷۸۱۷=۵۶+۷۷۶۱	۴۵ اردشیر شیروی: ۴۲+۵۰ ب، از ص ۲۳۴۲ تا ۲۳۴۶
37 هرمز:	۲۶ ب، از ص ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۱	۴۶ فرابین: ۳۸+۵۲ ب، از ص ۲۳۴۷ تا ۲۳۵۱
38 پیروز:	۲۴ ب، صفحه ۱۷۹۲	۴۷ پرواندخت: ۴۹+۲۳ ب، از ص ۲۳۵۲ تا ۲۳۵۵
	۴۵-۱۸۴ ب، از ص ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۹	۴۸ آرم دخت: ۱۱ ب، صفحه ۲۳۵۶
		۴۹ فرخ‌زاد: ۱۸+۱۵ ب، از ص ۲۳۵۷ تا ۲۳۵۸
		۵۰ یزدگرد: ۱۵۴+۸۶۵ ب، از ص ۲۳۵۹ تا ۲۴۰۹
		جلد نهم ۶۰۰۶=۳۰۷+۵۶۹۹

** «ب» کوتاه شدهٔ بیت و «ص» کوتاه شدهٔ صفحه است.

پیشگفتار

جلد ۱

این پیشگفتار ملخص مقدمه مفصلی است به قلم دانشمند فقیدی، برتلس (وفات سال ۱۹۵۷) که متن انتقادی حاضر شاهنامه تحت نظر وی تهیه شده است. اصل مقدمه در این مجلد به زبان روسی درج گردیده است.

چنانکه معلوم است، اولین متون کامل و علمی شاهنامه که در قرن گذشته به توسط ت. ماکان و ژ. مول انتشار یافته و در زمان انتشار از موفقیت‌های مهم به شمار می‌آمدند، پاره‌یی از خواست‌های اساسی متن انتقادی علمی را برآورده نمی‌ساختند. نه مول و نه ماکان در مقدمه‌های متن‌های انتقادی خود صراحتاً تذکر نداده‌اند که کدام نسخه‌ها را مورد استفاده قرار داده، کدام متن‌ها را مرجح دانسته و کدام شیوه انتقاد متن را به کار برده‌اند. هر دو ناشر، آن قدر که معلوم است، شماره زیادی از نسخه‌های نه‌چندان قدیمی شاهنامه را گرفته، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده و متن اصلی را نسبتاً خودسرانه انتخاب نموده و واریانت‌های نسخه‌های دیگر را ابدلاً ذکر نکرده‌اند. بدین شکل متن‌هایی به دست آمده است که قرائت آنها آسان ولی رابطه‌شان با متن اصلی اثر فردوسی نامعلوم است.

در اواخر قرن گذشته ا. وولرس چاپ دیگری از شاهنامه منتشر ساخت. وولرس چاپ‌های مول و ماکان را با هم مقایسه نموده، متن خود را بر پایه این دو چاپ قرار داد و تفاوت آنها را با دقت در پاورقی ذکر نمود؛ علاوه بر آن که چاپ وولرس به واسطه فوت ناشر ناتمام ماند این چاپ نیز مسائل عمده‌یی را که بر عهده علم است، یعنی رجوع به قدیمی‌ترین، بهترین و معتبرترین نسخه‌های خطی و همچنین معرفی نسخه‌های مورد استفاده و ذکر دقیق نسخه‌بدل‌ها، حل نمود.

هنگام جشن هزاره فردوسی چاپخانه «بروخیم» متن ناتمام وولرس را تقریباً بدون تغییر چاپ نمود و ترتیب دادن بقیه آن را، که وولرس و شاگردش لاند اوور بدان توفیق نیافته بودند، به عهده سعید نفیسی گذاشت (ما این چاپ را با علامت شرطی T می‌نامیم). متن شاهنامه چاپخانه «خاور» که به مناسبت جشن هزاره فردوسی انتشار یافته

و همچنین چاپ دبیرسیاقی که در این اواخر منتشر می‌گردد نیز هردو اصولاً بر پایه متن‌های مول و ماکان قرار دارند.

دانشمندان جهان بارها درباره لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت، داهیانه و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی‌ترین و بهترین نسخ باشد، تذکر داده‌اند. انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی برای انتشار متن نوین علمی شاهنامه راه دیگری که با راه متقدمین تفاوت دارد در پیش گرفت. استفاده از چاپ‌های قبلی که بر پایه نسخ خطی نامعلوم و بدون ذکر تاریخ قرار دارند (به جز در موارد استثنایی) بدون فایده تشخیص داده شد. همچنین رجوع به شماره زیادی از نسخ خطی قرون مختلف که دارای اغلاط و اشتباهات و اضافات و تحریفات زیادند نیز غیر مفید به نظر رسید. در نتیجه چنین تصمیم گرفته شد که فقط از قدیمی‌ترین نسخه‌ها که تقریباً همزمان و از حیث متن به یکدیگر نزدیک باشند استفاده گردد.

ترتیب‌دهندگان متن برای کار خود از نسخ خطی زیرین استفاده نموده‌اند:

۱- نسخه خطی موزه بریتانیا، که در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده، از کلیه نسخ خطی که تا به حال معلوم و مشهور است قدیمی‌ترین و به نظر ما بهترین نسخه موجود است (این نسخه در همه جا با علامت شرطی π نمایانده شده).

۲- نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد که در سال ۷۳۳ هجری کتابت شده و دومین نسخه‌ی است که قدیمی‌تر از کلیه نسخه‌های مشهور است (این نسخه در همه جا با علامت شرطی I نامیده شده).

۳- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی که در سال ۸۴۹ هجری کتابت شده ولی حاوی «مقدمه قدیم» شاهنامه است و بنابراین از روی نسخه‌ی قدیمی‌تر، که متن آن را متن نسخه سال ۷۳۲ بسیار نزدیک بوده است، استنساخ گردیده (برای این نسخه علامت شرطی IV به کار برده می‌شود).

۴- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی، بدون تاریخ، ولی به حسب شیوه کتابت، جنس کاغذ و اسلوب مینیاتورها می‌توان قضاوت کرد که تقریباً در سال ۸۵۰ هجری استنساخ شده است. در این نسخه اشتباهات و اغلاط زیاد است، اما این نسخه نیز حاوی «مقدمه قدیم» می‌باشد و از روی نسخه‌ی کتابت شده که در بعضی از موارد بسیار نزدیک به نسخه خطی سال ۶۷۵ هجری است (برای این نسخه علامت شرطی VI به کار برده می‌شود).

این چهار نسخه حاوی متنی است که قبل از تهیه نسخه خطی مشهور برای بای سنقر در سال ۸۳۳ هجری رواج داشته است. کلیه اطلاعات و نظریات راجع به «مقدمه قدیمی» و نسخه خطی سال ۸۳۳ هجری توسط ی. برتلس در مقدمه روسی این جلد

شرح داده شده است.^۱ و نیز در همین مقدمه مختصات کلیه نسخ مورد استفاده مشروحاً ذکر گردیده است.

متن حاضر که بر پایه چهار نسخه نام برده قرار دارد، با ترجمه عربی شاهنامه نیز که در سال‌های ۶۱۵-۶۲۴ هجری توسط الفتح بن علی البنداری الاصفهانی انجام یافته است مطابقت داده شده. (برای این ترجمه علامت شرطی X به کار برده می‌شود.) ولی از آن جا که این ترجمه در بسیاری از موارد از ترجمه دقیق متن صرف نظر نموده و به نقل مختصر واقعه قناعت ورزیده است، استفاده از آن برای ترتیب دادن متن حاضر با احتیاط فراوان همراه می‌باشد. از طرف دیگر بسیاری از جزئیات ترجمه بنداری برای ترتیب دادن این متن کمک گرانبهایی بوده. خصوصیات این ترجمه و شیوه استفاده از آن نیز توسط ی. برتلس در مقدمه روسی به تفصیل شرح داده شده است.

هیچ یک از نسخ مورد استفاده نمی‌توانست پایه متن حاضر قرار گیرد. بدین جهت برای ترتیب‌دهندگان متن لازم می‌آمد که متن اصلی را پس از مقایسه دقیق کلیه نسخه‌های مورد استفاده و با در نظر گرفتن دقیق کلیه اختلافات و تفاوت‌های آنها انتخاب نموده تفاوت‌ها را در پاورقی قید نمایند تا محققینی که بعداً درباره متن شاهنامه تتبع می‌نمایند امکان داشته باشند کلیه جزئیات کار ما را مورد بازرسی قرار دهند.

محک و معیار شیوه بیان و سبک و زبان شاهنامه در کار ترتیب دادن این متن با کمال احتیاط به کار برده شده است. زیرا مسئله این است که ما متن اصلی شاهنامه را در دست نداریم و فقط کوشش می‌کنیم تا هر قدر ممکن است بدان نزدیک‌تر شویم. زبان و سبک و شیوه بیان فردوسی را فقط می‌توان از متن اصلی شاهنامه به دست آورد. بنابراین اگر ما اکنون سخن و سبک و شیوه بیان فردوسی را عاملی شناخته شده بدانیم و بخواهیم به وسیله آنان طریق ترتیب دادن متن را معین سازیم دچار اشتباهی منطقی خواهیم شد. زیرا عامل مجهولی برای ما نقش معرف بازی خواهد کرد و یا به عبارت دیگر نامعلومی معرف نامعلوم دیگری خواهد بود. و همانا به همین جهت فرهنگ ف. ولف که بر پایه چاپ‌های مول و ماکان، یعنی متون درهم آمیخته، و بر اساس نسخه‌های خطی قرون مختلف قرار گرفته، نیز در ترتیب دادن این متن از طرف ما با کمال احتیاط به کار برده شده است.

بدین شکل، متن حاضر به طور کلی حاوی متنی است که از کلیه متون معلوم شاهنامه قدیمی‌تر است و مربوط به قرون هفتم و هشتم هجری می‌باشد، و هم چنین نسخه‌های

۱. برای دانستن خصوصیات «نسخه بای سنقری» که میکروفیلم آن پس از وفات ی. برتسل از ایران دریافت گردیده و در ترتیب دادن متن حاضر به کار نخواهد رفت به نظریات مشروح کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه در مقدمه روسی رجوع شود. کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه از فرصت استفاده نموده مراتب امتنان خود را به آقای شجاع‌الدین شفا و آقای مهدی بیانی که میکروفیلم نسخه خطی بای سنقری را برای ما ارسال داشته‌اند تقدیم می‌دارد (یادداشت کمیسیون).

هم عصر و هماهنگ این قرون را که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته‌اند در دسترس دانش قرار می‌دهد. بی‌شک این متن از متن‌های درهم آمیخته چاپ‌های موجود و نسخ قرون پس از قرن نهم هجری به متن اصلی که پرداخته خامه فردوسی است نزدیک‌تر می‌باشد.

با وجود این متن حاضر را به هیچ وجه نمی‌توان متن «آخرین» و «متن اصلی» به شمار آورد.^۱ بلکه تتبع عمیق فیلولوژیک متن شاهنامه فقط آغاز می‌گردد. قبل از هر کار لازم است که منظره تغییر تاریخی‌یی که متن شاهنامه در جریان قرون متوالی بدان دچار گردیده است تثبیت گردد. ولی انجام یک‌باره این امر به واسطه وجود نسخه‌های خطی بی‌شمار بسیار دشوار است. ما در چاپ حاضر متنی مبنی بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها را در دسترس خوانندگان و محققین قرار می‌دهیم. بر پایه این متن باید فرهنگی «کنکوردانس» نظیر فرهنگ ف. ولف تنظیم گردد. این فرهنگ بر پایه نسخ خطی‌ای که تاریخ کتابت آنها دقیقاً معلوم است قرار خواهد داشت و در آن ذکر خواهد شد که هر کلمه در کدام نسخه وجود دارد. چنین فرهنگی نظر ما را نسبت به لغاتی که فردوسی به کار برده است دقیق‌تر خواهد ساخت و امکان خواهد داد که با کمک مراجعه همه‌جانبه به متن از نو به تحقیق درباره شاهنامه بپردازیم. و فقط پس از آنست که می‌توانیم مسئله متن نسبتاً «آخرین» شاهنامه را مطرح کنیم. برای این کار می‌توان همچنین از نسخ خطی دیگر^۲ شاهنامه و کتب قدیمی دیگری که حاوی بعضی از قسمت‌ها و ابیات اصیل شاهنامه باشند استفاده نمود، زیرا در این صورت چند محک و معیار برای سنجش اصالت آن‌ها در دست خواهد بود. هم چنین می‌توان منابع مختلف دیگر مانند طبر، ثعالبی، بلعمی و غیره و نیز فرهنگ‌ها را مورد استفاده قرار داد و از تفسیر مشروح تمام متن شاهنامه و به کار بردن کلیه شیوه‌های انتقاد فیلولوژیک آغاز نمود.

ولی این کار مربوط به آینده است. در حال حاضر ما قدیمی‌ترین متن شاهنامه را به خوانندگان عرضه می‌داریم و این نخستین مرحله تتبع درباره متن این اثر است و پایه‌ای برای تتبع بعدی آن در این جا باید اقرار کنیم که البته در متن حاضر کمبودی‌های زیاد و کار پرداخت نشده و صیقل نخورده راه یافته است. ولی ما از این آزمایش که با تمام

۱. مخصوصاً باید تذکار داد که متأسفانه صفحات اول کلیه نسخه‌های مورد استفاده معیوب بودند و بدین جهت متن حاضر از آغاز کتاب تا پادشاهی کیومرث حاوی موارد مشکوک می‌باشد. قسمتی از متن که بیشتر قابل اعتماد است از صفحه ۴۱ آغاز می‌گردد (رجوع به یادداشت ۴، صفحه ۴۱).

۲. در سال ۱۹۵۴ آقای سعید نفیسی نظری، برتلس را درباره وجود نسخه‌ای قدیمی و خوب شاهنامه در قاهره که در سال ۷۹۶ هجری کتابت شده جلب نمود. میکروفیلم این نسخه پس از وفات ی. برتلس دریافت گردید. متن این نسخه با نسخ دیگری که در چاپ حاضر مورد استفاده قرار گرفته است نزدیک می‌باشد. استفاده از این نسخه فقط از جلد چهارم چاپ حاضر شروع شده است. از آن جا که هنگام دریافت میکروفیلم نسخه قاهره مجلدات اول و دوم و سوم چاپ حاضر در چاپخانه بود. اختلافات بین متن نسخه قاهره و آن مجلدات در آینده در قسمت ملحقات داده خواهد شد. (یادداشت کمیون).

وسایل متن حاضر را «بهتر سازیم» و آن را «آسان خوانا» کنیم پرهیز نمودیم. زیرا این کار به مقصود ما که تتبع پی‌گیرانه دربارهٔ متن است و همچنین به شیوهٔ اساسی ما که تثبیت قدیمی‌ترین نسخ و قدیمی‌ترین ترتیب و تدوین متن می‌باشد خلل وارد می‌ساخت. در نتیجهٔ چنین آزمایشی متن «آخرین» اثر فردوسی به وجود نمی‌آمد و ارزش کار تنزل می‌یافت و چاپ متن به زمان نامعلومی محول می‌گشت.

در متن حاضر سیستم ذکر نسخه بدل‌ها با سیستم‌های قبلی انتشارات غربی (مثلاً چاپ وولرس) مطابقت دارد. بعضی از مختصات این سیستم در مقدمهٔ روسی بیان شده است. در همان جا نیز رسم‌الخط نسخ مورد استفاده ذکر گردیده است.

در آغاز کار تمام متن این مجلد بر پایهٔ نسخ I, IV, VI و ترجمهٔ بنداری به وسیلهٔ ل. گزلیان ترتیب داده شد. ولی بعداً شیوهٔ استفاده از این ماتریل‌ها تغییر یافت. تصمیم چنین شد که نسخه بدل‌ها کاملاً ذکر گردد و کلیهٔ ابیاتی که در نسخه‌ها وجود دارند ولی مشکوک یا از ملحقات به نظر می‌آیند در متن بین دو هلال و یا در آخر متن در ملحقات ثبت شوند. بدین ملاحظه متن ترتیب یافته به واسطهٔ گزلیان، به جز داستان منوچهر از بیت ۱ تا بیت ۱۲۳۸، که توسط او، اسمیونوا تصحیح شده است به توسط آ. برتلس مورد مطالعه و تصحیح قرار گرفت. آ. برتلس هم‌چنین متن ملحقات را ترتیب داده است.^۱

۱. پس از وفات ی. برتلس متن حاضر در موقع چاپ به نظر ع. فردوس رسیده و بعضی ملاحظات از طرف او داده شده است.

مقدمه کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه فردوسی

به ملاحظه وفات ی. برتلس، که متن حاضر تحت نظر او تهیه شده است اداره انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی کمیونی مرکب از ی. براگینسکی عضو پیوسته فرهنگستان علوم تاجیکستان شوروی، ب. غفوراف عضو پیوسته فرهنگستان علوم شوروی و ع. فردوس تشکیل داد و تهیه و انتشار مجلدات دیگر شاهنامه را به عهده آنها محول نمود.

هنگام وفات ی. برتلس جلد اول و دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله رداکسیون قرار داشتند و نیز بعضی مسائل مربوط به ترتیب متن از طرف دانشمند فقید هنوز کاملاً حل نشده بود.

در اظهارنظرهای ی. برتلس مربوط به چاپ شاهنامه این جمله دیده می شود: «وقتی ترجمه البنداری فاقد ترجمه قطعه‌یی از شاهنامه است ولی این قطعه در کلیه نسخ خطی قدیمی وجود دارد و تفاوت و اختلاف آنها نیز چندان فاحش نیست، چنین قطعه‌یی را ترتیب‌دهندگان در متن نگه می دارند»^۱ وقتی کمیسیون جلد اول متن انتقادی حاضر شاهنامه را، که در مرحله چاپ بود، مورد مطالعه قرار داد به این مسئله برخورد که متن قطعاتی که به ملحقات برده شده (رجوع به ملحقات شماره IX-I، صفحات ۲۴۴-۲۵۸) بدون تفاوت و اختلاف اصولی در کلیه نسخ مورد استفاده وجود دارند و فقط ترجمه بنداری فاقد آنهاست. بنابراین به موجب اصلی که بر پایه انتشار این متن قرار گرفته و توسط ی. برتلس بیان شده و در پیش نقل گردیده است می بایستی این قطعات در متن بین دو هلال جای داده شوند، چنانکه در موارد نظیر عین این عمل اجرا شده است. با وجود این کمیسیون تصمیم گرفت این مجلد را به همان شکل که ی. برتلس به بنگاه انتشارات داد به چاپ برساند.

از این گذشته کمیسیون یادآور می شود که بنا بر نظریه ی. برتلس که در آخرین اثر او «تاریخ ادبیات فارس - تاجیک» (رجوع به صفحه ۲۰۱ حاشیه ۴۶) دیده می شود، آخرین قطعه ملحقات که نه تنها در ترجمه بنداری بلکه در نسخه VI نیز وجود ندارد (رجوع به

۱. ی. برتلس: شاهنامه و انتقاد متن آن - مجله «خاورشناسی شوروی» سال ۱۹۰۰، شماره ۱، صفحه ۹۵.

ملحقات شماره X، بیت ۳۷-۱ «کشتن رستم پیل سپید را» - «گویا از ملحقات بعدی است». قطعه ملحقات X از بیت ۳۸ تا بیت ۱۷۷ («رفتن رستم به کوه سپند») نیز در ترجمه بنداری و نسخه VI وجود ندارد.

www.ketab.ir

پیشگفتار

جلد ۴

در سال ۱۹۵۶ استاد سعید نفیسی دانشمند و نویسنده شهیر ایرانی با شیوه کار ترتیب‌دهندگان این متن انتقادی شاهنامه آشنا شدند و ضمن توصیه‌های بسیار مفید و پرارزش خود پیشنهاد کردند که برای تصحیح متن شاهنامه نسخه خطی دیگری را که در کتابخانه ملی قاهره موجود است مورد استفاده قرار بدهیم.

به عقیده استاد سعید نفیسی متن این نسخه خطی بسیار عالی که در قرن XIV میلادی نوشته شده از روی نسخه قدیمی‌تری استنساخ شده است و یکی از نسخ بسیار نزدیک به متن اصلی شاهنامه می‌باشد. این جانب در سال ۱۹۵۸ هنگام مسافرت خود به قاهره میکروفیلم کاملی از این نسخه تهیه کرده با خود به مسکو آوردم. اما در آن موقع دو جلد شاهنامه مرتب و در چاپخانه حروفچینی شده بود و جلد سوم نزدیک به پایان بود. به این جهت متأسفانه از متن نسخه خطی کتابخانه قاهره در سه جلد اول استفاده نشد. تطبیق آن با نسخ دیگر فقط از این جلد چهارم امکان‌پذیر گردید. اینک شرح مختصری درباره نسخه خطی کتابخانه قاهره از نظر خوانندگان می‌گذرد.

نسخه خطی شاهنامه فردوسی در کتابخانه «دارالکتب» قاهره تحت شماره «C۴۰» نگهداری می‌شود. نسخه با قطع ۳۶×۲۳ دارای ۳۶۳ برگ، و دوباره صحافی شده است و جلد چرمی محکم و صاف قهوه‌یی رنگ دارد. جلد و اوراق اول کتاب در کتابخانه قاهره صحافی شده است. پای صفحه اول با خط زر کلمه «شاهنامه» و در زیر آن «تاریخ فارسی ۷۳» نوشته شده است کاغذ نسخه مرغوب و شفاف ایرانی است که به مرور زمان زرد و کثیف شده است.

شماره‌های اوراق از اول تا آخر نسخه مرتباً گذارده شده است. متن در شش ستون در میان چهارچوبه طلایی قرار گرفته است. در میان ستون‌ها که از دو - چهار خط تشکیل شده فاصله کمی که به اشکال تشخیص داده می‌شود به چشم می‌خورد که با خط پر شده است. در هر ستون ۳۱ سطر جای دارد و بدین ترتیب هر صفحه کتاب در صورتی که فاقد مینیاتور و سرلوحه باشد دارای ۹۳ بیت و قطع صفحات ۲۳×۱۵ است. متن کتاب

به طور کلی با مرکب سیاه و سرفصل‌ها با خط زر نوشته شده است. تمام کتاب را یک نفر به خط ریز که به اشکال خوانده می‌شود با نسخ جلی خیلی زیبا که در آن بعضی عناصر خط شکسته و نستعلیق به کار رفته نوشته است. تقریباً در همه جا نقاط حروف گذارده شده است. حروف «س» و «ش» هم دندان‌دار و هم کشیده یعنی گاهی به خط نسخ و گاه به خط نستعلیق نوشته شده و این تناوب در استنساخ بعضی حروف دیگر مثلاً «ن»، «ی»، «د»، «ر» و «ل» هم مشاهده می‌شود. حرف‌های «چ» و «ث» تنها یک نقطه دارد. از اول تا آخر کتاب یکی از عناصر مهم املاي قدیم حفظ گردیده و دال منقطه - «ذ» نوشته شده است. عناوین و سرلوحه‌های متن در همه جا با خط ثلث طلایی زیبا، و فقط عناوین کتاب به خط کوفی رقم گردیده است. متن کتاب در بسیار جا کثیف شده و یا از بین رفته و برخی از صفحات آن چروک خورده و خواندن برخی از سطرها و کلمات مشکل می‌باشد. در بعضی از صفحات روی سطرها کاغذ چسبیده و خواندن آنها غیرممکن شده است. ولی به طور کلی باید گفت که این نسخه خطی خوب نگهداری شده و قابل استفاده است در حاشیه برخی صفحات گویا کلمات حذف شده و مورد اختلاف به شیوه‌های گوناگون دوباره نوشته شده و معلوم می‌شود که این نسخه خطی با نسخ دیگر تطبیق گردیده است. چند مهر «دارالکتب» روی بسیاری از اوراق دیده می‌شود. این نسخه خطی شاهنامه تعداد زیادی مینیاتور ایرانی دارد که بسیاری از آنها پاک شده و بعداً تصاویر آن با گرافیت ترسیم گردیده است.

در پایان کتاب در صفحه آخر به شماره ۳۶۱۸ در میان مربع پرنقش و نگار و پرشاخ و برگ که با مرکب قرمز و زرین و آبی کشیده شده و در وسط دایره‌یی از شانزده قوس کوچک درباره خاتمه تحریر و محرر کتاب و تاریخ خاتمه تحریر جمله‌یی نوشته شده است. متأسفانه متن آن پاک شده و به اشکال چنین خوانده می‌شود:

تم الکتاب بعون الملک... وصلى الله على نبيه محمد وآله اجمعين کتبه و ذهبه العبد الضعیف المحتاج الى رحمة الله تعالى... لطف الله بن يحيى بن محمد... فى شهر سنة ست و تسعين و سبعماية الهجرية النبويه فى دار الملک شیراز...

به طوری که این نوشته حاکیست نسخه خطی در سال ۷۹۶ هجری مطابق ۱۳۹۴ میلادی در شیراز استنساخ گردیده است. این تاریخ تحریر با اطلاعات مربوط به قواعد املا که قبلاً از آن صحبت شد تأیید می‌شود. صفحات ۱، ۲، ۳ و ۴۸ شامل مقدمه قدیم شاهنامه به نثر است و بعد از آن متن شاهنامه شروع می‌شود. این پیشگفتار علاوه بر نکات مختلف از آن جهت نیز جالب توجه است که بسیاری از حروف و کلمات آن به سبک منسوخ قدیمی قرن هفتم هجری، که در تحریر متن رعایت نگردیده، نوشته شده است. از قرار معلوم علت آن است که این نسخه خطی از روی نسخه‌یی مربوط به قرن هفتم هجری نوشته شده و لطف‌الله شیرازی ابتدا تقریباً کلمه به کلمه آن را رونویسی

کرده و بعداً از رعایت سبک ویژه کتابت نسخه اصلی خودداری نموده است. چنانکه از قرائن استنباط می شود نسخه خطی کتابخانه قاهره واقعاً یکی از قدیمی ترین و بهترین نسخ شاهنامه است. این نسخه عاری از اضافات و ملحقات بزرگ بعدی است که در بسیاری از نسخ شاهنامه مشاهده می شود. این نسخه خطی همچنین چیزی کم ندارد و متن آن به طور عمده با متن نسخه لندن و گاهی با متن نسخه I و VI تطبیق می کند. بعضاً فقط نسخه خطی کتابخانه قاهره، که از این پس با حروف "K" از آن نام خواهیم برد، به اتفاق ترجمه عربی به احیای متن اصلی کمک می کند و به ویژه با کمک آن می توان اسامی خاص و نام های جغرافیایی را به درستی احیا نمود. بدین ترتیب ما ضمن ترتیب و تصحیح متن شاهنامه یقین حاصل کردیم که "K" با وجود آن که بعد از نسخه I که توصیف آن در مقدمه جلد اول داده شده است، نوشته شده دارای متن بسیار عالی و بسیار نزدیک به متن "π" است. به این جهت به نسخه "K" جای دوم را پس از نسخه "π" دادیم در صورتی که از روی تاریخ تحریر باید پس از نسخه I قرار گیرد. با وجود این نسخه "K" کمبودها و اضافات کوچک دارد. قسمتی از این اضافات را از قرار معلوم خود محرر علاوه کرده است و قسمت دیگر در سایر نسخ مورد استفاده ما نیز دیده می شود. اما این اضافت و کمبودهای برخی ابیات و تعبیرات نادرست گوناگون نسخه "K" را به آسانی می توان هم به کمک نسخ دیگر و هم از روی عبارات جمله و منطق کلام و غیره اصلاح نمود.

در خاتمه وظیفه خود می دانیم از استاد سعید نفیسی به مناسبت این راهنمایی و توصیه مهم تشکر نماییم.

ترتیب دهندگان متن

رستم علی یف - داستان فرود سیاوش (بیت های ۱-۹۳۲)، داستان خاقان چین (بیت های ۴۲۱-۱۴۲۲)؛ محمد نوری عثمانوف - داستان فرود سیاوش (بیت های ۹۳۳-۱۶۵۵)، داستان کاموس کشانی؛ آندری برتلس - داستان خاقان چین (بیت های ۱-۴۲۰)، داستان اکوان دیو.

رستم موسی اوغلی علی یف.

مسکو ۱۹۶۴ م / ۱۳۴۳ ش.

پیشگفتار

جلد ۶

در جلد‌های ششم و هفتم «شاهنامه» در شیوه ضبط نسخه‌ها پاره‌ی تغییرات داده شده است. مصحح و رداکتور کوشش کرده‌اند که متن جلد ششم و هفتم به طرز نگارش π (نسخه موزه بریتانیا) نزدیکتر باشد، مگر در جاهایی که نادرستی نسخه π آشکار است. اما در طرز نگارش π بعضی اختلاف‌های جزئی وجود دارد که به علت وضوح و گریز از تکرار نه در متن و نه در حاشیه این دو جلد قید نمی‌شوند. این اختلاف‌ها به قرار زیر است:

۱. در جایی که دو کلمه «که» و «ای» باید به قیاس وزن جدا تلفظ شوند در نسخه π به شکل «کای» نوشته شده است.

۲. واژه‌های «که» و «چه» گاهی با کلمه بعدی متصل نوشته شده است، مثلاً چگوید، کجويد و مانند آن.

۳. در نسخه π دیده‌گان، بنده‌گی به جای دیدگان، بندگی و مانند این‌ها.

۴. در نسخه π در واژه‌های مختم به «ا» و «و» حرف «ی» آورده نمی‌شود، مثلاً رهنما، جا، بگو به جای رهنمای، جای، بگوی.

۵. در نسخه π در واژه‌های «خانه»، «پایه»، «مایه» و مانند آن در حالت اضافه پس از «های» غیر ملفوظ «ی» نوشته می‌شود.

۶. در کلمات مختم با «واو» مجهول مانند «جادو»، «آرزو» در جایی که به قیاس وزن «واو» هجای بلند باشد در نسخه π «جادو»، «آرزو» و مانند آن نوشته شده است.

خصوصیت‌های دیگر که در حاشیه ضبط نشده‌اند عبارتند از:

۱. نسخه π غالباً «واز» را بعد از کلمه مختم به «نون» خیشومی (مثلاً «خفتان»،

«گردان») بر خلاف سایر نسخه‌ها به شکل «وز» می‌دهد. این طرز نگارش نسخه π در متن نگه داشته شده و ضبط نسخه‌های دیگر در حاشیه ذکر نمی‌شود.

۲. «از» و «ز» در متن چنانچه تأثیری در وزن نداشته باشد همه جا از نسخه π تبعیت

می‌شود.

۳. بعضی نسخه‌ها (بیشتر IV) واژه‌های «شارستان»، «پیکارستان»، «بیمارستان» را به شکل «شارسان»، «پیکارسان»، «بیمارسان» می‌آورند. این شکل اخیر در حاشیه ذکر نمی‌شود.

۴. در واژه‌های زیر همچنین طرز نگارش نسخه π نگه داشته شده است و واریانت نسخه‌های دیگر ذکر نمی‌شود: آوای - آواز، کاول - کابل، زاول - زابل، اسپهد - اسفهد، آن - این، رکاب - رکیب، بدین - بدان - بران - برین، کای - ای، ار - ور - گر، از - وز - کز، نوشتن - نبشتن، ازان - از، چنین - چنان، سلاح - سلیح.

فهرست تفاوت‌هایی که در حاشیه ضبط نشده است.

متن	نسخه	نسخه بدل ضبط نشده	ملاحظات
خاست	VI	خرامت	در نسخه VI همه جا با «و» نوشته شده است
خرد	VI	خورد	
نیزه‌گزار	π , VI	نیزه‌گذار	
درخشان	K, VI	درفشان	نه در همه جا
نفت	K, I	نفظ	
نوشه	K, I, IV	انوشه	اگر به قیاس وزن ممکن است
فشاردن	K, I, IV, VI	فشردن	I - بعضی جاها «فشاردن» نیز آمده است.
پیغمبر	K, VI	پیغامبر	IV - نه در همه جا
خفت و خیز	π	خفت‌خیز	
ساروج	π	صاروج	
پردختن	K, I, IV, VI	پرداختن	
لازورد	K, I, VI	لاجورد	

پیشگفتار

جلد ۹

این پیشگفتار ملخص مقدمه‌یی است که در این مجلد به زبان روسی درج گردیده است. جلد نهم متن انتقادی شاهنامه به طور کلی مانند جلدهای دیگر ترتیب داده شده است. ولی از آن جا که این جلد آخرین است، تصحیح کننده برخی کارهای تکمیلی، که برای گذر به مرحله دوم تحقیق و تتبع متن که از طرف رداکتور جلد اول و دوم ی. ا. برتلس پیش‌بینی شده است (نک. پیشگفتار جلد اول، ص. ۱۹) لازم می‌باشند، در تهیه این جلد انجام داده است.

پیش از هر چیز، برای تعیین و تشخیص ارتباط متن انتقادی جدید با دیگر متن‌هایی چاپی و خطی، متن این جلد با متن دو شاهنامه: یکی چاپ ت. ماکان (نشانه اختصاری C) و دیگر چاپ ژ. مول (نشانه اختصاری P) از روی چاپ «بروخیم» (نشانه اختصاری T) و همچنین تجزیه از آن با نسخه بایسنقری (قرن نهم هجری) متعلق به کتابخانه کاخ گلستان، تهران (نشانه اختصاری r) مطابقه و مقایسه شده است.

این مطابقه و مقایسه نشان داد که در جلد نهم قریب هشتاد درصد واریانت‌هایی که ماکان و مول بهترین و قدیمی‌ترین واریانت‌ها دانستند، از مجموع چهل و هفت نسخه نسبتاً جدید (بعد از قرن نهم هجری)، که در اختیار داشته، انتخاب کرده‌اند و در متن‌های خود گذاشتند در یک یا دو - سه نسخه از پنج نسخه قدیمی که ما برای تریب دادن متن حاضر انتخاب کرده‌ایم یافت می‌شود. در مواردی که این واریانت‌ها به زیرنویس برده شده و در متن واریانت‌های منتخب از دو نسخه خطی π و یا I قرار دارند، همگونی یک و یا بیشتر نسخه‌ها (مثلاً I و IV) با C یا P در زیرنویس قید شده است (مثلاً: بدان - IV, C, VI).

واریانت‌ها، بیت‌های جداگانه و گاهی قطعه کوچکی را که در نسخه‌های مورد استفاده ما وجود ندارد ولی در C و P ثبت است باید از تحریفات و الحاقاتی به شمار آورد که در دوره پس از قرن نهم هجری در متن شاهنامه روی داده است. در متن حاضر از استفاده از این الحاقات صرف نظر شده است، به استثنای چند مورد که بیتی فقط در C

و یا P و ترجمه بنداری وجود دارد. برعکس واریانت‌ها و بیت‌های فراوانی را که بیشتر در نسخه‌های π و I و گاهی نیز در سه نسخه دیگر اساس متن ما وجود دارند و در C و P وجود ندارند می‌توان واریانت و ابیات قدیمی‌ترین به شمار آورد. این واریانت‌ها و بیت‌ها نخستین بار در متن انتقادی حاضر گنجانده و چاپ شده است. مقایسه قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی با نسخه‌های چاپی شاهنامه بار دیگر نمایان می‌سازد که در متن انتقادی حاضر هسته اصلی قدیمی‌ترین واریانت‌ها جمع‌آوری شده است.

این مقایسه امکانات دیگری نیز برای پژوهش متن شاهنامه در آینده حاصل می‌نماید. مثلاً در این جلد نهم دو گروه متمایز نسخه‌های مختلف (گاهی با وجود رسم الخط و اشتباهات نسخه‌ها) آشکار و نمایان شده است: یکی گروه نسخه‌های خطی و چاپی I و IV و C و Γ ؛ و دیگر گروهی که آن قدر واضح و نمایان نیست: π و K و VI و P. تمایز این دو گروه برای پژوهش مسئله وجود اقلا دو نسخه اصلی شاهنامه که خود فردوسی در دوره‌های مختلف زندگی تهیه کرده است و مسائل دیگر تاریخ متن شاهنامه مصالح خوب و مفیدی است.

در متن این جلد، مانند جلد‌های دیگر، تا آن جا که ممکن بوده است، املاي نسخه π حفظ شده است؛ ولی در زیرنویس املاي واریانت‌ها بنا بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها می‌باشند. با وجود این در برخی موارد از ثبت اختلاف املاها، که جز سنگین کردن زیرنویس نتیجه دیگری ندارد صرف نظر کرده‌ایم و در زیر نمونه آنها را می‌آوریم:

۱- در π همه جا «نام‌ها»، «جام‌ها»، در متن «نام‌ها» و «نامه‌ها»، «جام‌ها» و «جامه‌ها».

۲- در π همه جا «گفت‌گوی» ثبت است، در متن «گفت و گوی».

۳- در π «پیش‌گاه»، در متن «پیشگاه».

۴- در نسخه‌ها و چاپ C «گلینوش»، تنها در P تصحیح قیاسی «گلینوس»، در متن «گلینوش».

۵- نسخه‌های IV و VI گاهی، و C و P همه جا «کندآور»، در متن «کنداور».

۶- در π تقریباً همه جا «آنچ، هرج، هرک» و مانند آنها ضبط است. ما آنها را در متن در شکل «آنچ» الخ قرار داده شکل «آن‌چه» الخ که در سایر نسخه‌هاست در حاشیه قید نکرده‌ایم.

۷- نسخه بدل «زابلستان» (VI, K)، «زاوولستان» (π , I) و همچنین «زبان» (π) و نسخه‌های دیگر، «زفان» (گاهی نسخه I)، «شست» (نسخه‌های خطی) «شصت» (نسخه‌های چاپی)، «نوشت» (π)، «نبشت» (I)، «لازورد» و «لاجورد» را در زیرنویس نیاورده‌ایم.

۸- در نسخه‌های چاپی اشتباهاً «پرمنش»، در متن «برمنش» (نک. برترمنش، پست منش).

۹- در π همه جا به جای «کاین» «کین» ثبت است، ما همه جا املای «کاین» را در متن قرار داده «کین» را در حاشیه قید کرده‌ایم.

۱۰- در π در ردیف و قافیه گاهی «او» و گاهی «اوی»، در نسخه‌های دیگر همه جا «اوی»، در متن «اوی».

۱۱- در π هر جا که وزن اجازه می‌دهد به «از» «ز» ثبت است، ما همین شکل را در متن نگاه داشته‌ایم.

۱۲- ترتیب‌دهندگان متن‌های چاپی شاهنامه همه جا «شارس‌ستان» و مانند آن را به «شارسان» بدل کرده‌اند. از آن جا که در همه نسخه‌های خطی «شارس‌ستان» ضبط است ما این شکل را در متن نگاه داشته‌ایم.

۱۳- در برخی نسخه‌ها «نیاطوس»، در برخی دیگر «نیاطوش»، ما شکلی که برای متن شاهنامه درست است یعنی «نیاطوس» را که تحریف قدیمی نام «تیادوس» است ترجیح داده‌ایم.

۱۴- همه جا در متن به جای «فرستاده» (یعنی «فرستاده» با یای وحدت) و «کرده»: «فرستاده‌یی» و «کرده‌ای» گذاشته‌ایم.

۱۵- حالت اضافه که در نسخه π با «ی» نمایانده شده است (خانه‌ی من، جامه‌ی من) به همان شکل معمولی «خانه من» در متن قرار دادیم.

۱۶- از ثبت نسخه بدل‌های بسیار فراوان مانند: «ازین - ازان» و غیره و نیز پس و پیشی کلمات مانند: «زرین و سیمین» - «سیمین و زرین»، «چو من دیدم» - «چو دیدم من»، «چو بنشست برگاه» - «چو برگاه بنشست» و غیره که جز سنگین کردن حاشیه فایده‌یی نیست خودداری شده است. عده‌یی از نسخه بدل‌ها مانند: «بدین - برین، بدان - بران، بدینسان - برینسان»، چونکه استعمال حروف اضافه «به» و «بر» در ترکیبات فعلی زبان شاهنامه هنوز معلوم نشده است، در حاشیه قید کرده‌ایم.

آ. ی. برتلس